

مشهدی

کتاب

مرزوقہ ہر مرکز یزد

سنہ ۱۱۲۰ھ

تالیف: محمد حبیب



حاج شادردین



حاج شادی

شماره ای



حاج علیزاده

سید علی
مزرعه نیر مرکز یزد
سنه ۱۳۱۲ بیت



حاج قاسمی



حاج علیزاده



حاج قاسمی



حاج قاسمی

آقایون امیری و آقای عبد الرزاق برادران ریفرانم خیال آقایون است آقایان کبر برادر ریفرانم میباشند. آقایان علی سیرا آقای عبد الرزاق است
آقایان است السو آقایان است برادران و هر دو پسران آقایان هم سفر میباشند (آقایان ریفرانم است برادر آقایون و آقایان برادران است)

مقدمه

این عبد (محمد لیبیب) برای مدتی محدود برای انجام خدمتی در شهر اراک حسب الامر محفل مقدس روحانی ملی ایران بآنجا رفتم بیش از چند روز نگذشته بود که تلگرافی از آن مقام مقدس رسید که فوراً برای امر مهمی به طهران برگردم بعد از مراجعت بطهران اطلاع یافتم که هفت نفر از بهائیان روستای هرمزمك يزد بمقام شهادت نایل شده اند و این حادثه غم انگیز را اثر سخنرانی های واعظ شهیر آقای فلسفی که در مخالفت با جامعه بهائی در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ هجری شمسی که از زاد یوانتشا رمی یافت و سبب تحریک مردم جاهل و متعصب علیه بهائیان شده بود بوقوع پیوست . محفل مقدس روحانی ملی این عبد را مأمور فرمودند که به دهکده هرمزمك يزد رفته و از خرابی و آتش گرفتن خانه ها و ویرانی و نابودی ساختمانها و اموال و اثاثیه مظلومان بوسیله اشرار هرمزمك يزد و دیگر روستائیان مجاورد ریلوک سخوید روی داد و انعکاسی در کتب را اینموقع بمقامات دولتی و انتظامی از هجوم و ستمکاری مهاجمین شکایت شده و برای دستگیری مفسدین و مجرمین اقدام سریع بعمل آمده بود . جناب منوهر قائم مقامی وکیل دادگستری از طرف محفل مقدس مأموریت داشت تا به یزد مسافرت کرد و در محاکمه اشعار دستگیر شده از قاتلان مظلومان در دادگاه حضور یابد این بند نیز یاد و برین ولوازم عکاسی در ملازمت ایشان بطرف یزد حرکت کردم . پس از ورود بشهر یزد آقای ضیاء الله امیری (پسر جناب آقا فرید ^ش شهید) این عبد را همراه خود به هرمزمك يزد و بعد از توقف چند شبانه روز عکسهای مورد نیاز را برداشتم و علاوه بر این عکسهای هفت نفر شهید را از خانوادها با مشکلات و زخمات زیاد بدست آورده و در ریک ورقه بنام شهدای سبعمهرم معرفی هر یک تهیه کرد و منتشر ساخت و همه این عکسها بحضور مبارک حضرت ولی امرالله در چند نسخه ارسال گردید .

بعد از ورود به هرمزمك يزد برای آگاهی از چگونگی آن حادثه دلخراش با مخدیره بانوما منظر



یکانه شخصی که از آغاز تا انجام در محل حاضر بود و وقایع را شخصا "مشاهد کرد و کیفیت شهادت
یکایک شهدا را که از بستگان عزیز او بود ندید چشم خود ندید و صاحب نمود و شرح واقعه را مشروحا "
شنید و هیات داشت کرد (این بانوی ستم دید در ختراقا محمد جعفر ~~محمد~~ است که در برابر رود و
پسرش را این واقعه جانگداز شهادت رسیدند) لذا وقایع تاثر انگیز این حادثه لگد از راه
این مجموعه مستور مشروحا " مینگارند تا عموم احبای الهی از وضع شهادت و جانبازی و مظلومیت آن
نفوس مؤمنه موقنه آگاهی یابند و بدانند که شجر بارور امرالله بخون پاک این قبیل شهدا سقا به گشته
و نشوونما نمود و تا این رجه برومند شد و ساقیه بر شرق و غرب افکند داشت .

آغاز مطلب

از بد و طلوع این امراء عظمای بهی تا بحال بشهادت تواریخ متجاوز از بیست هزار نفس مقدس از پیروان این آئین مبارک شریعت شهادت نوشیده اند . که شرح ثبوت و استقامت و جانبازی آنان در صفحات تاریخ ثبت است . موضوعی که مورد بحث در این مجموعه مختصر و موصور

است همانا ذکر شهدای سبعه ایست که از آغاز

پیدایش این نهضت عظیم روحانی تا اکنون

در ایران در سبیل امرالله

بر تبه بلند شهادت

فائز

شده اند .

شهدای سبزه طهران

نخستین شهدای سبزه که در دوره حضرت باب آقا در مدینه منوره طهران
سنه ۱۲۹۶ هجری قمری

بوضع حیرت انگیزی جام شهادت نوشیده اند و در تاریخ نبیل شرح شهادت آنان
مندرج است :

اسما می مبارکه آنان از این قرار است :

اول - جناب حاجی میرزا سید علی خال حضرت باب

دوم - میرزا قربانعلی درویش بارفروشی .

سوم - حاجی ملا اسمعیل قمی .

چهارم - سید حسین مجتهد ترشیزی

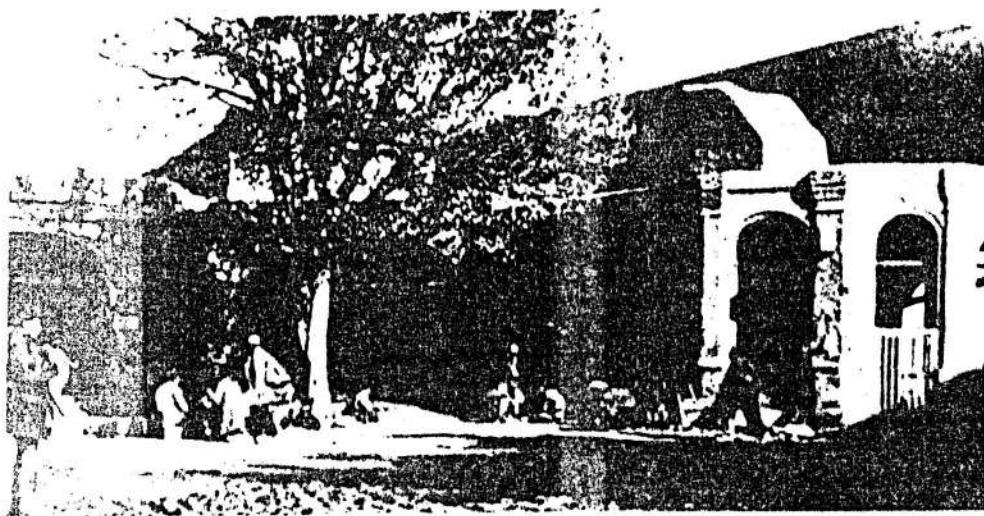
پنجم - حاجی محمد تقی کرمانسی

ششم - سید مرتضی زنجانی .

هفتم - محمد حسین مراغه‌ای .

محل شهادت این شهدای نامدار راه حق در سبزه میدان طهران

بوده است .



دومین شهدای سبعه در یزد که در سنه ۱۳۰۸ هجری قمری

بمقام شامخ شهادت رسیدند . اسامی آن شهیدان پاک جان باین قرار است :

اول - آقاعلی اصفراهل محله یوزد اران یزد .

دوم - آقاعلی ازاهل محله گازرگاه یزد .

سوم - جناب آقاملاعلی سبزواری .

چهارم - جناب آقا محمد باقر ازاهل محله چهاژمنار یزد .

پنجم - آقاعلی اصفرازاهل محله گازرگاه یزد .

ششم - آقا حسن برادر آقاعلی اصفراهل محله گازرگاه یزد .

(این دوبرادر پسران مرحوم آقا حسین معروف به کتاشی بودند) .

هفتم - استاد مهدی بنا ازاهل محله ~~یل~~ .

نخستین شهید از شهدای سبعه آقاعلی اصفربود که در قلمه حکومتی ، خود جلال

الدوله حاکم یزد طناب بگردن او انداخته بود و سرطناب را بدست فراشان داد تا امر کرد

طنابرا کشیدند و آن نفس مقدس را شهید کردند و سایرین را بطوریکه در تاریخ ثبت است

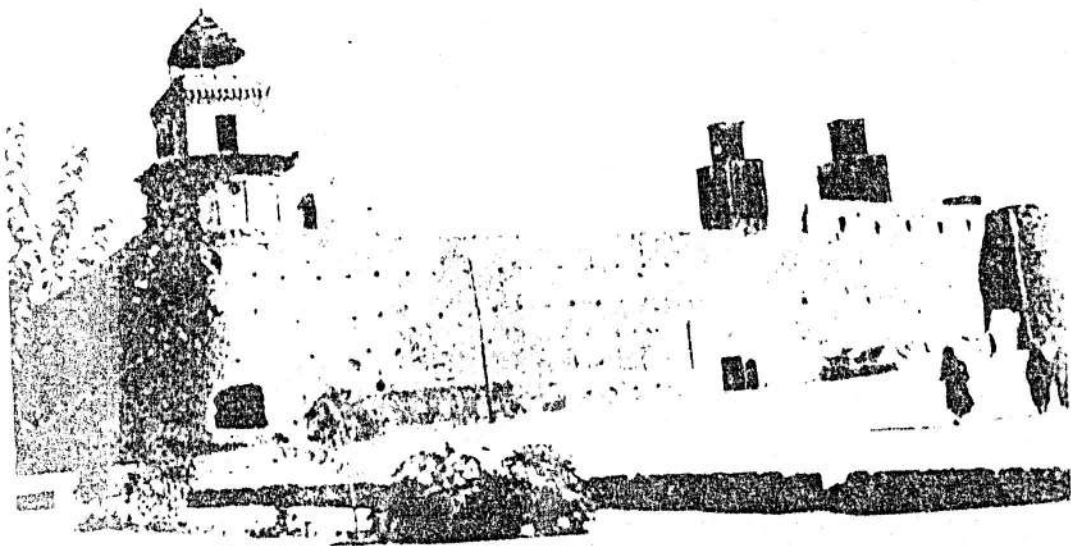
در غل و زنجیر بسته در شهر گردانید و در ریجا یکی را بعد از دیگری بمنتهای قساوت و

شرارت سر بریدند و جسد بیجان آنان را بر زمینان بسته بدست یهودیان دادند تا در شهر

گردانیدند و مورد توهین و تحقیر و شتم و ضرب دشمنان قرار دادند . اجساد مطهره این

شهیدان را در چاهی در خارج شهر یزد انداختند .

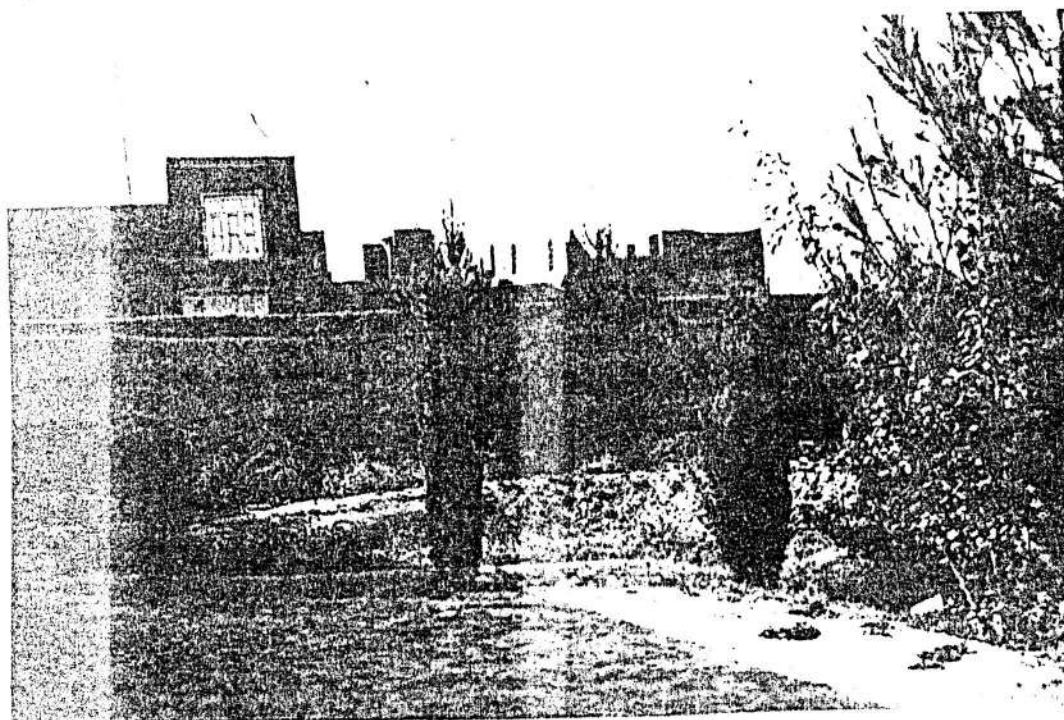
شهدای سبعمیزد



د و منظره از نارین قلعه د شهر ریزد محل - گومتق که جلال الدوله اولین شهدای سبعمیزد راطناب به کردن انداخت.



منظره‌ای از شهر ریزد



چاچیست که هفت هزار شهید را بعد از گرداندن اجساد در شهر بدست می‌بود پان در آن ریختند

بیانات مقدسه حضرت بهاء الله جل جلاله

راجع به شهدای سبعة یزی

و ذکر جلال الدوله حاکم آن بلد که بنام

(ظالم ارض یا) یا فرموده اند.



جلال الدوله

قسمتی از الواح مقدسی که از قلم جمال مبارک جلالت کبریا نه پس از شهادت شهدای سبعه یزد

نازل شده

هو العزیز العظیم

یا عباس ملیک ناس امروز با کمال فرح و نشاط ذکر اهل بساط می نماید ایشان
هفت نفرند که در ارض یا از ظلم ظالم بی همتا عروج نمودند و بانفاق اکبر فائز شدند
ایشان را یا علی قبل اکبر ظالم ارض یا قصد اطفای نور نموده و عمل کرده آنچه را
که از اول دنیا الی حین احدی مرتکب نشده قسم بنور بیان که آنچه کرده سبب عکس
کلمه مبارک که بوره هست رغما لائفه و لمن معه و یجبه بشارت حقیقی آنکه اولیا
الهی قصد صعود نموده اند و جان در سبیل مقصود عالمیان فدا کردند طوبی

یا عزیز اکبر

لک بما نزل لک هذا الكتاب المبین

ایشان را یا محمد قبل حسن این ایام نار ظلم بید ظالم برافروخته شد و در ماء مطهر
جمعی از مقربین و مخلصین ارض را منور نمود جسدهای قطعه قطعه را
معینی نه و مراحمی نه نسیم سحری بر آنها مرور می نماید و می فرماید وای وای
بر شما ای اهل یاء بر اطفای انوار معانی قیام نمودید و عمل کردید آنچه را که
ذکرش از دفتر عدل محو نشود عنقریب ید عدل حکم جزا را مقرر دارد اف لکم و

لكل ظالم ظلم اولياء الله واصفياؤه انه ممن يعوز النار منه الى العزيز المختار .
ايضاً (يا محمد قبل حسين ظالم ارض يا آتش افروخته كه خاموشى نپذيرد
عن قريب جزاى اعمال اخذش نمايد . نسئل الله تبارك وتعالى ان يؤيد عباده

على ما ينبغي لايامه ويليق بشأنه انه هو الفياض الكريم . ما قدر سر كبر
ايضاً (ان الذئب يعوى فى الارض اليارينوح فيها المقربون بما ورد على اصفياء
الله وامانته لعمر الله گرگهاى عالم يوسفهاى حقيقى را دريديند و سربريديند آيا
عدل الهى اين ظلم را قبول مي فرمايد لا و نفسه الحق سوف ياخذ الظالمين بقهر
من عنده لا يغرب عن علمه من شئى يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد وهو الامر الحكيم .
ايضاً (يا شيخ حسن اشجار طيبه طاهره را با مر ظالمى غدار يهوديه اى بلده در
گودالها ريختند و از آن قبايع مرتفع آيا عباد اين ارض در روز قيامت جواب چه
ميگويند و چه عذرى متمسك ميشوند قدار تكبوا مانا ح به الرسول و زاب به

كبد البتول وهم فى فرح مبين . ما قدر سر كبر
ايضاً (يا حاجى شعبان عليك بهاء ربك الرحمن امروز مظلوم گاهى بر عرش
فرح مستوى چه كه از كل جهات بشارت و تهنيت ظاهر و هنگامى بر كسى خزن جا
چه كه نوحه و ندبه اشياء مسموع در ارض يا بناله مرتفع ظالم غافل بگمان آنكه اقلي را

فتح کرده در شب جشن عظیم برپا نموده از این عمل مراتب عقل و ادراکش معلوم
سوف ینوح علی نفسه ویراهها من عذاب الیم البهآء من لدنا علیک وعلی الذین

شربوا ریحق الوحی من ید عطاء ربهم الکریم .) ما قدر بزرگوار

ایضاً ریاسد الله علیک بهاء الله ایام آیامی است که ظالم بظلم افتخار مینماید
و اظهار قدرت و شوکت میکند سبحان الله الوان دنیا اورا بشانی مغرور نموده

که از جزای اعمالش غافل شده .) ما قدر بزرگوار

ایضاً در سحرگاهان نسیم عنایت بر اجساد طیبه طاهره مرور نمود و از مرور

این کلمه اصغاء شد وای وای بر شما ای اهل یاء عمل نمودید آنچه را که

جبار بره و فراعنه ارض از آن بحق پناه برده اند سوف یریکم عدل الله جزاء

اعمالکم انه هو العادل الحکیم البهآء والذکر علیکم وعلی ابناء الخلیل انه هو

الکریم الرحیم .) ما قدر بزرگوار

ألم الاعلى قد اتت مصيبت الكبرى التي بها زابت اكباد الاصفياء وناحت الاشياء وسكان مداين الاسماء قل النور الساطع من افق سماء
 سماء والروح الذي به احى الله اهل الفردوس الاعلى والسلام الذي جعله الله فخر الاسلام والصلوة الظاهر المشرق من افق اراده مالك
 الجزاء عليكم يا مشارق العز والعطاء ومطالع الانقطاع في الابداع ومصادر الانفاق في الآفاق اشهد بذكركم انجذبت افئدة انشاق وظهور
 لم الانفاق والاتحاد في يوم الميثاق بصعود ارواحكم استبشر الملائكة الاعلى وبانوار وجوهكم تنورت مداين العز والبهاء اشهد بمصيبتكم صاحت القمصره و
 نعت القيصه وزرقت دموع اهل الجنة الاحديه اشهد بكم وبنور استقامتكم تزين ديباج كتاب الوفاء في ناسوت الانشاء وبجزنكم فيما ورد عليكم ناح قلب
 بهاء وصاح قلبه الاعلى وانقطع الفيض من سحب الفضل والانقطاع آه آه يا كنوز الوفاء آه آه يا مشارق الانوار في سماء الذكر والثناء بمصيبتكم
 مع بحر البيان عن امواجه والسترة عن اثمارها والشمس عن ضيائها ان المقربون ساروا وداروا في الصعاري والبراري وفي الجبال والبوادي
 جدد واقطعات اجسادكم واجسامكم ويجدوا منها عرف محبته الله موجدكم ومحبوبكم ومقصودكم ومعبودكم ومحببكم طوبى لكم ولمن يحبكم و
 ردكم ويزور زائركم اشهد انكم فرتم بالمقام الاعلى والذروة العليا وبلغتم مقام ما يعزىكم الله بنفسه ويعزى ابنائكم واهلكم وزرعاتكم فاه آه
 من ظلم احترقت به افئدة الجنة العليا واهل مداين الانقطاع خلف قلزم الكبرى طوبى لكم يا مشارق النور بين الورى وطوبى لكم يا مطالع
 لاسماء في الانشاء قد كان المظلوم ناطقا بذكركم وثنائكم وما ورد عليكم في سبيل الله امام الوجه طلعة من ظلمات الفردوس الاعلى نادت
 قالت يا محبوب الارض والسماء بجزنك كاد ان يرجع الوجود الى العدم ارحم العالم يا محبوب القدم ان الروح الامين في هذا الخمين نزل
 في اعلى مقامه بقبيل من الملائكة والروح ليزور اوليائك واحبائك الذين شربوا حقيق الشهادة في سبيلك فاه آه يا فوارس ميدان الانقطاع
 فاه آه يا مطالع اسرار الشهادة في الابداع اشهد بمصيبتكم بكت عين الله في مقامه والقلم الاعلى امام وجهه اشهد ان الآيات تنوح لبلاياكم والبيات
 صبح لوزاياكم لولاكم ما ظهرت اسرار العبوريه بين البريه ومقامات التسليم والرضا بين الخلقه اثم الذين بقيامكم على الامراق العباد على ما اراده الله في
 لآب اشهد بكم فتح باب الجور على مظاهر الوجود وتزعزعت اركان الصفوف والجنود اشهد باقبالكم اقبلت الكائنات الى مطلع الاسماء والقبائل
 بتوجهكم توجهت المسكنات الى منزل الآيات وطوبى لارض تشرفت بقدمكم والمقام تزينت بدمائكم ولحلم جعله الله محلا لقطعات ابدانكم بجزنكم
 نعت ينمه الله عن سرها والقلم عن جريانه وعرف القميص عن تضوعه اشهد ان ام الكتاب ناح عليكم نيابته عن امهاتكم وصاح حوريات
 وفات عوشا من اهلكم واخوانكم طوبى لكم ولا اولادكم واخركم وظاهركم وباطنكم ورحمة الله وبركاته سبحانك اللهم يا الهى سبحانك اللهم يا مقصود
 سبحانك اللهم يا رجائي اسئلك بدماء هؤلاء وقطعات اجسادهم وباستقامتهم ومحببتهم واصطبارهم واشتغالهم بنا محبتك وتوجههم الى انوار وجهك و
 اقبالهم في آياتك وبانفاق ارواحهم في سبيلك وبخضوعهم وخشوعهم عند ظهورات اوامرك واحكامك ان تزين افئدة الاخواب بنور محبتك ومعرفتك ش
 فوا مرارة ارضك وعامه بلارك على اجراء العدل الانصاف في مملكته امي رب ترى اصفيائك بين ايدي الظالمين الذين نبذوا عهدك وميثاقك ككفر
 عدتكم وجادلوا بابائناك اسئلك بامواج بحر رحمتك والانوار الساطعة من افق الواحك وبالذين نبذوا دنونك واخذوا ما انزلته من سماء مشيتك وهواء اراء
 تبدل ذل اوليائك بعزك وفقرهم بغنائك ثم اسئلك يا اله الاسماء وفاطر السماء بدماء المسفوكه في سبيلك يا مولى الورى ان تغفر لي ولابى واتى ثم ادفن حواء
 ما اردت من سماء فضلك وشمس عطائك انك انت الغفار التواب المقدر المشفق الكريم .

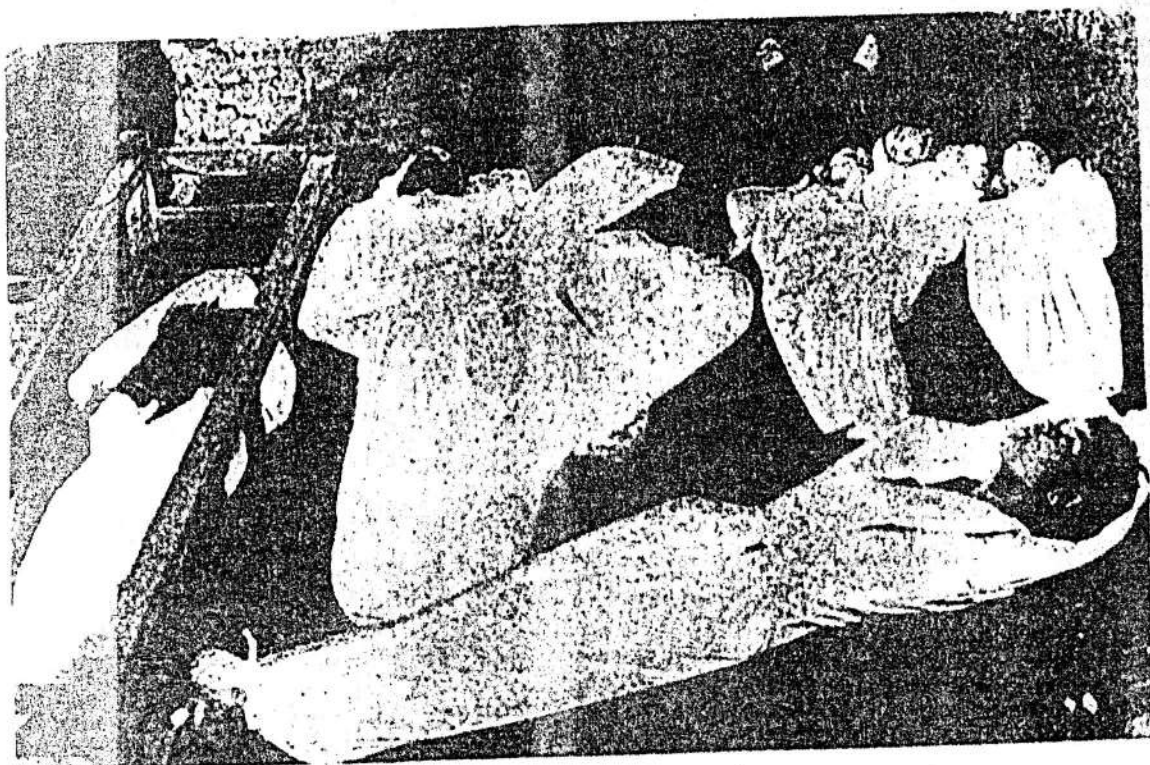
شهدای سبعمه اراك

سومین شهدای سبعمه شهیدان در شهر اراك

در سنه ۱۳۳۴ هجری قمری در شهر اراك هفت نفر را بجرم بهائی بودن شهید کردند رئیس این خانواده و سر حلقه آن مظلومان معروف به میرزا علی اکبر برار بود که مردی مومن خوش اخلاق و بکمال معقولیت و نجابت و حسن فطرت در بین مردم زندگانی مینمود ولی همیشه مورد طعن و لعن و اذیت و آزار مسلمانان بود تا آنکه شبی چند نفر ناشناس منزل او وارد و کلیه اعضای فامیل که هفت نفر بودند هر یک را به نقطه‌ای از نقاط خانه در وازیکد بگرفته سر بریدند .

اسامی آنان بقرار ذیل است :

- اول - جناب میرزا علی اکبر معروف به برار .
- دوم - مریم خانم عیال آن شهید مجید .
- سوم - خورشید خانم خواهر مریم خانم که میهمان خواهرش بود ~~و شخص هفت ساله بود~~
- چهارم - پسر بزرگ میرزا علی اکبر موسوم به عبدالحسین در وازد هسا له .
- پنجم - میرزا آقا پسر هسا له ^{هفت} میرزا علی اکبر .
- ششم - عبد الله پسرش هسا له شهید مذکور .
- هفتم - عبد الرحیم طفل شیرخوار ^{چهل} روز که سر او را پیچاند بازیدن جدا نمودند . بطوریکه رگهای گردن و اعصابش را بین نمایان بود و دستهای آن طفل معصوم که در وقت سرگندگی بالا آمده همانطور رو با آسمان خشکید بود .



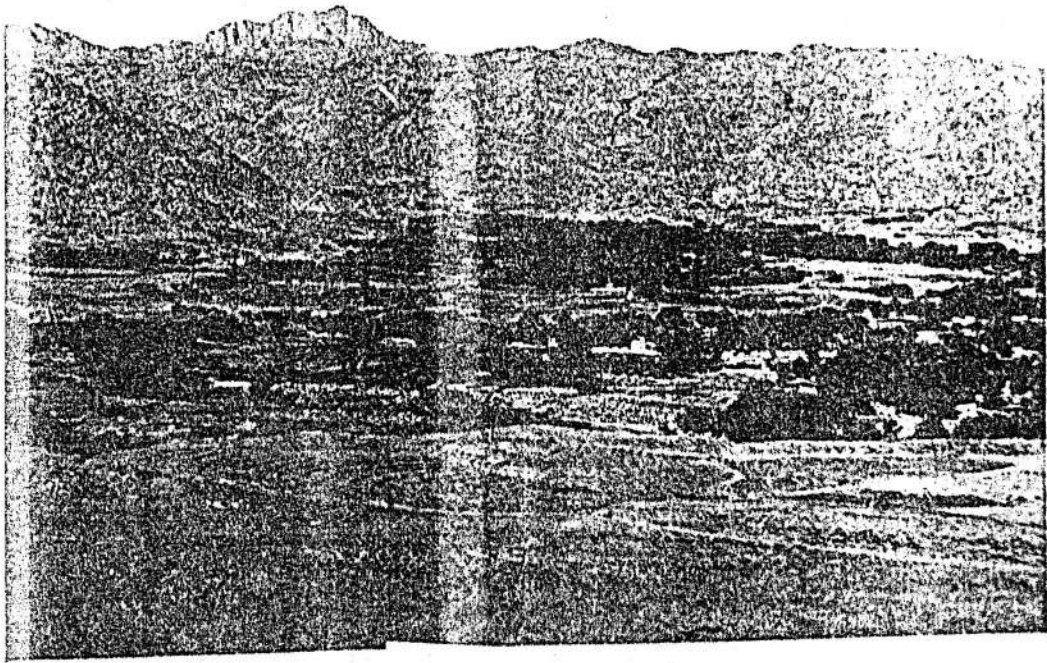
شهدای سیعه اراک

چهارمین شهدای سبعمه در هرمزك يزد

وقایع خونین هرمزك در سنه ۱۱۲۰ بدیع مطابق ۱۳۳۴ شمسی بعد از نطق های مهیج و تحریک آمیز فلسفی بالای منبر علیه بهائیان بوقوع پیوست . در جمیع بلاد و قرآء ایران از جمله ریلوک سخوید که در جنوب شهر یزد واقع است مرد مبرم مخالفت و ضدیت با بهائیان قیام کردند و بلعن و طعن و اذیت و آزار آنان پرداختند . اهالی متمصب قرآء مجاور مرز عسبه هرمزك بهیجان آمده در رصد حمله و هجوم قتل بهائیان هرمزك که دارای پانزده خانواره بهائیان بود برآمدند . سلسله جنبان این فتنه و ضوضاء چند نفر از متنفذین قرآء سخوید بودند که نهایت بغض و عداوت را به بهائیان داشتند و اهالی قرآء آن ناحیه به تبعیت این نفوس مفروضه بها حبابی هرمزك هجوم آورد و هفت نفر را به فجیعترین وضعی شهید کرده و خانه های آنان را غارت کرده و آتش زدند .

قریه هرمزك در جنوب شهر یزد واقع شده و راه بین یزد و هرمزك هست یکی از طریق مهریز که بیست فرسخ است و دیگری جاده جدید کوهستانی است که چهارده فرسخ مسافت آن میباشد .

شهدای سبزه‌مزرک یزد



دورنمای منتهی‌بهره هرمزک

مقدمه " کد خدای سخوید و جلالی با جمعی از متنفذین محل مشورت میکنند که از چه راهی با بهائیان مبارزه آغاز کنند . نخستین قدمی که برای ازیت و ضرر روزیان احباً برداشتند این بود که آب زراعتی که از کوه میآمد به هرمزد اندند تا مزارع بهائیان هرمزک از بی آب و خشک و نابود شود . آن مظلومان در برابر این عمل ستمکاران جرئت اقدامی نداشتند زیرا دشمنان جمعی را بمراقبت گماشته بودند . که مانع رسیدن آب بمزارع بهائیان شوند . علاوه بر این گوسفندان خود را برای چرانیدن بمزارع بهائیان میآوردند و بعلاوه شاخه های درختان را هم میشکستند تا از برگهای آن برای چریدن اغنام و احشام خود استفاد ه کنند . یکی دیگر از اقدامات سوء و خصمانه آنها این بود که از رفت و آمد بهائیان هرمزک به مزرعه ، خسرو برای استحمام در حمامی که نصف آن متعلق بخود و بهائیان هرمزک بود ممانعت میکردند . با این همه اقدامات مفرضا نه و مفسدانه اکتفا ننموده توسط دیگران علیه بهائیان طرح کردند و آن چنین بود :

در همان ایام یعنی قریبیکماه قبل از شهادت شهدا ، هرمزک یک درجه درینام استوار افتخاری با چند ژاندارم و کد خدای سخوید و جمعی از معتمدین و سرشناسان آبادیهای ، سخوید جمعا " به هرمزک آمده اطای نشین آقا فریدون را ژاندارمها بدستور فرمانده خود بتصرف درآوردند برای اقامت ژاندارمها و آقا فریدون و عیان او را از آنجا اخراج کردند تا ناچار در رطبه تحتانی در انبار محقر و مرطوب و تاریک سکونت جستند کی کنند بدون اینکه فرزند و لحافی و چرافی بآنها بدهند آقا فریدون با مظلومیت و ملائمت بلسان محبت و شفقت سخوال کرد که گناه ما چیست ؟ که سزاوار چنین رفتار بیرحمانه شده ایم . جواب دادند چه جرعه بالاتر از اینکه از دین مبین اسلام بیرون رفته و بهائی شده اید و مرد مرانیز بدین خود دعوت کرده . و همراه میکنید بهمین سبب مستحق هر عذابی هستید پس از مذاکرات زیاد و الحاح و استدعا عاقبت آنها را در ایوان همان بالا خانه جا دادند . بدون اینکه فرس و وزیرانند از ویارواند از وسیله روشنائی در اختیار داشته باشند . ژاندارمها

بدتصرف این محل اکتفا نکرد به منازل سایر بهائیان های هرمزک بدون اجازه و رضایت صاحبخانه وارد شد. هوا جبر و عنف کلیه آثار و کتب امری و اشیاء قیمتی از قبیل ظروف نقره و پارچه های گرانبها و البسه و زوروزی و غیره را جمع کرده بمنزل آقا فریدون که در تصرف خود داشتند منتقل نمودند. و چون علت این اقدام را از آنها جویا شدند جواب دادند که چون اهالی قرآء مجاوره بطور حتم مصمم هستند که بهائیان اینجارا قتل عام کنند. لذا اشیاء متعلق به همه بهائیان این قریه را در این اطاق جمع آوری کردیم تا با سانی بعد از قتل صاحبان آنها بتصرف خود درآورد و از این محل خارج کنیم. در این موقع آقا فریدون باین جمع اظهار کرد که جمعی از نسوان و اطفال خردسال و معصوم چگونه میتوانند باند داشتن چراغ و فراش زندگانی کنند خوب است باینها رحم کنید و عجالتا ولو اندک باشد لوازم زندگانی آنها را بایشان برگردانید رئیس ژاندارمها و دیگران بگفته های جناب آقا فریدون اعتنا نمود و بیک نفر ژاندارم بنام مختار خان رامامور سکونت در هرمزک و حفظ اموال جمع شده در آن اطاق مینماید و با همراهان آنجا را ترک میکنند. این اقدامات و مذاکرات از طرف مامور ژاندارم و جمعی از کدخدایان و سران قوم درآند یا رچنان تاثیر عمیق بمرید غیر بهائیان هرمزک و دیگر قرآء مجاوره نمود که از آن بعد با کمال جرئت و جسارت علیه بهائیان قیام کردند. اهالی سخوید بیک دل و بیک جهت با کمال اطمینان و بدون خوف و هراس از کسی مصمم بر هجوم و قتل و غارت بهائیان بظلم هرمزک شدند.

بطوریکه قبلاً اشاره شد چون احباء را از ورود به حمام بر حسب تحریک آذوند محل منع اکید نمودند. بودند احباء نامه ای با آذوند نوشتند از قرار مسموع شما دستور دادید که بهائیان را بحمام نراندند. در صورتیکه نصف این حمام متعلق به ما میباشد و تا بحال در آن استحمام میکردیم علت منانست در این موقع چیست؟ آذوند مذکور چون نامه را دریافت کرده. میخواند موضوع را شایان توجه و اهمیت مینماید. محضراً اینکه مبارک امور مواخذه مراجع رسمی واقع شود بکلی انکار چنین دستوری از جانب خود میکند و میگوید ابداً "من دخالتی در این کارنداشتم و ندارم و شما حتی در آید به پاسگاه

ژاندارمری مراجعه و داد خواهی نمائید .

احبا' بعد از آن چند عریضه به فرمانداری و بخشداری و ژاندارمری مینویستند و در مورد ممانعت

مفسدین از ورود بحمام موسا بیرمزا حمت ها و مخالفت های مردم متعصب شکایت میکنند . پاسگا ه

ژاندارمری نیز برای رسیدگی چند مامور به نیت اخاذی از متظلمین نه حل مشکل به هرمزك میفرستد

و جناب آقا فریدون را ملاقات کرده مذاکراتی میکنند که کاملاً دلالت بر این داشته که مقصودشان مخالفت

با احبا' و اخاذی و سود جوئی برای خودشان است . لذا حکم به محکومیت مظلومان کردن و برآنان

فشار و آزار وارد میکنند و بدون ملاحظه به جناب آقا فریدون میگویند که مشکلات باسانی رفع نمیشود .

اهالی نقشه قتل و غارت شمارا طرح کرده اند هر گاه مبلغ قابل ملاحظه ای مایه بگذارید شاید راه

حل پیدا شود و پیشنهاد میکنند که شما هفت خانوار متمکن در این روستا هستید هر يك مبلغ یک

هزار تومان بدهید که جمعا' هفت هزار تومان میشود . تمام در رفع این غائله اقدام کرده و شمارا از

تجاوز و تعدی و قتل محافظت کنیم . جناب آقا فریدون جواب میدهد تمکن ما عبارت است از زمین

و آب و زراعت ما پول نقد که منظور شما است برای ما اکنون مقدور موجود نیست مگر چند صد تومانی که موجود

است و برای تامین مخارج روزانه ما است ناچار آن را میتوانیم بشما بدهیم ژاندارمرها پولها را گرفته و

میگویند متاسفانه با این مبلغ ما نمیتوانیم بشما مساعدتی بکنیم و از هجوم و قتل و غارت اهالی نسبت

بشما جلوگیری نمائیم باید سعی کنید و مبلغ دلخواه ما را تهیه کرده بما بپردازید عجلالتا' ما میروئیم

تا تدبیری برای حل مشکل شما بکنیم . بعد مامورها از هرمزك به مزرعه خسرو میروند و از آنجا بسبزه

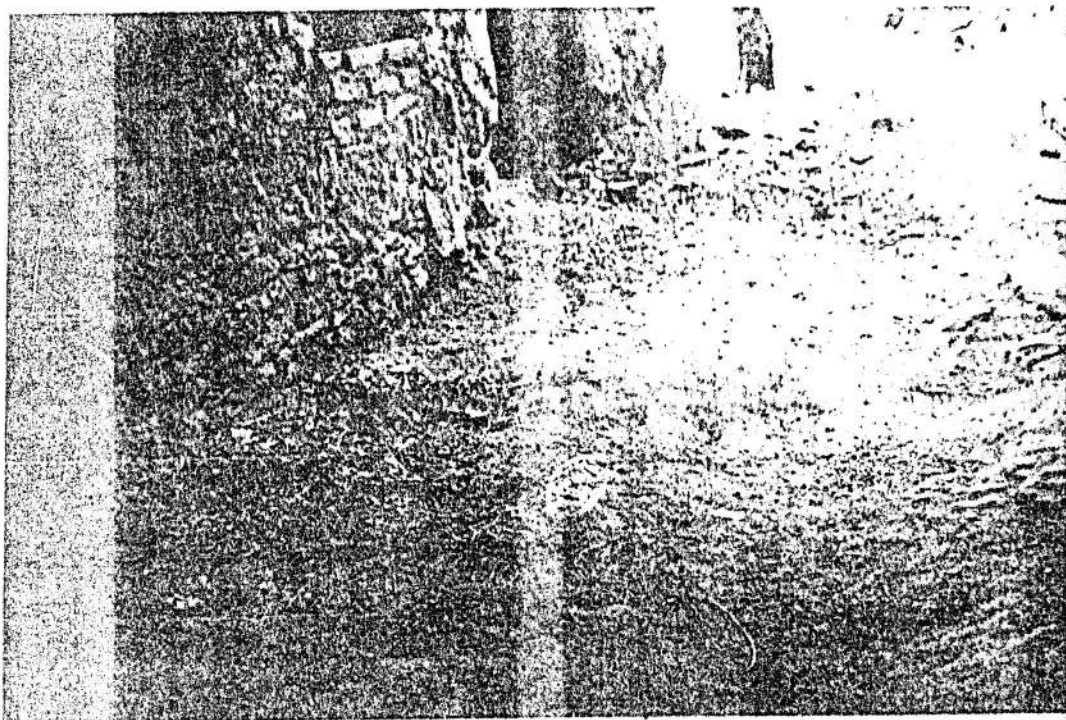
جناب آقا فریدون پیغام میفرستند که متاسفیم با مبلغی که پرداختید اصلاً کار شما اصلاح پذیر نیست

و در معرض خطر جانی اهالی قرار خواهید داشت . چاره منحصر بانجام تقاضای ما است و گرنه

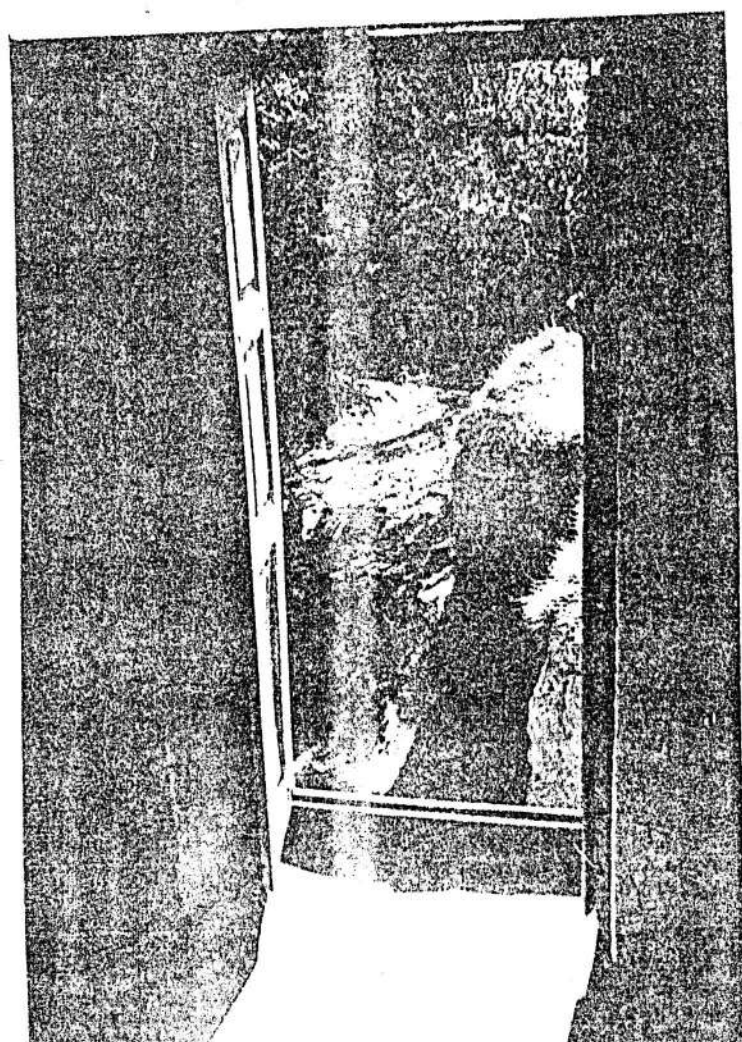
ما را معذوردارید .

جناب آقا فریدون ملاحظه میکند که ژاندارمها مبلغی گرفتند و اقدامی برای رفع مزاحمت
نفسدین و مفرضین نسبت بمظلومان بعمل نیاوردند و در انتظار گرفتن هفت هزار تومان هستند
مصمم میشود که شخصا بطهران برود و بمقامات عالیّه ملکتی تظلم نماید خود را مهبیای سفر نمود
ساعت ۴ از شب گذشته پس از صرف شام قصد حرکت از راه کوهستانی داشتند تا ساعت ۴ صبح
خود را بمحلی برساند که ماشین برای مسافرت به یزد موجود است از شدت احزان ناشی از تعرض
و صدمات مخالفین و بی انصافی مامورین ژاندارمری و نیافتن راه حلی برای مشکلات مستولیه مخصوص
شاهده احوال اسفناک جمعی از نسوان و اطفال خردسال و بی گناه که بواسطه تصرف اموالشان
در نهایت دشواری و ناراحتی بسر میبرند بطوری متحیر و متاثر بود که موقع حرکت از منزل بجای آن
از راه پله ها پائین حیاط بیاید از راه ایوان بالا خانه بسمت حیاط قدم میگذارد و ناگهان از طبقه
فوقانی به پائین و داخل حیاط سقوط میکند و چنان لطمه و صدمه ای برپاهای او وارد میشود که
استخوانهای پا جابجا میشود بحدی که دیگر قادر بحرکت نبودند و امر مسافرت بتصویق میافتد
احیا جمع شده بزحمت و سختی ایشان را بایوان محل سکونت انتقال دادند مدتی با درد ورنج
تراوان در بستر بودند و چاره جز صبر و تحمل نداشتند زیرا دسترسی به طبیب و معالجه نبودند
بند او پردازند و هرگاه طبیبی هم موجود بود اهالی مانع از آمدن او میشدند .

در همان ایام آقا غلامعلی شهید پسر عبدالرزاق شهید بمزرعه علی برای خرید گوسفند
سرود و وارد خانه سلمان علی قلی میشود میزبان مشغول پذیرائی میهمان خویش بوده که یکنفر
از مردم آن مزرعه آمده میگوید که جمعی برای قتل غلامعلی توطئه کرده اند و اکنون در حال حمله
باین جا و انجام مقصود خود هستند صاحب منزل از شنیدن این خبر فوراً از منزل بیرون رفته و در باره
خبر مذکور تحقیق کرد و دانست که جمعی با چوپ و اسلحه بسمت خانه او در حرکتند تا غلامعلی
را بکشند . فوراً بخانه برگشته به غلامعلی گفت که بزودی از خانه خارج شو و خود را از مهلکه
برهان زیرا هم اکنون گروهی برای قتل تو برآه افتاده اند غلامعلی بی درنگ از آنجا بیرون آمده و
بسوی مزرعه هرمزک روانه میشود اشرار او را تعقیب مینمایند اما غلامعلی که مردی پنجاه ساله ولی قوی
هیكل و شجاع بود قریب سه کیلو متر فاصله آن مزرعه تا هرمزک میدود و اشرار که در تعقیب او بودند
از دست یافتن بر او مایوس شده برمیگردند . از این پیش آمد به ژاندارمری عرضحال می نویسند و این
کسی جرئت بردن و رسانیدن آنرا نداشته است زیرا اعداء مواظب بودند و کشیک می کشیدند تا
آنکه امان الله شهید پسر آقا جعفر داوطلب شد که عرضحال را برای داد خواهی به آبادی نیل کس



محل سقوط امان الله از بالا خانه به پشت منزل



محل پاسگاه ژاندا رمی است ببرد سواراسب شده و عریضه را برداشته بطرف قریه نیل روانه میشود
چون به نزدیک نیل میرسد پدالله جلالی که از دشمنان امر بهائی بوده از امان الله سبب مسافرت
را چوینا شده میفهمد که قصد تظلم نموده بزبان نرم و خواهش او را به هرمزک برمیگرداند و میگوید
به قدرت آقا جعفر بگو بیاید اینجا من آنها را صلح و آشتی بدهم و مشکل آنان را حل کنم تا از این
به بعد کسی پایی شما نشود. آقا جعفر با آقا غلامعلی برادرزاده خود متفقا بنزد جلالی میروند
که خدا نیز در همانجا حاضر بود و پس از مذاکره زیاد و اظهار مساعدت عاقبت الامر میگوید گسه
البته ما با شما کاری نداریم و می سپاریم که کسی بشما از بیت نکند مشروط به اینکه شما هم در مقابل
هفت هزار تومان بپردازید تا در امان باشید آقا جعفر جواب میدهد بطوری که قبلا گفتیم ما وجه
نقدی موجود نداریم جلالی جواب میدهد گسه تو چهل راس بز نرداری که هر یک پنجاه یا شصت
تومان قیمت دارد آنها را بفروش و پول آن را بده جواب میدهد که اینقدر بز که گفتید نداریم
جلالی میگوید ما به نصف مبلغی که در هرمزک از شما خواستیم میتوانیم که امور شما را اصلاح کنیم
زیرا مردم ما را متهم میکنند که ما طرفداری از بهائیان می کنیم و در محافظت آنها کوشش داریم لابد
شما هم بهائی هستید این مبلغ هفت هزار تومان که پیشنهاد شده به پرداخت برای هفت نفر
بهائیان هرمزک مبلغ زیادی نیست شما اگر یک میلیون تومان بپردازید باز هم مورد تعرض و اذیت
مردم مسلمان این ناحیه خواهید بود. ایشان جواب میدهند که در این موقع مبلغی که شما مطالبه
میکنید پرداختی از عهده ما خارج است و مطلقا میسر نیست و گناهی نداریم که مورد مواخذه
و جریمه باشیم آنها متفیرانه میگویند این بیثانه شرط حمایت ما از شماست آقا جعفر میگوید که من نقدا
دویست تومان حاضر دارم بشما میپردازم و قبضی هم بمبلغ سیصد تومان بشما میدهم که بعدا تهیه
کرده بشما میدهم جلالی میگوید حال که باین درجه اظهار بی پولی و بی نواشی میکنی ما آخریست
پیشنهاد را بشما میکنیم و آن اینست که عور مبلغی که مورد درخواست ما بوده فعلا یکمزار تومان
بپردازید. آقا جعفر میگوید بسیار متاسفم که در چنین موقعی فراهم کردن این مبلغ برای من میسر
نیست و چون جواب رد میشوند خدا حافظی نموده با ناخشنودی به هرمزک برمیگردند و از آنجا
تومان را بایک قبض سیصد تومانی بوسیله پیکری برای جلالی میفرستند او پول را برداشته و قبضی را

موضوع : شهدای سبعه هرمزک یزد

پس میفرستد . چند روز بعد در مزرعه خسرو بخشدار ایشان را میطلبد کد خدا و جمعی از
 معتمدین از جمله جلالی و جمع کثیری از اهالی نیز حضور داشتند در موضوع آب مذاکره میشود
 آقا غلامعلی میگوید که مطابق معمول وجهی که بعهده ماهست و میبرد ازیم بما آب نمی دهند کد خدا
 با نهایت شدت تعرض کرده میگوید از این به بعد رسماً به شما آب نخواهم داد و همه شما بیهائیان را
 خرابیم کشت و کسی هم از ما بازخواست نخواهد کرد ایشان جواب میدهد که کشته شدن بر راه
 عقیده نهایت آرزوی قلبی ما بوده وهست مانعی ندارد پس از این مذاکره از آن مجلس خارج شدند
 بمحل خود مراجعت میکند .

چون آقا جعفر از این جمع مایوس شد لذا پسر خود هدایت الله و برادرزاده اش غلامعلی روانه
 مهریز میکند و از قضایا و وقعات بژاندارمری و فرمانداری شکایت میکنند یوسف زاده که ریاست ژاندار
 مهریز را بعهده داشته شخصاً برای رسیدگی به هرمزک می آید و پس از ملاحظه اوضاع و مذاکره
 با جلالی و معتمدین محل که قبلاً به هرمزک آمده و شرایط حمایت از بیهائیان را گفته بودند او نیز
 خواسته های آنان را تصویب کرده میگوید اگر میخواهید در امان باشید باید مبلغی را که پیشنهاد
 کرده اند بپردازید . خلاصه در مدت یک ماه پی در پی به طهران یزد مهریز نیل و مزرعه خسرو و
 مراکز و مراجع صالحه مراجعه و داد خواهی میکنند و از هیچ مرجعی توجهی بشکایات و داد خواهی
 آن ستم دیدگان نمی شود . در طول این مدت اهالی سخوید چون بی توجهی مقامات انتظامی و امنیتی
 کشور را در آن ناحیه ملاحظه میکنند بر جرئت و جسارت ایشان افزوده میشود و مقدمه هجوم و قتل
 احبای هرمزک را فراهم میآورند و هرچندی یکبار چند نفر از زنها را روانه هرمزک می کردند تا نسبت
 به بیهائیان ناسزا بگویند و فحاشی کنند و نسبت به بهائیت توهین و تحقیر نمایند و مقصدشان این بود
 که آشوبی برپا کنند و بهانه ای بدست آورند تا دسته جمعی بر سر بیهائیان هجوم آورند ولی احبای
 در مقابل جرئت و جسارت آنان سکوت و بردباری پیشه نموده کوچکترین اقدامی و اعتنائی نمی کردند
 جلالی برای اخازی برای آخرین دفعه شخصاً به هرمزک میآید تا هرچه میتواند از احبای پولسی
 وصول کند لذا بمبلغ یکصد و پنجاه تومان دیگر راضی شد که نقداً باو بدهند تا امور را اصلاح کند
 و همین شخصی بود که مانع رساندن نامه شکوائیه احبای به پاسگاه ژاندارمری شده بود جلالی چون موفق

شد که از احبا بطور دلخواه اخازی کند لذا بمحل خود مراجعت و برای ایذاء و آزار و اخازی
دو نفر ژاندارم را تطمیع کرده به هرمزک فرستاد تا هر قدر بتوانند بهائیان را تحت فشار قرار دهند
و هر اندازه بتوانند پول از آنان وصول نمایند دو ژاندارم مذکور به هرمزک آمده در منزل آقا فرید
که در توقیف خودشان بود و توسط دو ژاندارم دیگر نگهبانی میشد وارد و از آقا فرید و عمو جعفر
بازجویی میکنند و از طرز صحبت آنها معلوم میشود که منحصرأً برای محکومیت و اذیت و آزار بهائیان
باین نقطه آمده اند نتیجه این بازجویی را در نهایت بغض و عداوت علیه بهائیان هرمزک تمام کرد
و آنها را مقصر و مجرم قلمداد میکنند و کاملاً از حرکات این ژاندارمها معلوم میشود که در نتیجه توطئه
کدخدای سخوید به هرمزک آمده اند تا بمیل او و سایر مفسدین رفتار کرده و بهائیان را مایوس
از هر اقدامی نمایند.

این ژاندارمها از جناب عمو جعفر و آقا فرید و مجد پهل مطالبه میکنند و چون مقدر نبود که
خواسته آنها را اجابت کنند یکی از ژاندارمها در نهایت غیظ و غضب شروع به فحاشی نموده و ناسزا
گفت که شما حاضر نیستید برای حفظ خود بیش از این وجهی بپردازید الان رفیق خود را
میفرستم تا بخشعلی را اطلاع دهد که چهار ژاندارم دیگر باینجا بیاورد و همچنین بکد خد اطلاع
دهند که با جمعی همین امشب بیاید و بهائیان این مزرعه را قتل عام کند و آن مامور بر حسب دستور
رفیق خود که میبایست از او فرمانبرداری کند فوراً بلند شده لباس میپوشد و اسلحه کمری خود را
بسته تفنگ بدوش انداخته و بی ماموریت خود بسمت مزرعه خسرو میرود. جناب آقا محمد جعفر عقب
سراورفته و التماس و درخواست میکند که هر چه میخواهید بکنید فردا روز روشن بکنید الان جمعی
از زنان و اطفال در منازل خود خوابیده اند سبب اضطراب و هیاهو و رهشت و سلب آسایش آنان
نشود ژاندارم مزبور تفنگ خود را بطرف عمو جعفر قراول گرفته و میگوید نزدیک نیا که بایک گلوله
تورا خواهم کشت جناب عمو جعفر در جای خود میایستد و با زبانی نرم و مؤدبانه با ژاندارم صحبت
میکند که آیا سزاوار است که جمعی از اطفال بی گناه و مادرها در این دل شب از هیاهو و سروصدا
مضطرب و هراسان شوند آیا بهتر نیست که برای خاطر آنها هم باشد ترحم کنید شما هم زن و بچه
دارید قدری در نتیجه این اضطراب و ناراحتی بندگان خدا فکر کنید بر اثر این اظهارات و خواهش

اینان ژاندارم مذکور از رفتن صرفنظر کرده برکشت و با طاق خود رفته با استراحت پرداخت.

نکته جالبی که ذکرش در این مقام لازم است راجع به یکی از شهدا بنام عبدالرزاق برادر آقا فریدون شهید که مردی قوی همیکل و بسن ۸۵ سالگی بالغ گشته بود و در اوایل جوانی بسیار خدوم و نسبت بنفوس مهربان و در حقیقت واقع یک فرد بهائی نمونه ای در بین اهالی هرمزک بود ولیکن بعد از داشتن چند فرزند دختر و پسر عیالش فوت میکنند و اطفال او مدتی بی سرپرست میماند و چون حشر و نشرش مدتی با غیر بهائیان بوده بتدریج اخلاق و روش او تغییر میکند و در تحت تاثیر محیط غیر بهائی قرار میگیرد و در ضمن زن دوم اختیار میکند چون زن دوم او توجهی با اطفال شوهر از زن سابق نداشته است یک پسر بنام اسدالله و دختری بنام خاورداشت که در زمره اغیار درآمدند و برضد پدر بهائی خود قیام کردند و انواع ضدیت ها با پدر نمودند و حتی در وقایع قتل و غارت بهائیان هرمزک پسر عبدالرزاق که ساکن هرمزک بود و دخترش که در مزرعه خسرو سکونت داشت با پسرش که رضا نام داشت بسن بیست نهایت دشمنی رفتار کردند فقط دو فرزند عبدالرزاق یکی بنام غلامعلی که در این ضوضا در سن پنجاه سالگی بشهادت رسید و دیگری دختری که مومن بود و باید از موافق چندین سال از فعالیت عبدالرزاق کاسته شد و از حشر و نشر با احبا محروم بود و روزگاری بخودت ایام گذرانید و از فیض خدمات امریه بی بهره بود ولی ناگهان در سالهای اخیر زندگی مشتمل و منجذب شد و بخدمت امر قیام کرد و بمعاشرت احبا علاقمند گردید و عضویت محفل مقدس روحانی انتخاب شد و معجب در این است که بانهایت عشق و علاقه آرزومند شهادت در سبیل امر الهی بود و این حالت او سبب حیرت و شگفتی یاران شده بود والحمد لله عاقبت الامر بآرزوی شهادت نایل شد و یکی از شهدای هرمزک محسوب گشت.

صبح روز چهارشنبه که بهنگام غروب آن شهادت آن مظلومان بوقوع پیوست آقا هدایت الله و آقا غلامعلی و آقا امان الله با اسدالله پسر آقا عبدالرزاق بقصد استحمام به مزرعه خسرو رفتند اهالی آن دهکده بنا بر تصمیمی که علیه بهائیان گرفته بودند آقا هدایت الله و آقا امان الله و آقا غلامعلی را به حمام راه ندادند لذا در منزل آقای یگرنگی که از احبا بود رفته و استحمام میکنند ولیاس نو

در بر کرده میگویند که اکنون پاکیزه شدیم و لباس نو هم پوشیده ایم و مہیای فدا در سبیل خدا هستیم اهالی که قصد کشتن ما را دارند ما هم حرفی نداریم و دفاع هم نمیکنیم آزادانه میتوانند ما را بقتل برسانند این آرزوی ما است که در سبیل محبوب و مقصود عالمیان جان برایشان نثار کنیم سپس نهار را در منزل آقای یکرنگی صرف میکنند آقا: غلامعلی و آقا هدایت الله اظہار داشتند که تظلمی که راجع به تجاوزات و مخالفت‌های اعداء در مورد قطع آب بر زراعت و باغهای ما و ممانعت از استحمام ما در حمام سفارش خطی بمنظور رسیدگی بعنوان یوسف زاده رئیس ژاندارمری رسیده است باید آنرا بایشان برسانیم قرار شد که آقا هدایت الله آنرا بمهریز ببرد و غلامعلی و امان الله به هرمزك برگردند ولی اسدالله که گرفتار وسوسه های شیطانی بود میخواست خود را به توطئه گران و معاندان برساند و آنان را از قصد احباً مطلع گرداند لذا به آقای یکرنگی میگوید که من میخواهم بمنزل شیخ محمود ریسمانی بروم آقای یکرنگی میزبان از اسدالله می پرسد به چه قصد میخواهی آنجا بروی اسدالله مزورانه تظاهر کرده میگوید میخواهم شاید بتوانم کمکی و درخواستی راجع به برادرم غلامعلی از او بکنم جواب میدهد این گفته تو باورکردنی نیست زیرا که مسلم است شیخ محمود و مریدانش کمر غارت و کشتن بهائیان را محکم بسته اند و تو از قصد سوء اهالی آگاهی و اکنون این تظاهر تو باورکردنی نیست اسدالله جواب میدهد که من خودم این را میدانم اگر آنها اقدام کردند چه بهتر والا خود من نیتی که دارم و کاری را که باید بکنم انجام خواهم داد در این موقع آقای یکرنگی از نیت باطنی اسدالله واقف میشود که قصدش از ملاقات با شیخ مذکور و همدستان او برای قتل برادر خوش آقا غلامعلی میباشد و هرگاه آنها بسببی اقدام بقتل آقا غلامعلی و سایر احباً نکنند خود او شخصا اقدام کند . آقای یکرنگی چای و میوه برای آنها میآورد ولی آقا هدایت الله که برای بردن نامه به مهریز عجله داشت میخواست میوه و چای نخورده برود اسدالله رویه برادر خود آقا غلامعلی و آقا هدایت الله پسر عموی خود کرده میگوید که ممکن است این آخرین میوه و چای خوردن شما باشد شما را خواهند کشت و این خوراک در منزل آقای یکرنگی هم که مال بهائی است باید خورد اسدالله غیر مومن چون پدر و برادرش و یکی از خواهرانش بهائی بود برای رفع نسبت بهائی بودن از خودش یکسال قبل در منزل

موضوع : شهدای سبعه هرمزک یزد

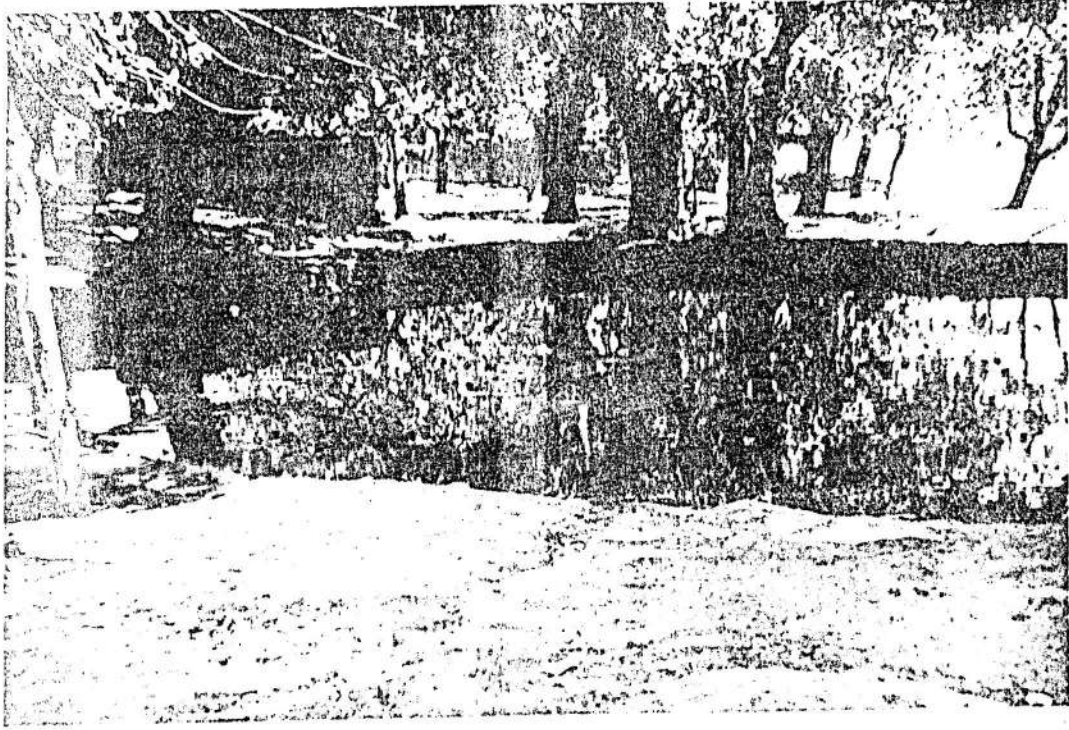
خود بساط روضه خوانی برپا کرده بود تا مردم او را در زمره بهائیان نشمارند و بلکه در شبه
مسلمانان شناخته گردد پس از صرف چای و میوه قبل از همه اسدالله برای ملاقات شیخ محمد
ریسمانی بیرون رفت و آقای یکرنگی به آن سه نفر (هدایت الله امان الله و غلامعلی) گفت
اسدالله را نخورند در ظاهر با شماست و در باطن برضد شما سپس آقا هدایت الله به مهر
برای رساندن نامه به یوسف زاده عزیمت کرد و آقا غلامعلی و آقا امان الله بمزرعه هرمزک مراجع
کردند .

مجلس جشن و سرور احبای هرمزک یزد

یکشب قبل از شهادت هفت نفر

یک شب مهم تاریخی قبل از شهادت شهدای سبعه هرمزک شب وداع

برخلاف شبهای دیگر که همه سرگرم مشاغل خود بودند برعکس در این شب بانهایت اشتیاق
و انجذاب روح و روحانی زاید الوصف همه احباء از رجال و نساء و اطفال کلاً دور استخر آب بلا
مجمع و با وجد و سرور زائد الوصف محفل انس روحانی و نورانی تشکیل گردید و در حقیقت چنین
مینمود که یک قوه باطنیه ای این جمع احبا را در این شب دور هم جمع نموده که بذکر حق پردازند
و دنیا و مافیها را فراموش کنند و مهبیای فدا گردند و بتلاوت مناجات و اشعار مشعوف شوند
این احتفال در تزیینات و رفتار ناهنجار اشخاص سرشناس و روسا و ژاندارمها نسبت باحبای هر
میشود مفضلاً بحث کردند که عموماً کمر همت بمخالفت و ضدیت و ازیت احباء بسته اند ولی احببا
ثابت قدم آن نقطه ابد آسیم و هراسی از تهدیدات و مزاحمتهایی که اعداء فراهم نموده بودند
نداشتند و توکل بحق نموده بتلاوت آیات و الواح خود را تسلی میدادند . از عهد لیل را به
مجلس تدارک نمودند .



استخرآبکه در فیه ای مقابل منازل احبا واقع است

هو الله

ای بندہ پر وفای جمال قدم زندہ باسم اعظمی رنجور بلاراد دیگرچہ غمی
امواج عطا ہریک چہ یسی در یای جفا شبنمی دیگرچہ غمی هجوم
اعداتاریکی شبی تائید ملکوت الہی جلوہ صبحدمی دیگرچہ غمی
شما ت جہلا چون طنین مگسی و نداء ملأ اعلیٰ بانگ فریاد
رسی دیگرچہ غمی مقاومت علما چون استقامت پشہ بینوا
قوت کلمة الله چون ریح صرصر شدید القوی دیگرچہ غمی
سستی ناقضین چون حرکت موربی و فاسطوت میثاق سلطنت
سموات علی دیگرچہ غمی بنیان اہم بنیاد برہو اساس امر الله
قصر مشیدہ زروہ علیا دیگرچہ غمی والیہاء علیک ع ع

در این اجتماع چند نفر از حبا زن و مرد خوابهایی را که در مدت یکماه تد ریحاً دیده بودند هر یک بشروح خود

بنا بر اشتباه آقا محمد جعفر اخوی آقا فریدون شهید در اوایل ماه ذی حجه در عالم رویا مشاهده مینماید با وجود آنکه اول ماه ذیحجه که میبایستی ماه به شکل هلال در افق نمایان شود قرص ماه را در وسط آسمان به شکل بدر ملاحظه میکند که تمام هرمزک را روشن نموده تعجب میکند که ماه را نمایان مینماید به شکل هلال و آنهم در گوشه افق پیدا شود چرا به شکل بدر در وسط آسمان نمایان شده است البته این خواب را بسیار خوب و امیدبخش میدانند و اسباب نورانیت و روحانیت و پیشرفت و ترقی جسمانی و معنوی اهل آن قریه تعبیر میکنند و اما نفر دوم دختری پانزده ساله نوه آقا عبدالرزاق شهید عین واقعه ای را که روز بعد پیش آمده و پدر بزرگش و عمو فریدون و پنج نفر دیگر از نامیلس شهید شدند در خواب می بینند این رویا سبب حیرت همه گردید و پیش خود گفتند که کوما شهادت ما نزدیک است زیرا کسی که این خواب را دیده دختری پاک و معصوم است و باید معتقد شد که رویای صادقانه است و بزودی تعبیر خواهد شد و ماهفت نفر باید خود را برای شهادت از صمیم قلب مهیا کنیم و آیه مبارکه " انا لله و انا الیه راجعون " را از صمیم قلب متوکلا علی الله بر زبان رانند در این موقع جناب علی اکبر شهید که جزء شهدای سبعه در آمد اشعار ذیل را که حاجی سی ابوالقاسم شیدان شیدی سروده است با صوت جلی میخواند :

ای دل ز امر حق نظر کردی نکردی	بر خویشتن صرف نظر کردی نکردی
دنیای فانی شاملت شدای دل زار	خدمت به اولاد بشر کردی نکردی
با دست خالی باید آخر زمین جهان رفت	نگری زبهر آن سفر کردی نکردی

سومین کسی که خواب دید دختری خواهر ماه منظر خانم (نصرت خانم) که ساکن مزرعه خسرو بود رویای خود را باین شرح بیان کرد : " در عالم رویا دیدم که عمواحمد که هر دو پنج یا شش سال قبل صعود نمود هاند از قبر بیرون آمده و از گلستان جاوید خارج شده هاند در اینموقع سید احمد مجتهد سخوید نزد عمواحمد آمده و عمامه خود را بر سر او گذاشت و او را روی منبر نشانیده و گفت روضه بخوان عمواحمد جواب داد که من نمیتوانم روضه بخوانم آن مجتهد

عبای خود را بیرون آورده با او می پوشاند و میگوید حالا با این عبا و عمامه به هرمزک برو و بالای منبر مصیبت سیدالشهداء را بخوان "

و اما چهارمین رویا که ماه منظرکه د و عمو و برادرش شهید شدند دیده سرآمد همه رویاها

و بسیار مهم و پیر معنا بود درعالم رویا می بیند که در سمت قبله در آسمان هفت درب بسیار بزرگ و نورانی باز شده و در هر یک شخصی بالباس سفید و صورتی نورانی و قامتی موزون ظاهر شده گه از

تابش انوار آن جمع هفت نفری تمام قریه هرمزک چون روز روشن شده است در همان عالم خواب

شوهر خود آقا عبدالحسین را صدا زده آن هیاکل را نشان می دهد و میگوید اینها چیست و کیستند

و ایشان در همان عالم خواب میگوید که هر یک از این نفوس نورانی مسلما از اولیا و اصفیا و یا از مومنین

و مقدسین هستند پس از این رویا در همان دل شب ماه منظر آقا عبدالحسین را صدا زده جریان خواب

را تعریف میکند جواب می دهد که عجب خواب خوبی است ابواب خوشی بر روی احبای این مزرعه

گشوده خواهد شد و نظر لطف الهی شامل حال جمع احبا و مردم هرمزک خواهد گردید و این محل

بنور الهی منور و در بین همه شهرها و قراء مشارالبنان خواهد شد در شب احتفال ماه منظر

خوابی که دیده برای حاضرین بیان کرده بود جناب آقا علی اکبر که خود جزء یکی از شهدای

سبعه گردید معنی حقیقی این رویا صافه روحانی پر معنی را درک نموده و با جذب و شمع زاید ^{صاف}

شاد و مسرور گردید و اشک شوق از دیدگان می بارید و میگفت عجب خواب خوبی است و این نظر

عنایت حق است که متوجه احبای این مزرعه میشود . چه مناسب است در این مقام بیان مقدس حضرت

عبدالبهاء را یاد آوریم و در لوحی که بافتخار احبای هرمزک متجاوز از پنجاه سال قبل از این

واقعه نازل شده متذکر شویم که میفرمایند :

" رب اجعلهم صورا نورانیه و هیاکل رحمانیه و آیات سبحانیه و اشجارا باسقه . . . "

بعد جناب آقا علی اکبر اظهار داشت که الحمد لله فیض الهی شامل احبای این قریه است لوحی

که در حدود پنجاه سال قبل بافتخار احبای هرمزک نازل شده اکنون میقات تحقق وعده های صریحه

حضرت عبدالبهاء در حق احبای هرمزک فرا رسیده و باید منتظر باشیم که این ابواب سعادت گشایی

پورت سعید بواسطة جناب آقا حسین اسماعیل قره سنوید مزرعه مرزاجای الی علیہم
یا صاحبی التین بہاء اللہ الابی

هو اللہ

الہی الہی هو لاء عبادک الاتقیاء وارقانک الأصفیاء عبدة عبتک

المقدسة الرحمانیہ وخضعة حضرتک الربانیہ وخشعة جلال

ربوبیتک السبحانیہ والرکع لعظمتک الباهرة والسجدة لقدنک

القاهرة رب انهم آمنوا بنورک المبین الساطع من الأفق المنیر

واشعلوا بنا رحمتک بنفثات روح القدس بین العالمین

رب ایدهم علی عبوریة سدرتک المقدسة عن اوهام المبطلین

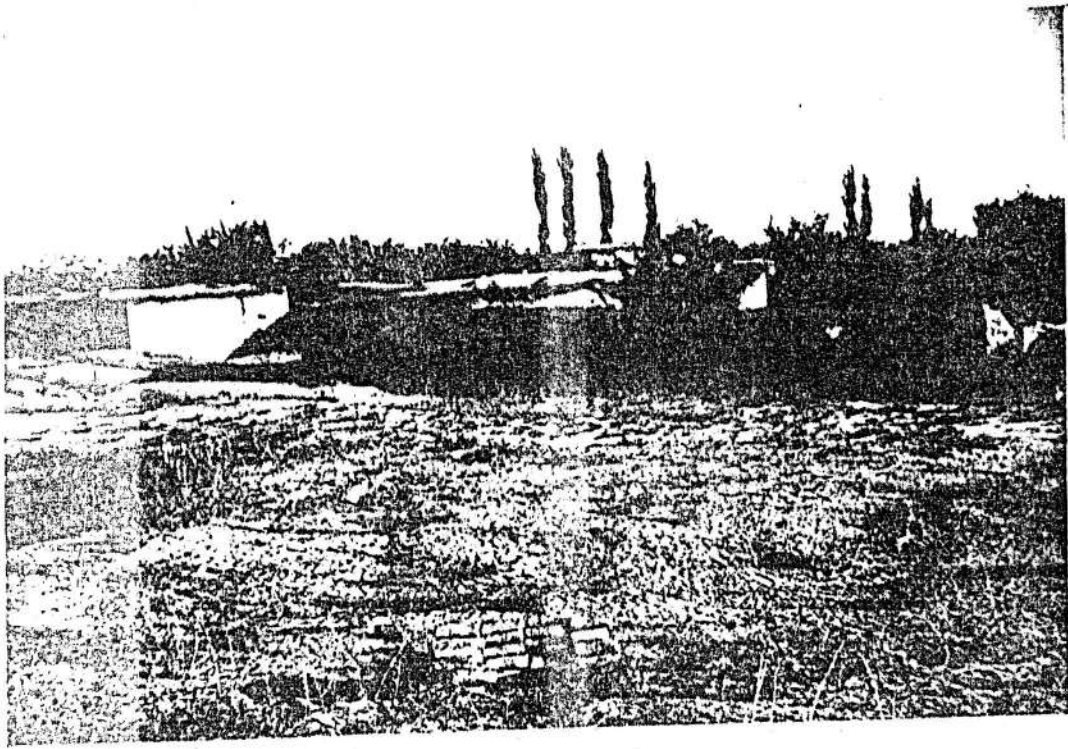
واجعلهم ثابتین علی دینک المبین ومستقیمین فی امرک بین العالمین

لا تزعمهم اوهام الغافلین ولا تزلزلهم سطوة الظالمین بل تنهلل

وجوههم فی نیران الامتحان کمعادن الکریمیة الفضة والعقیان

رب جعلهم صوراً نورانیة وهیا کل رحمانیة وآیات سبحانیة واشجاً باسقة

فی حنة الابی انک انت المقندر علی ما تشاء وانک انت القوتی القدیر ع



منظره‌ای از یگیری از هرمزک

بر وجه احبای این قریه مفتوح خواهد گشت و چه وقت صورتهای نورانیه و وجوه مقدسه ظواهر و نمایا خواهد شد و انوار آنها سبب نورانیت آفاق خواهد گردید .

سپس آقاعلی اکبر متعاقب رویای ماه منظر اظهار داشت که حالا گوش کنید تا من هم خبر عجب و حیرت انگیزی را که شب گذشته دیدم و همه را بهیچ زبانی نمیتوان برای کسی تعریف کرد فقط قسمتی از آنرا برای شما میگویم .

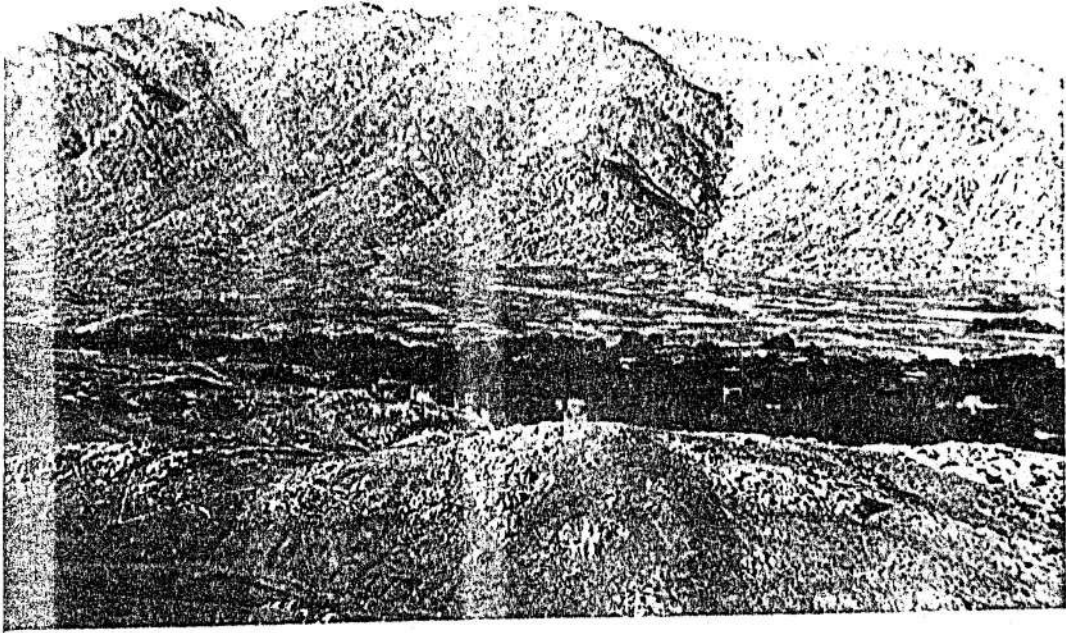
این خواب دارای دو قسمت است قسمت اول آن اینست که در عالم رویا دیدم که در تمام مزرعه هرمزک برف سنگین آمده است و همه جا را پوشانیده و هرچه برفها را پاک میکردند تاثیری نداشت و برفها در جای خود باقی بود و قسمت دوم آن خواب گفتنی نیست بعد از تعبیر همه خواهانست فهمید و با وجد و شرف فوق العاده در زمین جمع برقص می پردازد همه حضار از این عمل در حیرت شادمانی فرو میروند در اینموقع جناب آقاعلی اکبر به ماه منظر میگوید شما جوان هستید و باید از خود بخواهید که در امتحانات تلفزید و هرچه پیش میاید بدانید که اراده الهی است و همه حکمت دارد و در مصائب بردبار بود و هرچه واقع شود خیر محض دانست ماه منظر در جواب میگوید عقیده من همین است و امیدوارم موفق بعمل گردم در اینموقع ماه منظر کتابچه اشعاری را به آقاعلی اکبر داد گفت از این کتابچه اشعاری انتخاب نموده بخوانید جناب ایشان هم کتابچه را گرفته و شعر ذیل را انتخاب کرده و به صوت بلند میخواند .

مربوط به شهدای سبعة هرمزك

دگر باره مسیح آمد هله لویا هله لویا	بالحان فصیح آمد هله لویا هله لویا
دو باره در جهان آمد هله لویا هله لویا	ظفر نجش شهان آمد هله لویا هله لویا
بر این گله شبان آمد شبان مهیرا آمد	یگانه پاسبان آمد هله لویا هله لویا
کند دعوی دگر باره مریشانرا کند چاره	شده ابلدین آواره هله لویا هله لویا
بیامد پادشاه ما معین و دادخواه ما	که بردارد گناه ما هله لویا هله لویا
تو شاهنشاه منهاجی نه مسکینی نه محتاجی	نباشد بر سرت تاجی هله لویا هله لویا
گرفت آوازه اش دلها ز ساحلها بساحلها	نموده حلق مشکها هله لویا هله لویا
طوائف راهمه با هم کند یک گله در عالم	بساط غم ز ند بر هم هله لویا هله لویا

مه ما از سما آمد شه معجز نما آمد

پی درمان ما آمد هله لویا هله لویا



رورنمای مزرعه خسرو از هرمزک

قریب چهارصد نفر اسرار از قراء سنجید عمر و ب

یوم چهارشنبه میر و او ماه ۳۳۴ شمسی با اار

فیل خوب، پیل، ششم، دانه، کار و

و سنگ برای فیل و عارت و خرابی و

اگر در من منازل اجبا، بقیره مهر مرک، بر و بچ و بوم

آن شب تا نیمه شب این مجلس انس برقرار و با کمال روح و ریحان بتلاوت الواح و آثار مقدسه پرداختند و در نهایت شعف و مسرت خارق العاده مجلس را ترك و بمنازل خود رهسپار شدند یوم چهارشنبه که یوم شهادت هفت نفر بود توسط اعداء قراء سخوید تدریجا چند مرتبه زنجهای هرزه گرد و فحاش را به هرمزک فرستادند تا فحاشی کنند و ناسزا بگویند و بلعن و طعن پردازند تا بهانه‌ای برای آشوب بدست آورند و مقدمه هجوم باحبا را آماده سازند و نقشه شومی را که در مدت یکماه برای قتل احباء و غارت اموال آنها طرح نموده بودند بموقع اجرا گذارند لذا در این صبح چهارشنبه در و نفر زن که زن یوسف و خواهر یوسف بودند و از دشمنان سرسخت بهائیان از مزارع دیگر بتحریرک روساء بمرعه هرمزک آمده تا نسبت باحبا فحاشی کنند و ناسزا بگویند این دروزن جناب آقا فریدون را مخاطب ساخته و بایشان فحاشی و لعن و طعن مینمایند و همچنین بسایر بهائیان چون کسی جواب آنها را نمی‌دهد و اعتنائی نمیکند بمحل خود برمیگردند .

متعاقب زنجهای که طرف صبح آمده شرارت کرده برگشتند چند نفر دیگر بعد از آنها به هرمزک آمده و زبان به طعن و لعن و توهین احبا گشودند اینها نیز چون از طرف احبا بی اعتنائی دیدند برگشته رفتند . بعد از ظهر همان روز در حدود سه ساعت بعد از ظهر آقا رضا نوه آقا عبدالرزاق شهید با مادر خود خاور که از دشمنان بهائیان بودند هردو بمرعه هرمزک آمدند آقا رضا سواره و خاور بایک بیل به بهانه آنکه میخواهد آبیاری کند و آب جوی را بطرف مزرعه خود برگرداند این مادر و پسر از طرف اعداء مامور بآمدن هرمزک شده بودند که مقدمه آشوب و نزاع در هرمزک را فراهم بیاورند تا دشمنان بعد از آنها برای اجراء نقشه مضرانه و ظالمانه خود بر احبا حمله کنند .

آقا رضا بمحض ورود به هرمزک با هدایت الله پسر عموی خود روبرو میشود و شروع بوفحاشی میکند و حرفهای رکیک بر زبان میراند و بدیانت بهائی ناسزا و توهین میکند آقا هدایت الله در مقابل او سکوت کرده و جواب نمیدهد آقا رضا با غیظ و غضب نزدیک آمده و با کار ضربت سختی

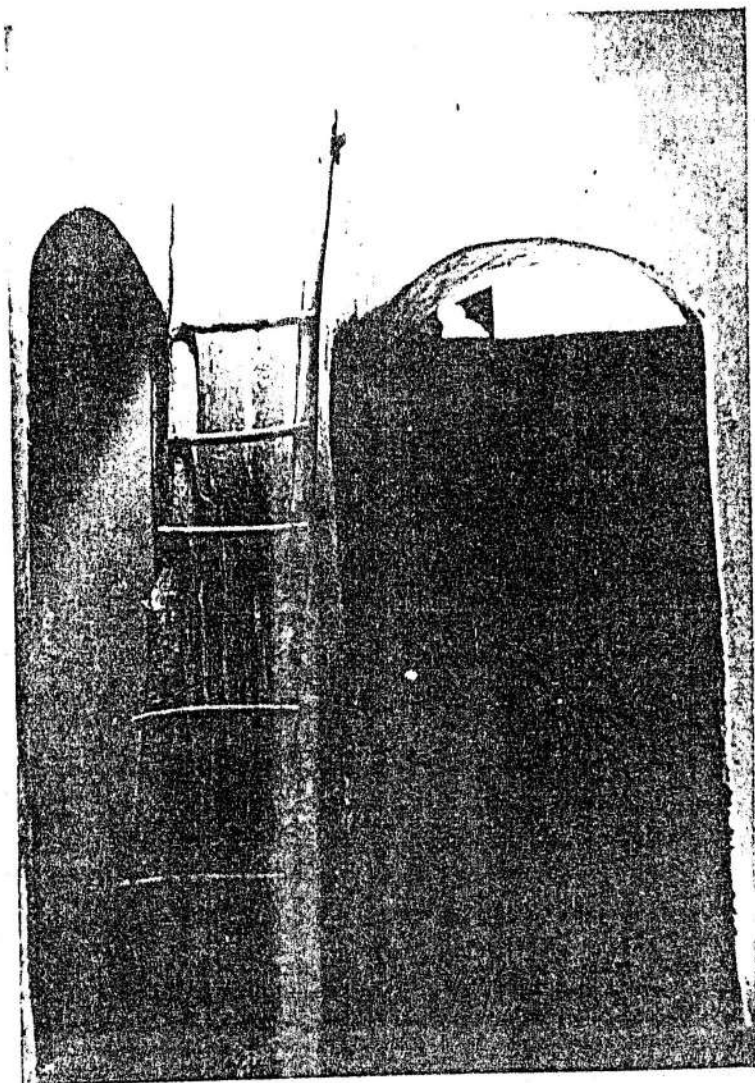
بگردن هدايت الله وارد ميسازد كه خون از آن فوران ميكند در اينموقع خواهر هدايت الله ماه منظر خود رابه برادر خود رسانده او را وارد منزل ميكند هدايت الله ميگويد خاور مادر رضا لب چوي نشسته ميروم و شكايهت پسرش را باو ميكشم ولي خاور بشكايهت او اعتنا نكرده از اقدام سبسانه پسرش پشتيباني كرد هوناي فحاشي و بدگوشي ميگدارد و بيلى را كه در دست داشته به پسرش داده ميگويد او را بزن و زنتش را بيوه كن ماه منظر كه شاهد اوضاع بوده ميدود و برادر خود را بخانه برميگرداند بعد نزد عبدالرزاق رفته شرح رفته رفته آقارضا و خاور را باو ميگويد و لكن عبدالرزاق چاره اي براي جلوگيري از شرارت آنها نداشت و از كينه و دشمني دختر و نوه اش اطلاع داشت و از آنها هميشه در زحمت و رنج بود .

در حدود ساعت ۵ همانروز بد نبال اين واقعه زن يوسف و خواهرش از مزرعه خسرو بتحريك اشرا ر بهرمزك آمده بناي فحاشي و ناسب زار باحبا ميگذارند بهائي ها همگي دم استخر و چشمه نشستهبودند صدای فحاشي آنها را مي شنيدند عمو فريدون به حاضرين گفت مبادا بسانها جواب بد هيد ساكت و صامت باشيد چون كسي بآنها جوابي نداد برگشته بمحل خود رفتند و كساني كه درواستخر بودند متفرق شده بي كار خود رفتند .

چون احباء حسن كردند كه اوضاع منقلب و دشمنان مستعد هجومند هدايت الله به خواهرش ماه منظر و عيالش گفت كه بچه هارا جمع آوري و در محلي مخفي سازند كه اگر حادثه اي روي داد آنها محفوظ باشند اوهم آنها را در تنور نان پزي پنهان و روي آنها مقداري بوته و هيضم گذاشت كه كسي آنها را نبيند ماه منظر به برادر كوچك خود گفت كه براي كمك با پدر به فريدون آياي برو جواب ميگويد كه خود پدرم عمو جعفر بتنهائي آبياري خواهد كرد ماه منظر در جواب ميگويد از اينجهت گفتم كه همراه پدر بروي كه مبادا از خسرو آباد كساني بيانند و حرفي بزنند و تو مجبور باشي جواب بگوشي و آشهوي برها شود لذا اگر اينجا نباشي بهتر است امان الله جواب داد كه ابد ايك كلمه در مقابل دشمنان بر زبان نخواهم آورد هرچه بگويند مطمئن باشيد جوابي نخواهم داد بعد از آن گفتگوها برادر باتفاق روح انگيز براي چيدن علف بصحرا ميرود و هدايت الله هم به يك قسمت ديگر مزرعه براي علف چيدن ميرود ماه منظر پس از فراغت از علف چيني بمنزل خود برميگردد در اينموقع مي بيند كه خاور دختر عموي او وارد يگر بهرمزك آمده و مشغول فحاشي است

است و تهدید میکند و میگوید منتظر باشید همین امشب همه را خواهیم کشت بانو ماه منظر
 بهروس خود روح انگیز میگوید که تو بد اخل خانه برو علفها را خورد کن تا در این محل نباشی
 مبادا کلمه جواب بدهی خود ماه منظر هم بخانه برگشت به پسر یازده ساله اش جمال الله میگوید
 که بیا این علفها را ببر زیر من از فحاشی خاور میلرزم و نمی توانم علفها را به برم برای بار دوم
 آقا رضا به هرمزک آمده و بنای فحاشی گذاشت بانو ماه منظر فوراً حالش منقلب میشود و حس میکند
 که رضا و مادرش قصد بدی دارند و شاید خیال دارند که به بنافت در ۱۵ کیلومتری هرمزک
 بروند از سید علی محمد وزیری که از مجتهدین یزد و محرک اصلی و مشوق نفوس بمخالفت بهائیان
 است دعوت کنند برای اقدام بقتل بهائیان و غارت اموال آنان ^{باید} نمی دانست که رضا و مادرش خود
 کمر قتل بهائیان بی گناه را محکم بسته اند .

آقا رضا بعد از فحاشی زیاد چون می بیند کسی جوابی با او نمیدهد عموی خود آقا فریدون
 را که در ایوان خانه اش نشسته بود مخاطب ساخته بناسزاگویی میپردازد و سپس از مزرعه خارج
 میشود ماه منظر فوراً بطرف صحرا رفت که برادر کوچک خود امان الله را که مشغول علف چیدن بود
 خبر کند که برگردد مبادا که آقا رضا بسراغ او برود و اذیت و صدمه ای با او رساند در بین راه دید
 امان الله پای برهنه دو ان دو ان بطرف هرمزک می آید ماه منظر از برادر خود پرسید چه خبر است
 آقا رضا سروقت تو آمد؟ گفت جمعیت زیادی از قراء اطراف با بیل و چوبشش پر بطرف هرمزک می آیند
 و نفری با عجله به هرمزک برگشتند ماه منظر که از طرف اطفا ل خود که در تنور پنهان شده بودند
 مطمئن بود با امان الله برادرش بطرف منزل آقا فریدون روانه میشوند و وارد خانه شده در راستند
 و به هارست ^{توانم فرشته} با نرد بام به پشت بام بالا خانه رفتند در این وقت آقا علی اکبر و هدایت الله نیز
 به نزد آقا فریدون آمدند در این حال بود که قریب چهارصد نفر به سرگردگی غلامرضا لطفعلی و اشخاص
 سرشناس و اشرار سخوید با اسلحه از قبیل قداره و کارد و شش پر و چوب و چماق وارد هرمزک و اطراف
 خانه آقا فریدون را محاصره کردند و هنگام غروب آفتاب شروع باتش زدن خانه ها و سنگباران منازل
 احبا نمودند و گویهائی که با پارچه تهیه کرده بودند که بنفت آغشته کرده آتش زده بسمت خانه ها
 پرت میکردند ماه منظر و امان الله که در پشت بام بودند ناچار از پشت بام پائین آمده با طاقی آقا

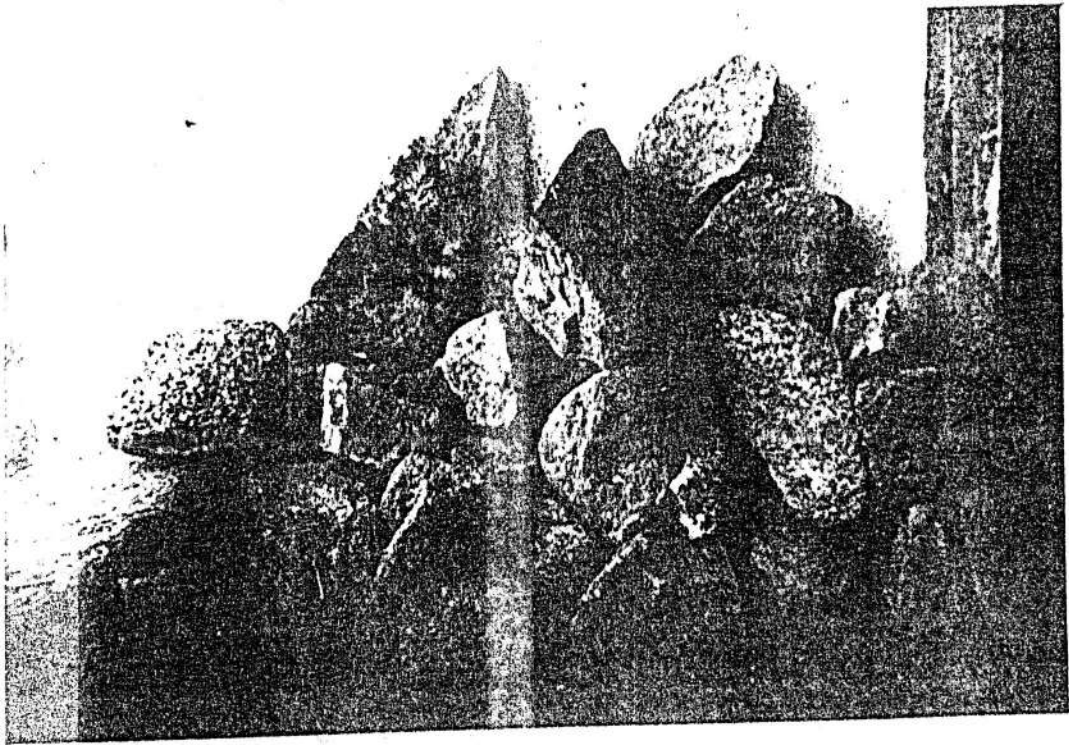


ماه منگروبراد رش امان الله شهید برای خلاصی از شر اعداء
رفت و آمد نشان از این پلیکان به پشت بام بود .

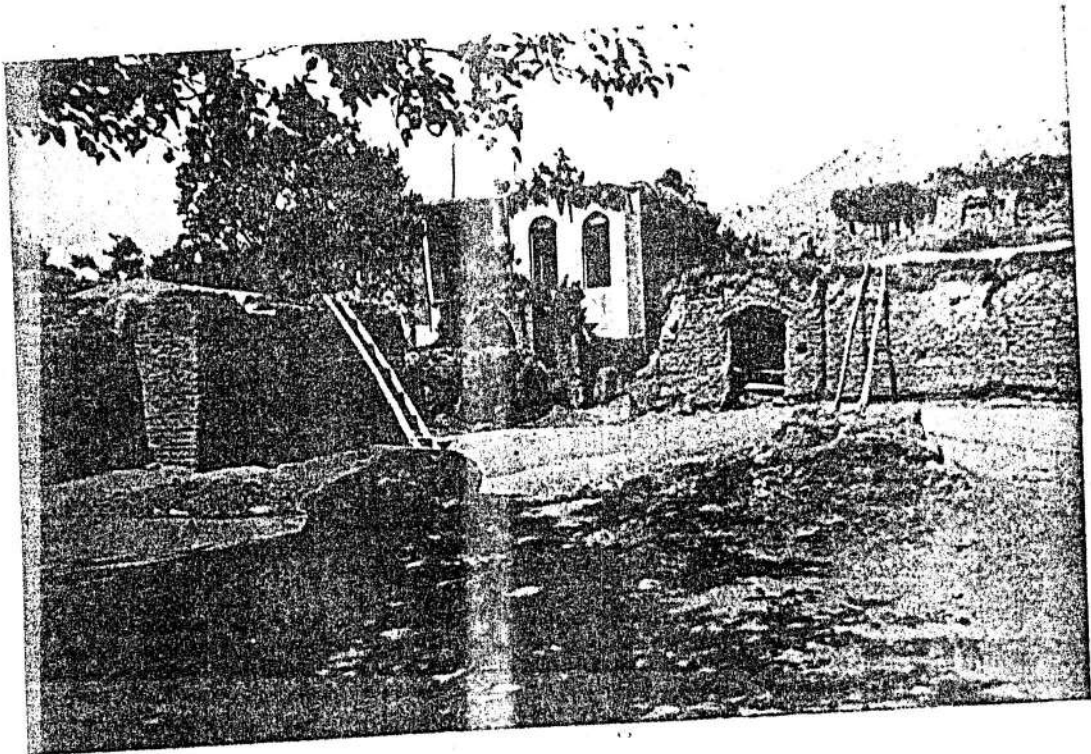
فریدون میآیند اعداء که در ورخانه آقا فریدون را محاصره کرد. بودند سنگهای فراوانی را داخل منزل و بد رو پنجره عمارت فوقانی پرتاب میکنند. سپس در منزل را شکسته وارد حیاط میشوند و بعد از آن نیز از دیوارخانه آقا فریدون بالا رفته و داخل آنجا حمله میکنند چون در بالا خانه بسته بود فریاد میزنند که پائین بیایید رقیه خانم عیال آقا فریدون میگوید من خودم تنها میروم و در را باز میکنم هر چه میخواهد بشود. اگر قرار است ما را بکشند بگذار اولین شهید من باشم. محض باز کردن درها اشرار مواجهمیشود که با چوب و شش پراهنی چند ضربه سخت بآن مظلومه وارد میآورند که بر زمین میافتد بعد آقا فریدون را میخواهند ایشان میگویند "من از دوپایه جزم و قواد بر حرکت نیستم شما به بالا خانه بیایید" دروغ فریاد محمد رضا طاهر از مزرعه علی و حاج میرزا جواد از رعایای سخوید به بالا خانه میروند. محمد رضا دست آقا فریدون را گرفته و حاج میرزا جواد دست به پشت ایشان گذاشته و از پلهها با جبر و عنف پائین میآورند و از روی جسد نیمه جا رقیه عیالش عبور میدهند سپس زیر طاقی که مجاور پلهها بود برده با ضربات شش پراهنی و چوب و چماق او را مضروب ساخته بشهادت میرسانند.

سومین شهید آقا علی اکبر بود که بوسیله محمود محمد و یکنفر گرگها و راهم از پلهها پائین آورد و نزدیک خواهرش رقیه با چوب و شش پرمضروب ساخته شهید میکنند. در برابر هدایت الله و امان الله در بالا خانه در اطاقی بودند. هدایت الله چوبی در دست داشت گز برای اینکه مبارک در مقابل اعداء دفاعی از خود بکند و از طریق مظلومیت و سکون خارج شود چوب خود را بوسیده بزمین میگذارد و مهبهای شهادت میشود

امان الله برادر کوچک ماه منظر دست خواهر خود را گرفته میگرد و میگوید "یا جمال مبارک درم آخر زندگی من در این سرای فانی است قربانی مراد راه محبت خود قبول کن و از خواهرش حلیت میطلبید. در این موقع بود که اشرار با طاقهای فوقانی هجوم آورد و بشکستن اناشود و رو پنجره برداخته بودند. که با طاقی که در برادر رمد کور و خواهرشان ایستاد بودند رسیدند و در بین جمعیت مهاجم روح الله پسر خاله این سه مظلوم (هدایت الله امان الله ماه منظر) که با اشرار برای قتل و غارت همراه شد بودند بالا خانه شد امان الله را گرفته بطرف در رب بالا خانه برد تا او را به پائین پرتاب کند امان الله روح الله را مضا طب ساخته



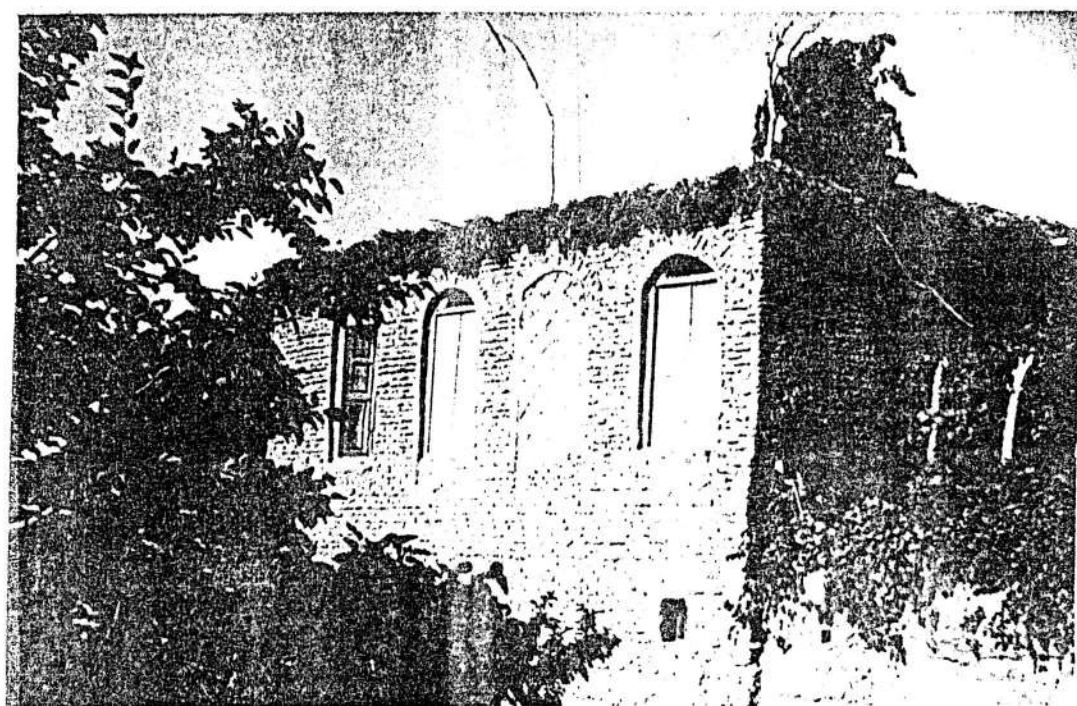
قسمتی از منزل جناب آقا فریدون را نشان میدهد که مقداری از آن سنگ‌های استکه
شهادت را مضروب نمود هاند

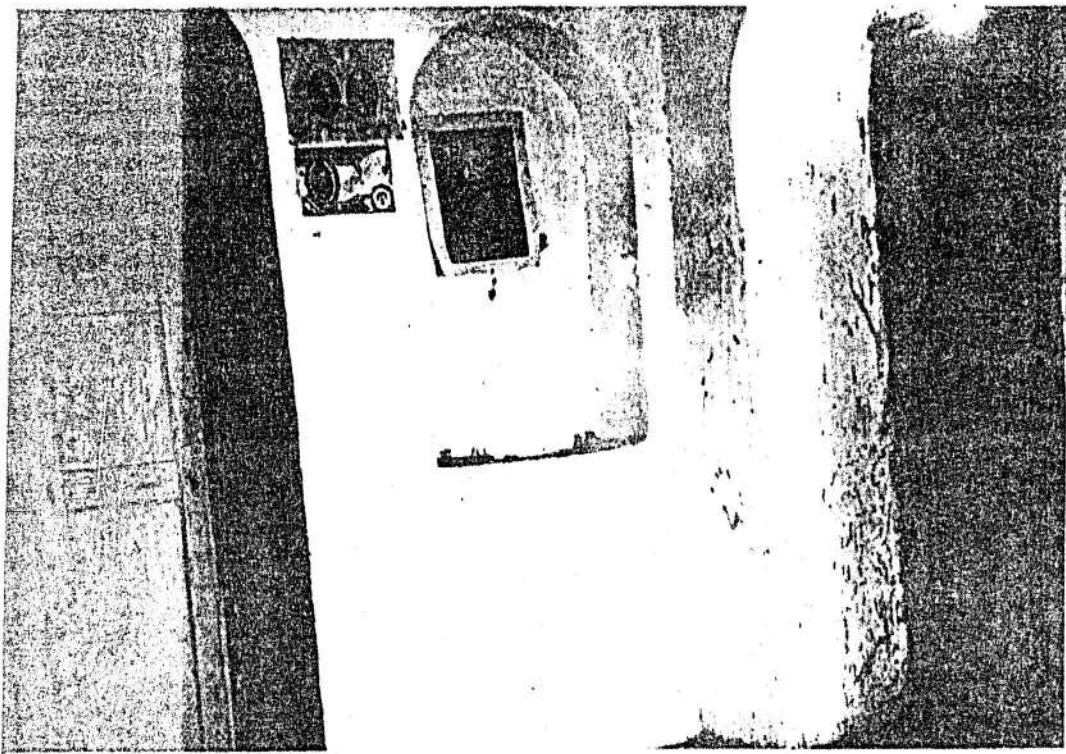


حین سزای ساران نمودن منزل بانردبان از دیوارخانه وارد منزل وبعد از شکستن در ب
خانه نیز از آن راه داخل حیاط میگردند

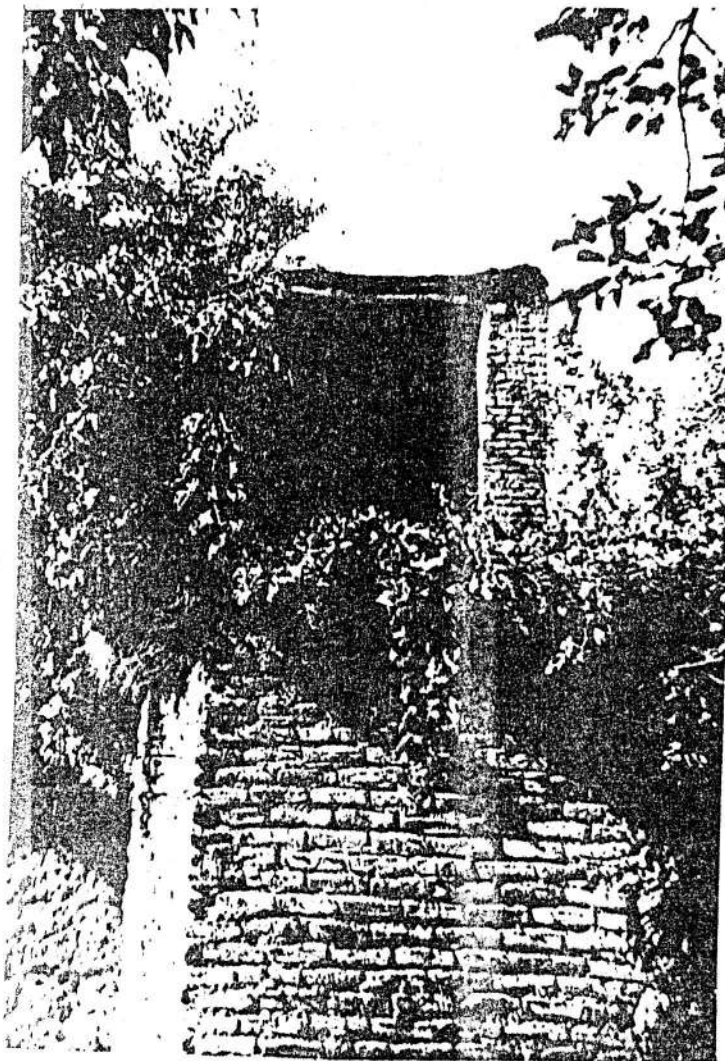


د و منظره از خانه آقا فریدون شهید

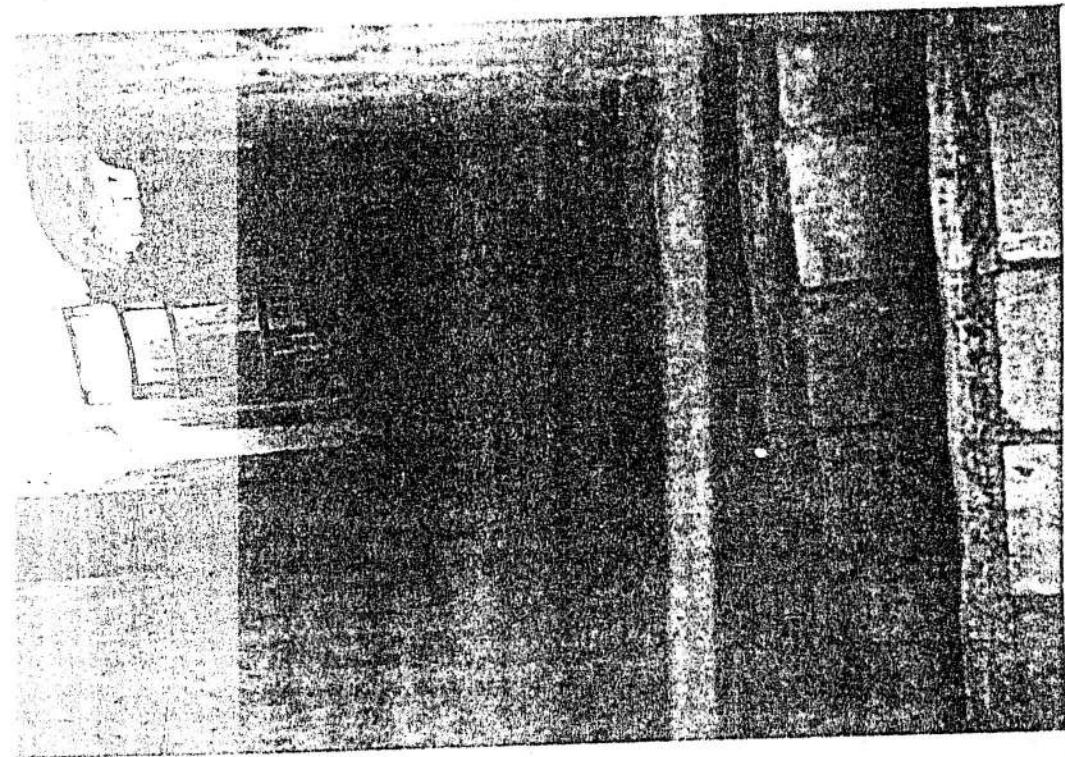




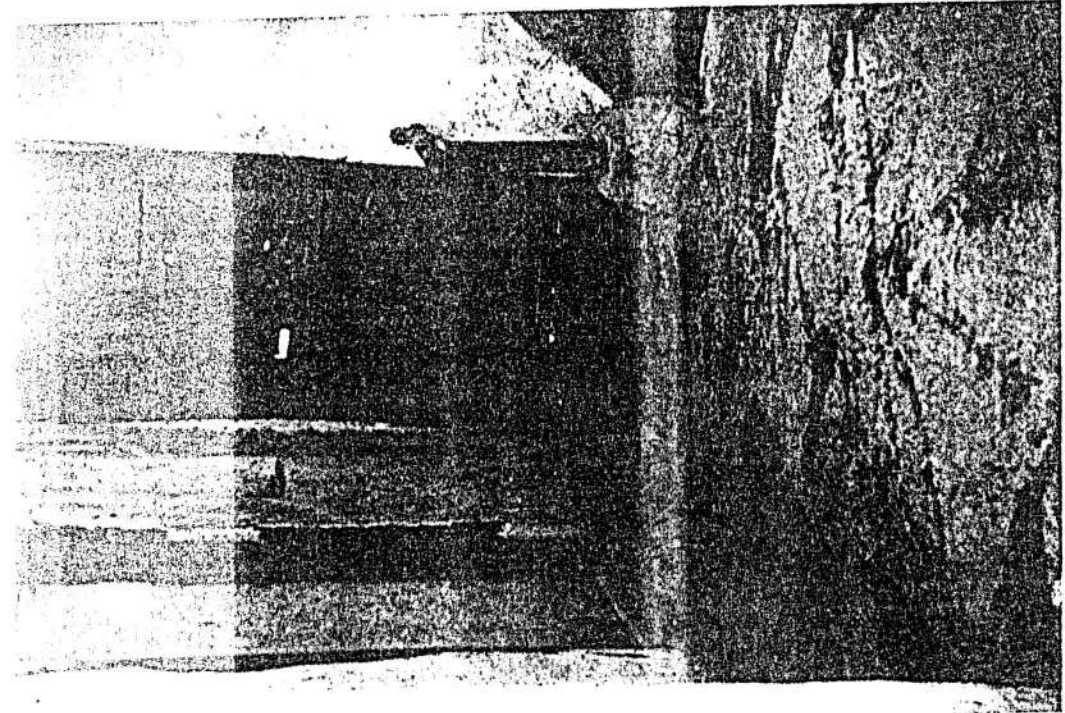
قسمتی لڑاطاق نشیمن: جناب آقا فریدون در بالا خانہ بعد از تارا جہر آن



ایوان منزل آقا فریدون کہ مدت یکماہ زن وشوہریدون فرش وچراغ بالا جبار زندگانی نمود



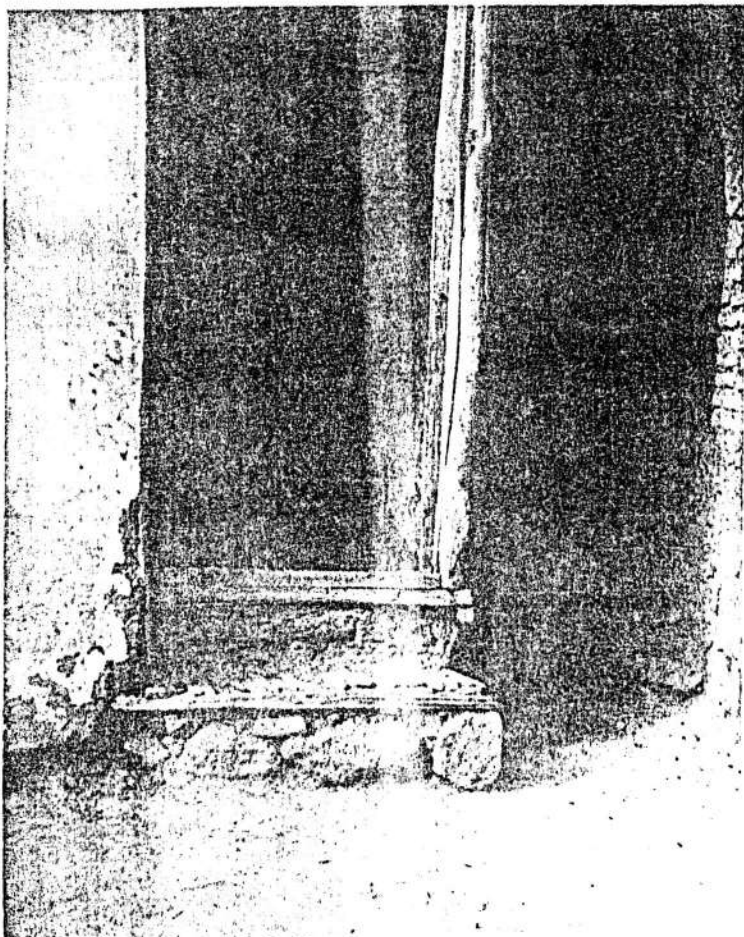
بله عایج کفرقیه خانم از اصرار نشیمن بخرف حیات روانه شدند
ود ریائین آن شهید گردید .

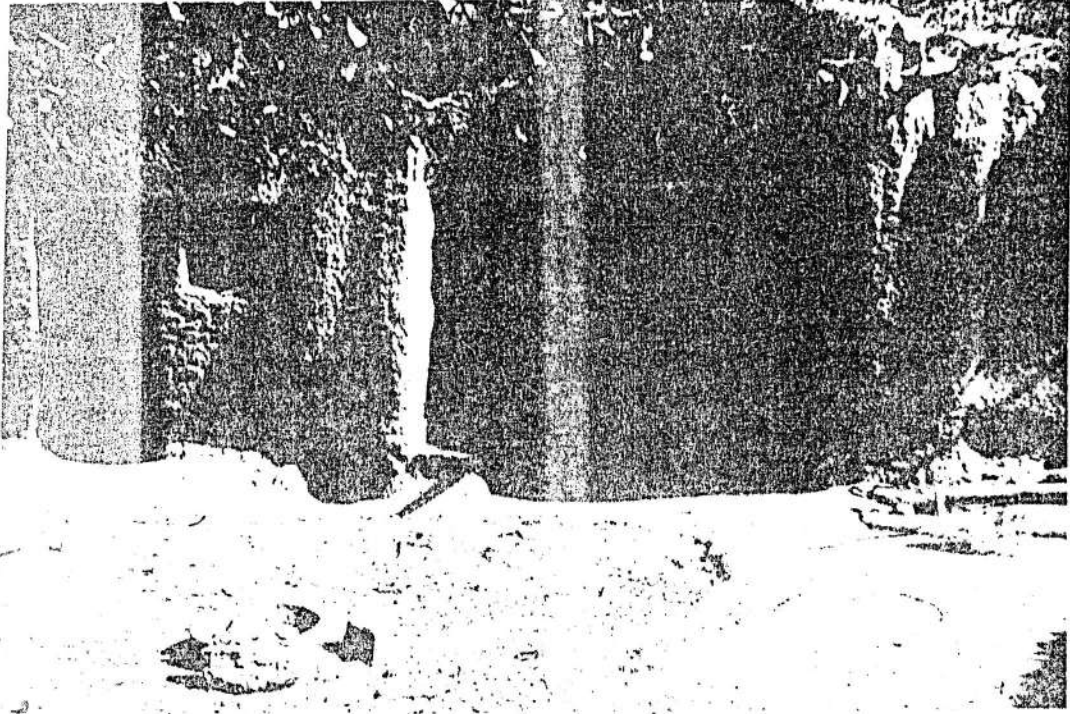


... ..

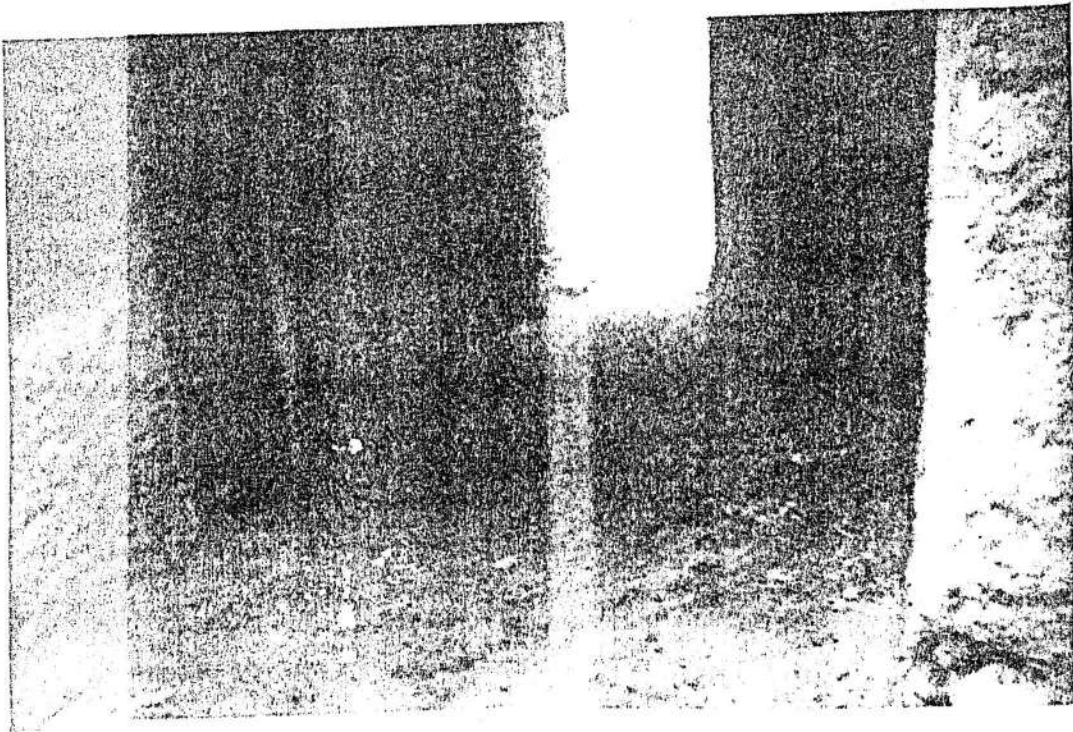


پله‌کان بالا خانه که رقیه خانم را واصلیانه برای روپروشدن با قاتلین طرف درب پائین
پلکان آمده در راگشود و طعمه گرگان درنده شد





فضای زیر عمارت فوقانی نزدیک پل‌های بالا خانه محل شهادت جناب آقا شهید و



زیر طاقی پهلوی پله‌ها سبزه خانه محل شهادت آقا شهید و

مشهد " توجه دشمنی با من داری که در صد د ازیت و از من برآمد های آیا از من جز محبت و همراهی و دوستی کاری سرزده است؟ که اکنون مستحق چنین زجر و آزاری باشم. " روح الله اعتنا با ظهارات امان الله کرد و با شش و هر چند ضربه مهلك بر او وارد آورد و او را از طبقه فوقانی بد داخل حیاط میاندازد.

امر الله که با تفتان روح الله وارد اطاق شد و بود بسراغ هدایت الله رفته او را منروب ساخته بر زمین انداخت و بعد لحاف را بنفت آغشته آتش میزند و بروی هدایت الله که از ضربات چوب و شش پرنزد يك به هلاکت بود انداخته میروند و را اینموقع ماه منظر از پشت د را این جریانات را امید و کاری از دست او بر نمیآید چون اشرار کار چپاول اموال و اناش و کشتار مظلومان را تمام کردند ماه منظر فوراً " بایوان دیگر که سکینه عیال آقا علی اکبر شهید د را نجا بود رفت یکی از اشرار آن د و نگر را دیده فریاد بر میآورد که و نغرا ز اهل این خانواد ه در اینجا هستند بسرعت بطرف ماه منظر د ویده چند چوب بسرو کتف اوزد و بعد با قداره سرا او را شکافت و چون بعد کشتن ضربه د و مرا خواست برفرق او فرود آورد ماه منظر د ست خود را حائل کرد و قداره بین انگشت نصب و انگشتان د دیگر را درید و بعد نفت چراغ را بر سرا و خالی کردند که آتش بزنند بالتماس و اصرار روزاری میآید من د را ای سه فرزند خرد سال هستم رحمی به آنها کنید که بی پرستار خواهند ماند . اعتنائی به التماس گیره وزاری او نکرده د در صد د آتش زدن او بودند اما کبریت هایگی بعد از د یگری خاموش میشد و اشرار بیش از آن مجال توقف نداشتند او را بحال خود رها کرده برای کشتن و زدن و سوژاندن سایر اعیان از آنجا د و رشد گرفتند . ماه منظر با فرق شکافته و دست برید و خونین با طاقی که برادرش زیر لحاف آتش گرفته افتاده بود رفت و لحاف را بکناری انداخته لباس و شلوار او را که آتش گرفته و میسوخت و پایش د رحال سوختن بود . لباسهای شعله رور او را خاموش کرد و ملاحظه کرد برادرش غرقه د ر خون است و چشمهای او خالی را نمی بیند بلکه گفته هدایت الله من خواهرت ماه منظر هستم چه چاره ای میتوانیم برای تو بکنم هدایت الله هنوز نیمه جانی د ر بدن داشت اما جزا جواب دادن به خواهر بود از حنجره اش صدائی بیرون میآمد که نشانه آن بود که صدای خواهر را شنید و میخواست جوابی بدهد اما نمیتواند . د همین حال همان کسی که ماه منظر ضربت زد و سرش را شکافته بود مجد د به بالا خا خا آمد که ببیند کسی را که آتش زده است زند ه است یا جان د ان هاست بمحض آنکه ماه منظر را دید که بالای برادر غرقه بخون خود نشسته است عصبانی شد و ناسزا

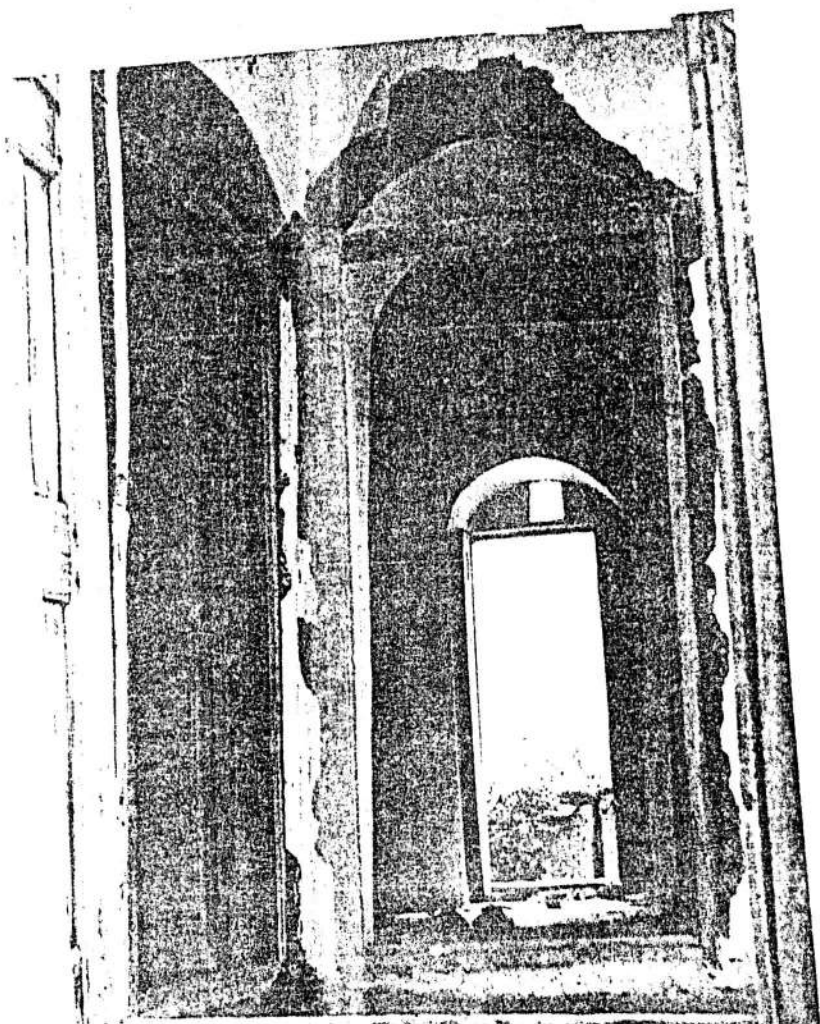


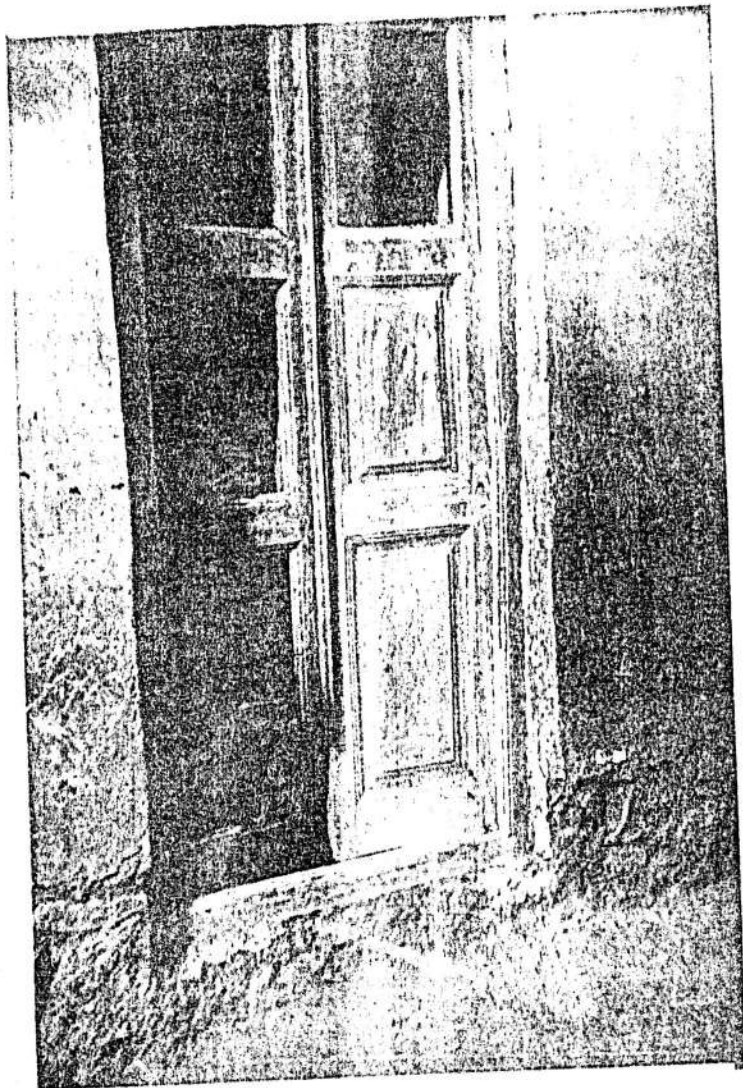
محل ضربت زدن به آقا هدایت الله ولحاح آغشته به نفت آن را آتش و
برجسد نیمه جان او انداخته اند .





محل ضربت زدن به آقا هدایت الله ولحاح آغشته به نفت آن را آتش و
برجسد نیمه جان او انداخته اند .





نمونه‌ای از درهای منزل اعیان که اعداء آت‌زده‌اند

با وگفت وگفت میخواستند هر دو را بزنند و یکی رو وضربت شدید دیگر جسد هدایت الله
وارد ساخت و ماه منظر را از آنجا بیرون انداخت و خود از پله‌ها پائین رفته از حیاط خارج شد . ماه منظر
با آن حال زار مجدد با طاق برگشته دید آن اطای بسبب سوختن لحاف پرازد و است و نفس کشیدن مشک
است جسد برادر را کشان کشان بطرف بالکن برد تا هوای تازه تنفس کند بعد بحیاط رفته طرف آبی آورد
تا آتش را خاموش کند و در اطای را باز گذاشت تا در و درها خارج شود سکینه زن آقاعلی اکبر در همان ایوان تنها
ماند بود ماه منظر باز صدای پامیشنور که کسی وارد حیاط شد و مقصد آمدن به بالا خانه را در فوراً بایوان
پهلوی سکینه می‌رود این شخص همان مرد شرور و قسی القاب بود که آنهمه صدمه بهدایت و ماه منظر وارد آورد
بود . که برای سومین بار آمد بود که بلیند اگر رمقی در بدن آنها باشد آنها را بهلاکت برساند و مطمئن شود
برای آخرین بار چند ضربه شدید بر سر و بدن هدایت الله زد که او را از آخرین اثر زندگی محروم کرد و چون از سرگ
آنمطلبه ما طمینان یافت از آنجا برگشته بسراغ ماه منظر رفت و گفت راد یوی آقا فریدون کجاست . جواب میدهد
در اطای که همه آثار ریخته و زاندرمها آنرا مهروموم کرد هاند میباشد . ولی در اینموقع اشرار قفل را شکسته
و آنچه اثاره و اشیاء احوال را آنجا گرد آمد بود بیغما بردند از ماه منظر پولها آقا فریدون را مطالبه میکنند جواب
میدهد که آقا فریدون هر چه پول نقد داشت بژاندرمها و کف داد و قرار بود که از بران او از طهران پول
بفرستند و هنوز نرسیده است قاتلین چون این را از ماه منظر می‌شنوند او را ترک کرد از پله‌ها پائین رفته و از حیاط
خارج میشوند .

و اما ماه منظر با آنحال تنها که در برابر رش راد مقابل روی او شهید کرد بود و سرش را بر رحمانه
شکافتند و ستر مجروح گشته معلوم است که رچه حدی از بد و رنج بود هوتا چنان از گرفتار غم و اندوه و آه و ناله
است بهد از رفتن مهاجمین و اشرار و غارتگران با طراب مینگرد تاریکی او را فرا گرفته و چون به بیرون مینگرد نور
شب مهتابی را احساس میکند از پله‌ها پائین آمد همی بیند که رقیه و برادرش هر دو پله‌ها افتاد و خون از تن
آنها روان است چند قدم در ورتراز آنها زیر طای جسد بیجان و خون آلود آقا فریدون را مشاهد میکند که از
ضربات خوب و قدره مجروح و روح از بدن شریفش مفارقت جسته و تن خونین و مضروبش بر زمین افتاد هاست از
دست آن زن نیمه جان و مجروح و مصیبت زد چه کار که جز گریه و شیون ساخته بود . در حالیکه چند دقیقه پیش در

گرمه زاری کرد . بیم و هراس حمله و هجوم و باره اش را بر او مستولی شد . چونکه ستمکاران موقع خروج از آنجا نتوانستند دید کرد . بودند که دوباره برخوایند گشت و نخواهیم گذاشت احدی زند بماند ما همه را رو سگینه همد و وارد انبارگاه که در یک طرف حیاط قرار داشت میشوند و در رتبه انبار را با آنچه ای میند بینند بعد از در قیفه ای چند دوسه نفر از اعداء وارد خانه شد و با انبار داخل میشوند که ببینند آیا کسی در آنجا هست اما در تاریکی چیزی و کسی را ندید و بیرون میروند و سایر نقاط خانه را جستجو میکنند تا بدانند موجود زند در این خانه یافت میشود یا از مقتولین آثار حیات مشاهده میشود همیشه تنه اناله ضعیفی از جسد نیمه جان رقیه خانم میاب آقا فریدون بگوس آن دشمنان پر کین میرسد که سب و لعن کنان بسوی آن مظلومان میروند و دوباره ضربات شدیدی با شش بر سر او میزنند و بد نش را با چوب مضروب میسازند تا روح از تن نیمه جان و ناتوان او مفارقت میکند و بغیر شهادت نایل میگردد . در این موقع اعداء که خود را مظهر و کامیاب دیدند و بیه غارت خانه های بهائیان دست یافته و هر چه بردنی بود بردند و شکستند . هارا شکسته و هر چه سوزاندنی بود طعمه آتش ساختند و هفت نفر بهائی سرشناس و مستقیم و ثابت قدم را مقتول ساختند و بدین کار و همدی نداشتند بقرا محل سکونت خود مراجعت کردند . تا خبر فتح و پیروزی در رخشان خود را بدیدگان برسانند و بساط شادی و سرور از جای می گذارند و راه بین خود مرتکب شده اند بگسترانند .

لازم است که در این مقام متذکر شوم که بانوماه منظر که ضربتی سخت بر سر شهید است دشمنان وارد شد . بود بر اثر نشت که بسراور ریخته بودند که وی را آتش زد و بسوزانند چون مقدم نبود آن مظلومه با تنی عناد ستمکاران بسوزد همان نفت سبب شد بود که خون سرا و قطع شود و از مرگ حتمی که در انتظارش بود نجات یابد و خاطرات حزن انگیز و جانسوز آن واقعه ها غله را محض عبرت و انتباه خوانندگان بیان کند تا یاد آن شهیدان را بحق در عالم شهود نیز مخلد و جاودان گردد .

بعد از بیرون آمدن از مخفی گاه رانبارگاه

ماه منظر و سگینه بعد از آنکه اشرار مهاجم از حول مزرعه در ورشد گرفته بودند از انبارگاه بیرون آمده و

در جستجوی احمای دیگر بودند تا بداند بر آنها چه وارد گشته و آیا کسی دیگر غیر از این پنج نفر که شرح

مظلومیت و شهادتشان مرقوم شده شهید گردیده است؟ بطرف منزل آقاعبد الرزاق عمومی خود رفتند

و معلوم شد که او نیز مانند دیگران مورد حملهٔ سبعمانهٔ اشرار خونخوار قرار گرفته و بضر بچوب و شش پسر

و دختر بچه‌هاست رسید. هفتمین شهید آقا غلامعلی پسر عبد الرزاق بود که در نزد یکی منزلشان

در بیرون آبادی او را با ضرباتی که بسرویدن او زده سرازیر روی خاکریز چاه انداخته و آنقدر خون از او جاری تا

میشود. ماه منظر از دیوار منزل عبد الرزاق که اطفال را در آنجا مخفی ساخته بود داخل حیاط شد و

اطفال را که رتورناوائی آنخانه پنهان کرده و رویشان با مقداری هیزم و بته پوشاندند بود آن کودکان مسکون

که در تمام مدت هجوم اشرار از خوف و هراس هر نا را حتی ورنجی را متحمل شده بودند صد از اسد الله

پسر غیر مومن عبد الرزاق که در قتل پدر خود با اعداء همدست بود بجا منظر جواب میدهد که چه میخواهی

میگوید امشب را در منزل خود مرا راه بده که بیایم پهلوی اطفال خود در پشت بام تا صبح بمانم اسد الله

دریوصفت به ماه منظر دختر عمومی خود میگوید اطفال تو را از تنور بیرون آورد هم در پشت بام خوابیده اند و تو

هم حق ورود بخانه مرانداری زیرا که اگر بمنز من بیایی چون برای گشتگان خود گریه خواهی کرد مردم

بسراغ من می آیند و در خطر جانی و مالک خواهیم افتاد هر کجا که صبح تا بجال بود های حالا هم برو همانجا

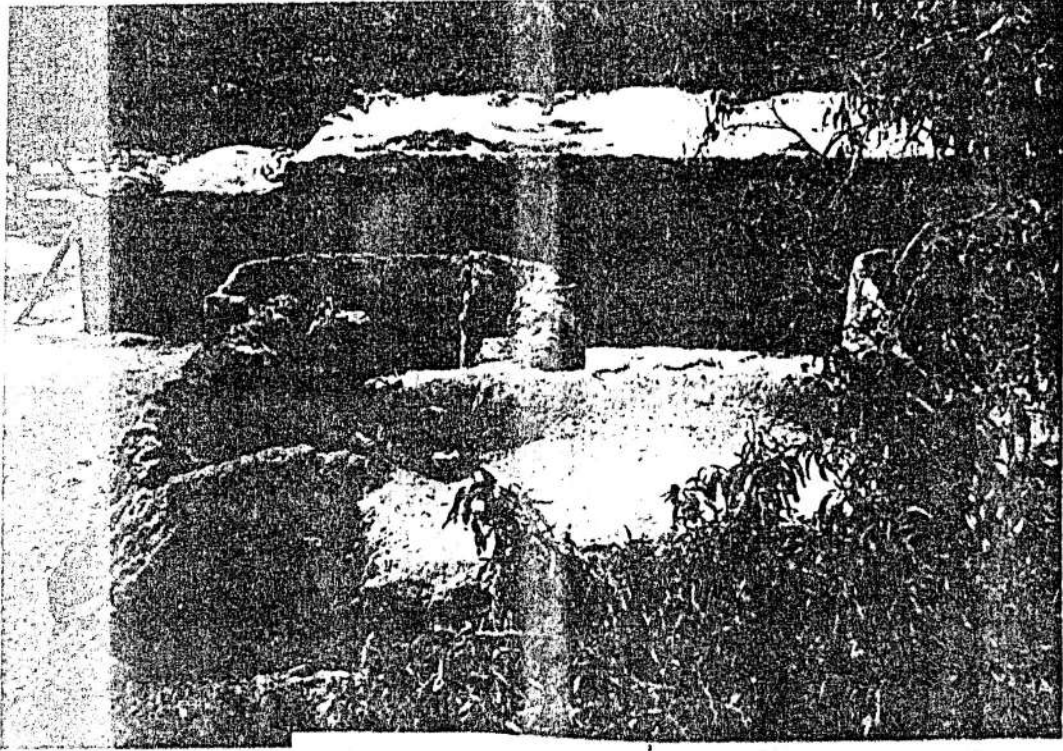
ماه منظر که از پسر عمومی بی سررت خود چنین جوابی میشنود با کمال یاس و ناامیدی بطرف استخر منزل بر

میگردد. در این هنگامه جناب عموجعفریدر ماه منظر که قبلاً اشاره شد برای آبیاری به فریدون آباد

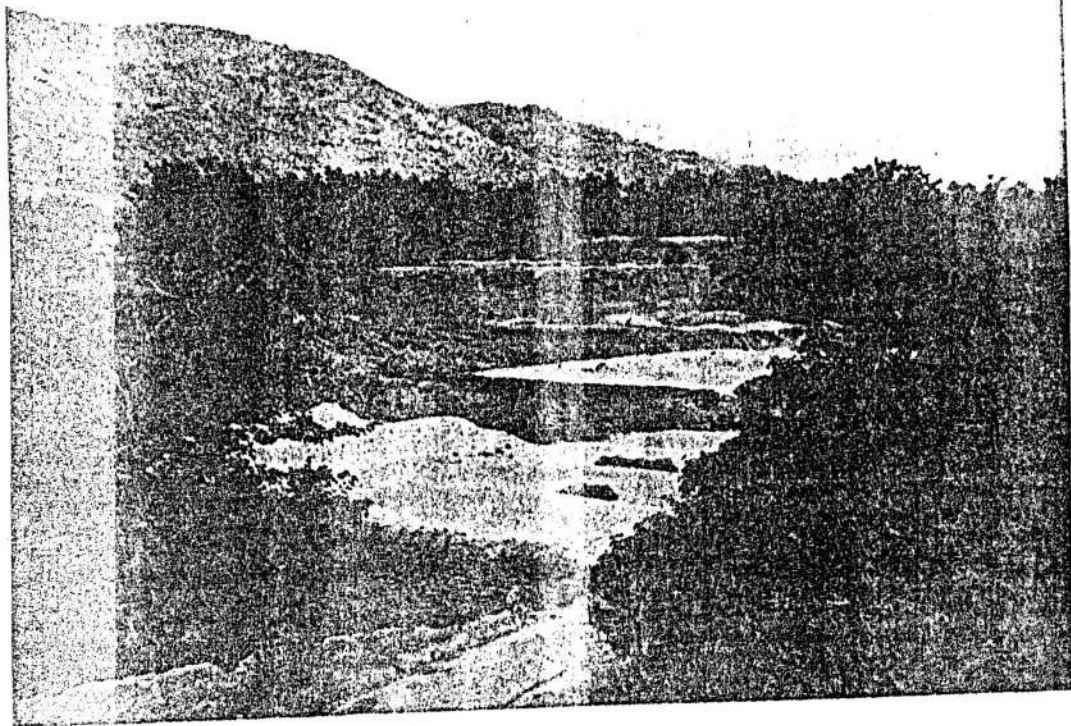
رفته بود و از این وقایع بی خبر بود اما از در گوئیهای آتشین که اعداء بمنازن احباً می انداختند دیده

بود. و از مشاهدات آتش سوزی و دود و هیاهوی در رنگ بطرف هرمزک حرکت میکند در بین راه به

علی بابا پسر غلامعلی شهید بر میخورد و از اوضاع هرمزک و هجوم اشرار و غارت خانه ها و آتشزدن منازل و



خانه جناح عبد الرزاق محل شهادر تشان



دورنمای منزل آقا عبد الرزاق



محل شهادت غلامعلی پسر عبد الرزاق بیرون قریه هرمزک

و شهادت احباً با خیر میشود عالی بابا باو میگوید که باید " مصلحت نیست که در چنین هنگامه با او در هرزک
شوی بمحض اینکه اعدا" تو را ببینند شکست نیست شما را هم مانند سایرین شهید خواهند کرد . در قابضی
چند با علی بابا بصحبت مشغول بودند ولی قلبشان ناراحت از اوضاع عمود هوم میخواست هر طوری شد خود
را بمزرعه برسانند و بطرف مزرعه روانه میشوند نزدیک استخر که گند مکاری شده بود بمیان مزرعه گند مرفتها
در در تماشا کا اوضاع چشم و ختنند . بعد از غروب آفتاب بود در روشنائی مهتاب صدای چوپهائی که
بحسد نیمه جان امان الله میزدند بگوششان میرسید . پس از اندک مدتی اشرار با فریاد های شان در مانی
در دسته جمعی بسوی روستاهای خود براه افتاد ه رفتند . عموجعفر که پیرمردی هفتاد ساله بود و د و پسرش
وبرادرش در این عمر که بشهادت رسیده بودند وارد هرزک میشود . بمحض ورود اسد الله برادر زاد هاشم
که بمخالفت پیوسته بود او را دید . شروع فحاشی و بد گوئی نسبت بعموی داغ دیده و وحشت زد هاشم کرد
در این موقع عموجعفر به جسد غرقه بخون امان الله پسر کوچکش که او را از پنجره بالا خانه بزیرانند آخته بود میبرد
گویا هنوز رمقی از حیات در او بود ، بد رمهر پرور از مشاهد حال پسر عزیز که امید ی بحیات او نبود در چار
حیرت و اضطراب شده بسوی خانه آقا فریدون میآید و بحسد رقیه و برادرش آقا علی اکبر که در پله های بالا
افتاد ه میرسند بعد از پله ها بالا میروند تا ببینند آیا کسی دیگر شهید شده است یا نه چشمش جسد آغشته بخون و
جان پسرش آقا هدایت الله در داخل اطاق افتاد ه است که هنوز خون از بدنش جاری است در حالیکه قسمتی
از لباس او و مواضعی از جسدش سوخته بود . گریبان و نالان داخل راهرو میشود جسد برادرش آقا فریدون را
می بینند که بر زمین افتاد ه و روح از بدن پاکش صلوع کرده است . حال توجه باید کرد از ملاحظه آن اجساد قطعه
قطعه و خونین و لگد مال گردید عزیزان با پیرمرد چه گذشته است هوا تاریک شده و خازنه رسکوت و تاریکی
فرورفته زنان و کودکان وحشت زد ه که هر یک در این هجوم وحشیانه و شیرانه در مخفیگاه های از بیم و هراس پنهان
شده بودند اکنون که ستمکاران و خونخواران آنجا را پس از غارت و قتل و آتش زدن و رشد هرفته اند بیرون آمده
ترسان و لرزان از آنچه اتفاق افتاد ه تا حدی آگاه شده اند . باز از غلبه ترس و وحشت جرئت گریه و شیون بر
کشتگان و عزیزان آغشته بخون خود ندارند عموجعفر از خانه خارج شده در زبرد رخت گرد و جلواست خیر

موضوع : شهدای سببه هرمزک یزد

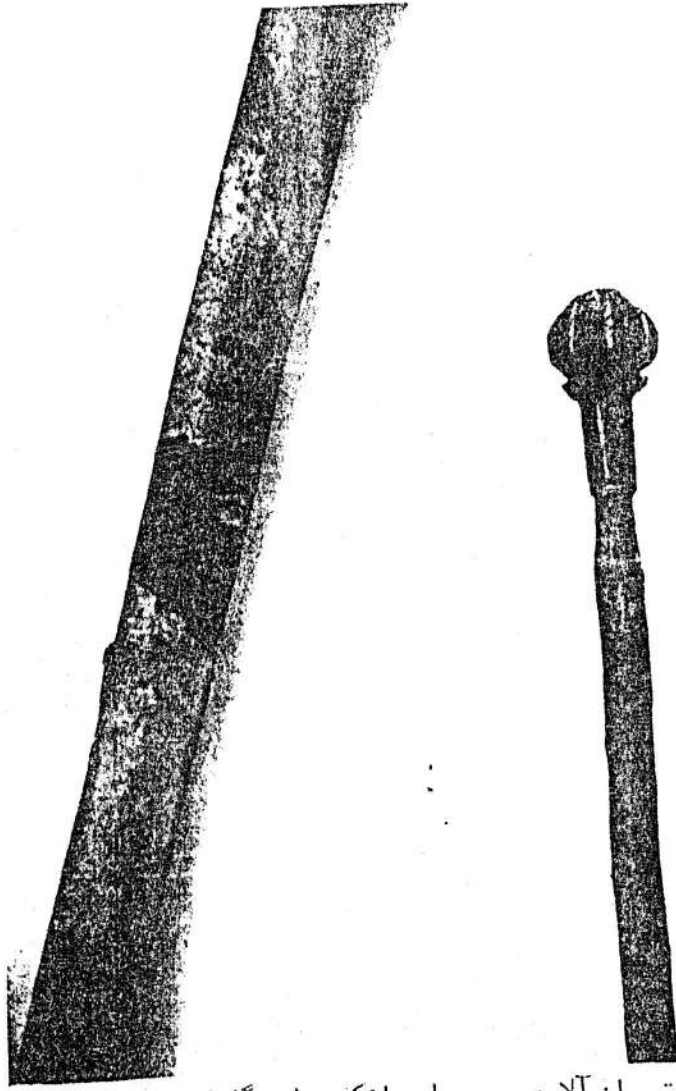
نشست ماد رماه منظار (بی بی جان) هم که در منزل پنهان شده بود بمحض آمدن همو جعفر به خانه آقا فرید و وارد شد و اما مان الله که در چند قدمی خانه آقا فرید وین بر زمین افتاد بود هنوز اثرک از زندگی در جسم مجروح و مضروب او احساس میشد ولی بسبب شکستگی و کوبیدگی و جراحات سخت قادر بر حرکت نبود بد روماد رپییر بالای سرا و بایکد نیاند و هوملال ایستاد با حسرت آخرین دقایق زندگی پسر عزیزش را میدیدند که چون شمع می سوخته و در حال خاموش گشتن بود . بی بی جان و ماه منظر سعی کردند که شاید آب گرمی بگلوی او بریزند ولی آنمظلوم قادر نبود که چند جرعه آب بنوشد ماه منظر برادر عزیز را صدا زد که امان الله من خواهرت ماه منظر در آن دقایق واپسین زندگی جوابی نامفهوم با صدائی بسیار ضعیف از جنجره اش بیرون آمد آن ماتمزه ستغیدید به همراهی ماد ربخانه فرید وین میروند .

واماد و نفرزاند ارم که برای حفظ اهالی گماشته شده بودند بمحض حدوث حمله و هجوم شورشیان بهرمزک محل راترك کرد و بسخوید رفتند . تاروسان خود را از این واقعه شرم آور آگاه سازند . رئیس پاسگاهها چند نفرزاند ارم بسواری جیب بهرمزک عزیمت مینمایند و نزدیک بان مزرعه میرسند اما صلاح نمیدانند که همه با هم وارد مزرعه شوند فقط د نفرزاند ارم بهرمزک میفرستند تا از آنچه اتفاق افتاد مطلع شد و خبر بیاورند . در موقع ورود این د نفرزاند ارم بانوماه منظر روماد رش وارد خانه میشوند و باالحاج و تضرع از زاند ارمها میخواهند چون هنوز برادر رحمان در اردن باورحم کرد با جیب او را بشهر ببرید شاید از مرگ نجات پیدا کند یکی از زاند ارمها میگوید بسیار خوب الان جیب میآورم و لئی رفت و خبری نشد و به همراهی سایر فرزندان ارمها بوسیله جیب بمحل خود مراجعت مینمایند .

ماه منظر وید روماد رش که در کنار استخر نشسته بودند گاهی بانوماه منظر به تنهایی و گاهی به همراه ماد ربسراغ کشتگان میآمدند و چون میبینند که همه جان سپرده اند و امید بحیات هیچیک نیست بانوماه منظر وید روماد رش مانند خود را در مزرعه مقرون بصلاح نمیدانند . لذا از آبادی خارج شد و رویه سحر امیر و زیرایم آن داشتند که اشرار و باره رنیمه شب بهرمزک هجوم کنند و بازماندگان را نیز بکشند . بنابراین آن سه مظلوم ماتمزه و هراسان به بیرون مزرعه رفته و پناهی یواری تاد ر غم برادر و فرزند و عزیزان دیگراشک حسرت بریزند و رسم سوگواری و آه زاری بجان آورند .



پناهگاه آقا محمد فرعیال و ماه منظره خترش در یک شب تمام در بیرون هرمز
از بیم هجوم اعداء



قسمتی از آلات حرب اعداء که بجای گذاشته بودند



چون پدر در آن شب از غم شهادت و پسر عزیز خود در سوز و گدازی زیاد از وصف بود دخترش
ماه منظر که تمام وقایع را با چشم خود دیده و خود نیز سرش شکسته و دستش مجروح شده بود با حالتی
زار و تنی دردمند به تسلی پدر که در غم مرگ پسران عزیزش ^{تر در آرزوی} تابی و گریه میکرد پرداخته بود . و
میگفت " پدر جان ناله و زاری چه ثمری دارد صبر و شکیبائی پیشه ساز که جالب رضای الهی و حصول
اجر جزیل است این حادثه نجانگداز برای امر الهی نصیب ماگشته است و آنچه رویداده به
اراده حق بوده . این واقعه برای ما بازماندگان امتحانی است شدید باید بتقدیر خداوندی
تسلیم و راضی باشیم و از درگاه او قدرت صبر و تحمل بخواهیم . بازی آن شب را در تاریکی و سردی
هوایانداشتن بالا پوش و زیرانداز با آن همه مصیبت جانگداز معلوم است که چگونه اوقات بسربرد و
شب را بصبح رسانیده اند . همینکه صبح نزدیک شد و هوا روشن گشت بسوی آباری آمده بمنزل
خود رسیدند . ملاحظه کردند که اسد الله پسر ناخدا آقا عبد الرزاق که شب گذشته ماه منظر را
بخانه خود راه نداده از ترس جان خود و نفر ژاندارم شبانه بمنزل خود آورده است . بانسو
نامه بخارویدر و مادرش بخانه جنازه فریدون شهید رفته و بر اجساد شهدا بحسرت نگرینسته و زار زار
گریستند . ژاندارمها چون صدای آنها را میشنوند از خانه اسد الله بیرون آمده نزد آنها می آیند .

در روز و دو شب اجساد گشته شدگان در محلی که افتاده و جان سپرده بودند باقی ماند .
 جمعه چند نفر مأمور برای اطلاع و آگاهی بر حوادث بهرمزک میآیند و روز بعد دادستان و باز پرس
 کورتانوی و رئیس ژاندامری آمده جنازه‌ها را معاینه کرده اجازه دفن کردن صادر میکنند . و
 این لباسهای خونین بر بدنهای شهداء مظلوم چسبیده بود مقدور نشد لباسها را از تن‌های آن
 شهیدان پاک سرشت بیرون بیاورند . ماه منظر در آن حادثه چندین مرتبه از شدت ناتوانی و زجرهای
 کشیده بودند تاب نیاورد و غش کرده بر زمین افتاد تا آنکه اجساد را بهمان حال دفن کردند .
 پزشک قانونی به عمو جعفر گفته بود که هرگاه از بین مبین اسلام روگردان نشده بودید و راه
 ولایت نمیپیمودید مردم با شما کاری نداشتند و عزت و احترامتان جای خود بود و عمری را در رزحمت
 شرف بسر نمیبردید و خانه و کاشانه شما را آتش نمیزدند و هفت نفر از شما را نمیکشیدند و بچنین مصیبتی
 تار نشدید و در زیر سایه اسلام تمام عمر را بر فاه و آسایش و خوش زندگی میکردید حال باید شما و همه
 بندگان بیدار و هوشیار و متنبه بشوید و بنیل اسلام متشبث گردید و مسلمان شوید تا از هر آسیبی
 محفوظ و از هر خطری در امان باشید و در دنیا و هم در آخرت رستگار گردید . جناب عمو جعفر جواب
 میدهند که مراد لالت میکنید که مسلمان شوم که آدم بکشم غارت بکنم زدی بنمایم و بمال و عیال مردم
 امروز کم شبانه با اسلحه بسروقت مردم بی پناه هجوم کنم در این مدت که یاد دارید آیا از ناحیه
 بهائیان که این همه جور و ستم و تعدی از مردم دیده‌اند کوچکترین تجاوز بحقوق دیگران و بی احترامی
 است یا حدی از ایشان سر زده است از همه اهالی بپرسید که از ما چه خلافی دیده‌اند و چه
 از ما بی احترامی دارند جز مسا عدت و همراهی کار که دیگر نسبت بمردم نکرده ایم این‌ها دست‌ورد یانقی
 است که عمل کرده ایم . در کجا قرآن شریف دست‌ورد شده است که نفوس را باین وضع فجیع
 کشی برسانند بلی در قرآن فرموده است (اقتلوا المشرکین) و لکن بهائیان بواجبیت
 مدعی تمام معتقد و معترفند . و همه پیغمبران را از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم انبیاء را

برحق میدانند و بایمه هداگو کلا" موقن و مومنانند . تنها فرقی که بین بهائی و مسلمان وجود است .
اینست که بهائیان معتقدند که موعود اسلام ظاهر شده با حجت و برهان و دلائل متقن و محکم ظهور کرده
و اثبات مینمایند . همه میدانند که اصول دین تحقیقی است نه تقلیدی همان قسم که پیروان ادیان
پیش از دین مبین اسلام از بهر و نوا ری بتقلید آباء و پیشوایان دین خود منکر حقیقت دین مبین اسلام شدند
امروز پیروان اسلام نیز گرفتار تقلید گردیده به پیروی از علماء و فقهاء این دین مبین بانکار و اعراض نسبت
بدیانت مقدس بهائی پرداخته اند . آئین بهائی آئینی است آسمانی شایع این دین مقدس
بدلائل و براهین متقنه " متینه " عقلیه و نقلیه حجت را بر مسلمین بالغ فرموده است و باران قاهره
عالیه ربانیة تشریح شریعتی سماحاً فرموده و امتی تشکیل داده و امرش یوما " فیوما " در تقدیم و انتشار
است و در ایجاد الفت و وحدت در بین نفوس مومنه موقنه توفیقی کامل یافته است که در ادیان ماضیه
بی سابقه و نظیر است در تقلیب نفوس و هدایت طالبان هدی و سالکان سبیل تقی که بزرگترین دلیل
صدق مدعی هر مدعی برحق و من عند الله است تاثیر حیرت انگیز نشاندادن است و هزاران نفر از
اهل تقوی و تحقیق و مجاهدت پس از فوز بایمان و اقبال باین دین مقدس بمقام رفیع شهادت نایل
گشته اند و بخون خود بر حقانیت امر بدیع گواهی داده اند اگر مسلمین راه مجاهدت و تحقیق پیش میگردند
بصدق دعوی ما بهائیان پی میبردند و تصدیق میکردند که ما بهائیان بر راستی و حقیقت مومن بخدا
و جمیع انبیا هستیم و نیستی جز خیر خواهی جمیع اهل عالم نداشته و نداریم . حضا راز شنیدید این جواب
صواب جناب آقا جعفر پیر مرد ستمدیده و مظلوم ساکت و مسامت مانده کلمات در جواب بر زبان نیاوردند
در دو مین روز که اجساد پاک شهدا در خاک و خون غلطیده را خواستند تا بدستور و احرازه
مقامات رسمی دولتی دفن نمایند ولی کسی از ترس دشمنان و قاتلان پرکین جرئت نزدیک آمدن
نداشت تا اجساد را بخاک سپارد حسین حسن از اهل خسرو داماد ایشان که مسلمان است
میکوید من حاضرم که در دفن کشته شدگان کمک کنم مشروط باینکه آنها را در قبرستان بهائی (گلستان جاوید
دفن نکنید زیرا هر کس بخوهد در این موقع با شما مساعدت کند مورد مواخذت و مخالفت عموم مردم مابین ما حجب
قرار میگیرد و در خطر جانی میافتد مقصودش این بود که اجساد را بمزرعه خسرو بردند در قبرستان مسلمانان

دفن نماید . جناب جعفر راضی نمیشود زیرا بیم آن را داشت که در آنجا اجساد در معرض توهین اعداء واقع شود . و مسلمانان اجازه دفن در گورستان خود ندهند پیشنهاد میشوند در خارج از گلستان جاوید آنها را مدفون سازند تا از شر دشمنان و جاهلان محفوظ ماند سرانجام ریشت دیوار گلستان جاوید بوسیله سه نفر که از سه مزرعه میآوردند در آنجا به حفر قبر میبرد ازند و چون حفر قبر را انجام گرفت قبر کسین حاضر برای تدفین شهیدان نشدند تا چهار بزرگوار آنها متوسل شدند و با پرداخت اجرتی اضافه پسر آنجه مقرر شد بود در آنجا مدفون اقدام نمایند لذا بهمان وضع در خراش و لباسهای پاره پاره و خون آلود و جسیبید هیدن های شهیدان اجساد را بر روی سرد بام گذاشت به ریشت الاغ نهاد و بجه قبوری که فاصله سیصد متری گلستان جاوید حفر شد بود برده مدفون ساختند . آقا محمد جعفر به هنگام مدفون در فرزند شهیدش (امان الله وهدایت الله) حاضر بود ولی او را برای بازجوئی پیش باز پرس احضار کردند و سایر اجساد شهیدان را به سرپرستی حسین حسن داماد مسلمان ایشان و حسین عبدال داماد حسین حسن مشارالیه که از مسلمانان بود مدفون کردند .



آقا محمد جعفر بر سر مدفن شهداء سبزه که دو برادر و فرزند و سه نواز استگانش او بودند

ذکر این موضوع برای مزید استحضار باید بر تفصیل اقدامات قاسیانه و ظالمانه متمحصین و

مشرضین افزود که هجومشان به هرمزک بران قتل بهائیان و تخریب منازل و غارت اموال آنان بیگمار
پایان نپذیرفت . بلکه در طی سه روزی در پی قریب ۴۰۰ نفر از قرا مجاور آنجا آمدند در وقت و نهب
و حرق و تخریب از هیچ اقدام فروگذار نکردند آنچه قابل حمل و نقل بود بردند و بقیه را سوزاندند و
شکستند . تنها اناک با ارزشی که در اوایل ورود ژاندارمها گردآوری کرده در منزل آقا فریدون توفیق
گردد نبودند تا بعداً "بسهولت بتوانند بتصرف در آورند و از هرمزک خارج کنند چیزی از غارت و سوزاندن
و یا مال ساختن محفوظ و باقی نماند . از جمله کندی و هوان زنبور عسل بهائیان هرمزک را طعمه حریق
ساختند و زنبورها را نابود و پراکنده کردند . موقعی که به هرمزک برای عکس برداری رفته بودم خواستم
که از این کندی و های سوخته عکس بردارم جمعی از زنبوران که از کندی و های خود فرار کرده و اکنون در باره قصد
برگشتن بکنند و خود را داشتند اما بسبب سوختن و مسدود شدن راه ورود بکنند و ورودشان مقدور نبود .
چنان هجوم آوردند که نتوانستم از کندی و آتش گرفته و نیمه سوخته عکس بگیرم عقل حیران است که این مردم
مفرق و نادان برای زنبورهای عسل که موجوداتی سودآور برای نوع بشر هستند و شیرینترین ذرات را
سودمند از آنها تولید میشود چه گناهی و چه قصوری در نظر گرفته و سوزاندن لانه و آشیانه آنها را پذیرفتند
مگر زنبورها هم بهائی بودند .

علاوه بر زنبورهای عسل چند راس الاغ و قاطر هم که متعلق به بهائیان هرمزک بود از تمدی و ظلم

مسلمانان غیور بلوک سخوید در امان نماندند و بضرب قمه و شش پر و چوب و چماق مضروب و منکوب و محروم گشته
مردند از جمله حیوانات زبان بسته که جان از مهلکه بدبرد بود یک کره الاغ مجروح بود که آن هم پهلوی را
باقیه شکافته و صورتش را از بالاتا پائین پاره شد بود هنوز باقی و مورد معالجه انسا نهی در لسوز
سهریان بود نتوانستم عکس از آن حیوان مغلوبی تقصیر بردارم تا یادگاری از شرارت اشرار بردارم

گاوان وخران باربردار : به زاد میان مردم آزار

گره الاغ است که با وجود آنکه با قمه شکافی بر سر و صورت او دارد از زمین کلیه
الاغهای مقتول جان سالم بدر برد و برای عبرت للناظرین زندمانند هاست



اسد الله صبح روز جمعه با آقامو جعفر به سرزمینش هارفتند اسد الله گفت من برادر زری خود سید محمد
 را بشهر روانه کردم که به ریسمانی و روحانی خیر بدد عدد که کارن را که منتظر بودید و قرار بود انجام بگیرد
 انجام یافت منظور از این پیغام این بود که پدر و برادر اسد الله هردو کشته شد و موضوع ارت که باش
 مشورت کرده بودم الآن چه اقدامی بران این منظور خواهید کرد .

آقامو جعفر به اسد الله میگوید که خوب ملتفت نشدم آنروز راجع به سید محمد گفتن که بنزد
 ریسمانی و آقای روحانی بروم چکار داشتن جواب داد که پیغام دارم که آقای روحانی و ریسمانی بدانند
 که موضوعی را که انتظار انجام آنرا داشتند کاملاً انجام گرفت . حالا در مراحل بعدی که پیش بینی
 میکردید که بمن ارت بیشتر خواهد رسید چه اقدامی خواهید کرد . آنها جواب دادند که در رایس
 موضوع ما را در خالت ندیده نه همراهی میکنیم و نه مخالفت توهم باید منتظر پیش آمد باشی .

بعد از آنکه خبرد هشت اشرفه‌ها سبزه ۹ هرمزک یزد بحضور حضرت ولی محبوب امرالله مخا بیره
گردد تلگراف زیل به امزازماندگان شهدای هرمزک توسط آقان علی اکبر فروتن ایادی عزیز امرالله
گردد آن ایام بسمت منشی گرت محفل مقدس روحانی ملی ایران اشتغال داشتند واصل شد .
این است صورت تلگراف مبارک

ترجمہ تلگراف منیع مبارک مورخ ۱۵ اوت ۱۹۵۵
تأثرات شدیدہ مرانہ نسبت بواقعة شهدای ہرمز
بفروتن ابلاغ نمائید یاران و منتسبین را
بتسلت عمیق و ادعیہ قلبیہ اطمینان دہید
این خبر قویاً منتشر شد .

باحباناً کید نمائید ثابت و مستقیم باشند
عقاب الہی و فتح و غلبہ نہائی امر اللہ محتوم
امضاء مبارک

بازماندگان شهدای سبعة هرمزك روحی لتراپ مشهدهم الغداء ملاحظه فرمایند :
اخیراً و نامه از جناب دکتر لطف الله حکیم روحیفند الزاررض اقدس رسید که متضمن بیانات مبارکه
والطاف و عنایات لانهایه حضرت ولی امر الله ارواحنا لطافه الغداء راجع بشهداء هرمزك است
که مضمون بیانات مبارکه در نامه اولی بدین قرار است :

هیکل مبارک از این توخش و قساوت که در حق دوستان عزیز هرمزك اعمال شده
بسیار متألم و از خبر شهادت یاران راستان آنسا مان بی اندازه متأثرند و میل مبارک آنست
که محبت و عنایت هیکل اطهر بتمام کسانیکه صدمه دیده اند بالاخص بازماندگان شهداء
ابلاغ شود هیکل مبارک واقفند که این وقوعات هر قدره هیب و سهمگین باشد بخوی
اسرار آمیز سبب کامیابی دوستان و تحقق و عود حتمیة الهیه خواهد بود و لکن با وصف
ایخال از تاثر و حزن و الم مبارک کاسته نخواهد شد . . . ارعیة مبارک مستمر است و محبت
درباره بازماندگان آن شهداء فی سبیل الله همواره ادامه دارد اجرا آنان در این ایام بسیا
عظیم است زیرا ثابت و راسخ بر امر الهی هستند . . . میفرمایند بجانواره شهداء اطلاع دهید
که این قربانی عظیم که آنها داده اند عبث و بی بهره نیست این خونبھائی است که برای آزادی
و رسمیت امر مبارک تقدیم شده و بر اثر این خون پاک امر الله یات قدم بسوی جلو پیش
رفته است . در تمام دنیا خبر این شهادت اشتها ر تام یافته و به ترویج امر مبارک کمک کرده
در مرقومه ثانی بیاناتی باین مضمون وارد :

بجانواره شهداء هرمزك منجمله بفاطمه شانم و آقاضیاء الله اطمینان دهید که هیکل اطهر
در حق آنها عا میفرمایند وثبات و استقامت میطلبند که درین ساعات امتحانات دشمن
ثابت و راسخ بمانند بانان اطمینان دهید که آن شهداء فی سبیل الله که باین شجاعت

مبارک است

جان در سبیل جانان باخته اند حال در ملکوت ابھی مسرور و شادمانند و در نتیجہ
فداکاری و جانبازی ایشان امر مبارک سر بیتر در عالم منتشر میشود و خیانت و هاجمین
واضح تر و عظمت و جلال تعالیم مبارک آشکارتر میگردد .

خبر این شہادت کہ باین درجہ از قساوت واقع شدہ در جرائد کلیہ ممالک عالم درج شدہ
و سبب تبلیغ امر اللہ و نزدیک شدن ساعت آزادی امر مبارک گشته است .
باز ماندگان آن شہیدان راہ یزدان باید شاد و بدرگاہ الہی شاکر باشند کہ عزیزان آنان
توانستند از یک محل دور افتادہ بی نام و نشانی مانند ہرمزک چنین خدمت عظیمی بامر
جمال مبارک نمایند .

جرائد مہتمہ مانند «تایمز» لندن و «ابزرور» و «تلگراف» بہ بہترین طرز و اسلوب
تعالیم مبارکہ را درج کردہ اند . انتہی

مرقومہ ایادی عزیزا مر اللہ جناب علی اکبر فرزند علیہ بہاء اللہ بہ باز ماندگان شہدای ہرمزک
حال ای ستمدیدگان و غمزدگان آیا جای ہزار شکرانہ و سرور نیست کہ مولای رؤف
و مہربان ارواحنا لالطفانہ الفداء تا این حد بفقوآن مصیبت زدگان بوردہ و ہستند و باین درجہ آن
نفوس کیہ را شمول عنایات و الطاف خود قرار دادہ اند . واقعا سعادت بالائز از این نیست کہ انسان
سور درضایت و عنایت و مکرمت و نظیر حضرت احدیت قرار گیرد و بعملی موقق شود کہ خیر دنیا
و آخرت در آن مستور و مندرج باشد خوشحال آن عزیزان کہ رب متان چنین تاج و تہاجی
بر سر تان گذارده و در دنیا و عقبی عزیز و مسعودتان ساختہ احزان و آلام وارده باین عنایات
و الطاف مبارکہ مرتفع میشود . این نفوس مجللہ بالاخرہ از این دنیا میرفتند ولی چہ سعادت عظیمہ
نصیب تان شد کہ باین جلال و عظمت جان در سبیل جانان باختند و بکمال سرعت بسوی عزت
جاوردان و سعادت رو چہمانا خستند و در حقیقت لایزال رہتند ہم الفداء و ہوتی لہ شحات رہم الفداء . بکمال خضوع
و تعظیم



جناب دکتر لطف الله حکیم از طرف هیئت مبارک حضرت ولد امرالله ارواحنا فدا جنبه ابلاغ
تسلیمت مخدوم مبارک، به بازماندگان شهیدان به ایران مسافرت نمودند عکس فوق طرف راست
جناب مشا رالیه باتقای پسرود ختر جانا آقا فریدون شهیدکرا نشان میدهد .
پناه انبیاء و ائمه و صالحین است

تظلم بازماندگان شهیدان به طهران بعد از دفن اجساد برای داد خواهی

بازماندگان شهیدان از جمله ماه منظر تلگرافی راجع به وقایع شرمزک به وزیر کشور مخابره مینماید

تظلم و داد خواهی میکند . جواب تلگراف آن ماه منظر که از اوضاع شرمزک وقت غارت اهالی سخویسد

به وزیر کشور مخابره نموده بود جواب تلگرافی ذیل را دریافت نمود

وزارت کشور

ن/۶۶۰۳ اداره انتخابات

بانی منظر امیری و عبدالحسین فوادی عطا فداد خواست تلگرافی مورخ ۳۴/۵/۱۱ شماره مراجع

شکایت از تجاوزات عده (گستور) شدیدی و مقتضی نسبت به تعقیب مرتکبین بژاندارمری کل کشور

را در شد . قریباً از نتیجه مستحضر خواهید شد .

از طرف وزیر کشور

علاوه بر این جناب ضیاء الله امیری یگانه سرجناب آقا فریدون شهید نیز از یزد راجع به

تظلمات اعداء و شهدا تقدیر خود و شش نفر دیگر از بستگان راه مقامات مربوطه به طهران مخابره

نماید . در جواب اقدامات ذیل رای عمل میآورند ، عده زیادی مأمور با تبعیضات کامل و عیب گزارشات

تظلمی که گواه موضوع شکایت بود به محل اعزام و عده بی در حدود شصت و شش نفر از اشراف و قاتلین

بلوا سخویسد را دستگیر و تحت الحفظ به طهران میبرند . پس از رسیدگی در دادگاه از این شصت

و شش نفر بیست و دو نفر آنها چون مجرم شناخته نشوند مرخص شدند ولی چهل و چهار نفر که مجرم

واقعی بود ند زندانی شدند . و نفرز قاتلین پیر از بدین وقت محاکمه رزندان این مردند . در وقت دستگیر اشرار و سه نفر از قاتلین فرار کرده مدت متواری شدند و بعد از چند ان مخفیگاه پیسرون آمدند یکی از قاتلان بمرغی سرطان گرفتار و بمقر اصلی خود راجع میگردد و پس از انقضای یکسال وقت محاکمه مجرمین فرارسید و ادگاه بمدت یکماه پس در پی تشکیل و دستگیر شدگان محاکمه شدند در ادگاه و کلاه مخالفین و موافقین داد سخن دادند و راجع بامر مبارک و تسالیم آن و مظلومیت بهائیان آنچه شایسته بود بیان داشتند در ضمن محاکمه دستیاران جمیع کشیری از مسلمانان متعصب اقسام خوراکی هامیوه شیرینی والبسه و پول بران مجرمین آورد و بین آنان توزیع میکردند و برای خلاصی آنها در خارج جهد بلیغ و سعی فراوان بکار بردند چونکه قتل و آزار بهائیان را صواب میشمرند و قاتلان آنها را میستودند و وکلای مدافع مجرمین را تسمویت و تطمیع میکردند تا برای تبرئه آنان بکوشند و از طرف دیگر وکلای بهائیان را توبیخ و تهدید مینمودند و باعث ناراحتی آنها میشدند . در هر صورت محاکمه پراز یکماه به پایان رسید و روز آخر درهای دادگستری بسته شد اعدا بگمان آنکه مجرمین تبرئه شد و در پایان محاکمه مظفر " منصور " خارج خواهند شد گا و گو سفند جهت قربانی آن جمع آشوبگر و مجرم آورده بودند اما دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد . بیست نفر از این عده بحبس دوساله و سه ساله و چهار ساله محکوم و قیبه چون دران حبس محکومیتشان را اطلی کرده بودند مستخلف گشتند .

پس از اعلان حکم ادگاه مردمی که پشت در دادگستری مجتمع بودند و انتظار خروج همه مجرمین را داشتند پس از شنیدن حکم ادگاه مایوس شد و بدنبال کار خویش رفتند و عده ای که مستخلف شدند بیرون بزد و قراء سخوید مراجعت کردند و اینموقع جمعی کشیری از اهالی سخوید تا گردند سخوید با استقبال وارد آمدند و با اعزاز تمام آنها را بمحلهای خود همراهی کردند و شادی و سرور از خود ظاهر کردند و گمان فتح و پیروز نمودند و لکن ید قدرت الهی از چیب اقتدار پیر من آمد و منتقم حقیقی اسباب انتقام را فراهم و آن جمع کثیر را بمجازات تبه کاریهای خود رسانید

”قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ“

بمجرد ورود گروه محبوسین واستقبالی که از آنها بعمل آمد ناگهان سیل مهیبی از کوه و صحرا به طرف آبادیهای سخوید جاری شد و مدت کوتاهی تمام خرمنها و احشام و اغنام و سایر وسایل زندگانی ایشان حتی منازل دستخوش سیل خروشان بنیان کن گردید. بنا بود که رحیدود و سال در اشر خسارات وارد اهالی در چارتنگدستی و فقر و بیچارگی شدند که حتی قوت لایموت برای رفع گرسنگی نداشتند و ملت این مردمان در ماند و نیازمند را بکار عملگی برای راهسازی و ادراکرد و برای ادامه زندگی و رفع نیاز ضروری روزانه مقدار خرما و اندکی آرد جهت قوت یومیه آنها میداد. این بود سرانجام نفوس مفرضه نادان که کورکورانه بتحریک معدودی مفسد بمخالفت و ازیت و آزار جمعی بی گناه قیام کرد و بپنهایت بی رحمی و ستمکاری آنها را شهید کرد و اموالشان را غارت کرد و بمنزلهایشان را آتش زد و ویران ساختند.

موضوع: شهدای سبعمه هرمزک یزد

خسارت مالی و زیانهای گه اعدا^۱ از خرابکاری با حبا^۲ هرمزک وارد آوردند از قبیل شکستن در ایست انگور و پایمال کردن انگورها و ریشه کنی ختن درختان مووسوزاندن در رب و پنجره و شکستن شیشه های پنجره ها قسمتی از ضرر و زیان وارد بود .

قاتلی ها رانفت ریخته آتش زدند میزها و صندوق ها را شکسته سپس طعمه^۳ حریق ساختند را دیوها را بر زمین زد و خرد کردند بته ها را روی دیوار خانه ها را که در روستاها برای حفاظت منازل نصب میکردند آتش زدند . و چون در وقت هجوم اعدا^۱ غیر از هفت نفر از احبا^۲ که بغیض شهادت رسیدند اکثر اهل ده از بهائیان و مسلمان از بیم جان فرار کردند و در رکوه و صحرا متواری شدند . در روز اجساد شهیدان در روی زمین ماند و خانه ها میسوزت و کسین نبود تا بخاموش کردن آتش سوزی پرداختند .

اشرار مهاجم در رختهای میوه را شکستند یا از ریششان را آوردند حتی درختان کهن سال پسند را قطع کردند و حبوبات را در انبار و روغن و پنیر و سوسا^۴ و مواد خوراکی را ریخته و همه را لگد مال و تباها ساختند . صندوقهای اسناد و مدارک و قبایلهای املاک و اوراق مهمه^۵ در آنها را شکسته و پاره پاره کردند .

آتش زدند بیروس آقا محمد جعفر که در آن اوقات در راهواز بود جهازیه و لباسها و اشیا^۶ قیمتی او را از صندوق بیرون آورد و بیغما بردند . و چون آقا محمد جعفر محل توجه مردم در آن ناحیه بود و از اطراف بخانه او آمده میهمان میشدند و شبها در منزل او میخوابیدند . چندین دست رختخواب مناسب پذیرایی از میهمان تهیه کرده بود همه بتاراج رفت و خلاصه همه^۷ اثاثه و لوازم زندگی بهائیان بیغما رفت و یا شکسته و از حیث انتفاع افتاد و چیزی برای زندگانی باز ماندگان از لوازم ضروریه باقی نماند و دوستان حتی که همه روزگاری متمکن و متنعم بودند اکنون ماتمزد و تهی دست ماند و گرفتار فقر و بینوایی شدند .

ایضا لازم است چند فقره از مجازاتهای الهی که بر نفوس غافل و مجرمه که از دست مامورین فرار کرده
شده بودند و بخیال خود از مجازات خلاصی یافته اند هر یک بنحوی از انحاء بشرح ذیل به کفر
خود گرفتار آمدند و دست منتقم حقیقی هر یک را به شد عذاب مبتلا نمود ، در این مقام ذکر شود .

از جمله آقارضا پسر خاور که برضنا حبا^۱ اولین قدم را برداشت به هرمزگ آمد ضربت سخت با میله
به گردن هدایت الله شهید زد و خون فوران نمود بعد از ورود مامورین متواری و مدتی در دهات
و خود را پنهان نمود بعد ها که بوطن خود مراجعت نمود ناگهان ملاحظه نمود که در پشت گردنش ،
در حال نشوونما است و درد ورنج طاقت فرسا بر او وارد در آن ایام جراحان قابل نبود که
در علاج نمایند ناچار به شهر یزد رفته و اقدام به عمل جراحی نمود و لکن غضب الهی او را مهلت نداد
و عمل را در فانی راوداع نمود .

و از جمله شخصی بنام محمد محمود که برادر رزن جناب آقا فریدون را شهید نمود در آن ایام بواسطه
بسی بعد از چندی از حبسرها شد و همیشه خوشحال بود که از چنگ مجازات فرار نموده و لکن چون
بلوغ رسید ناگاه دل درد سختی به او عارض شد که اطباء از علاجش عاجز شدند و بعد از سه شبانه روز
وفات و آه و ناله در گذشت .

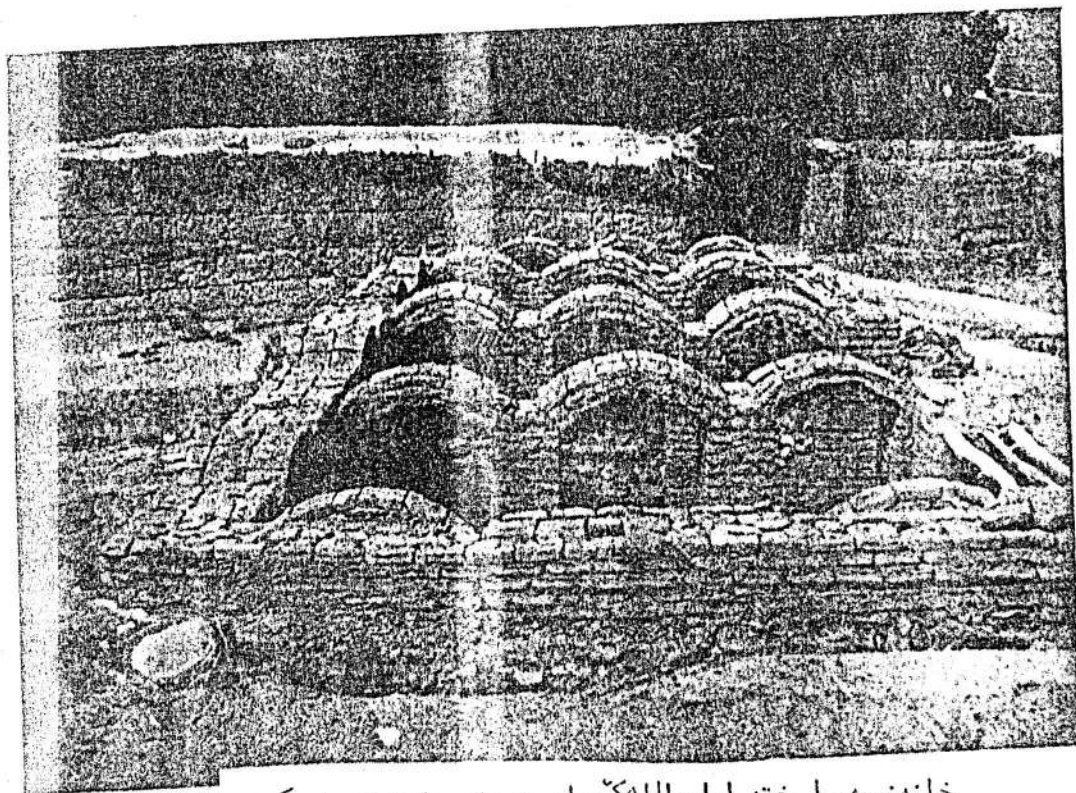
از جمله شخصی دیگری که در قتل شهدا شرکت داشت و بر حسب ظاهر خود را بیگناه معرفی
روزی در منزل خود که حمی حاضر بودند و هماد رخورد میگوید که مرد میگویند که هر کس دست بخون
توان آلوده کند مطمئنا مجازات میبیند و لکن من هم در قتل شریک بودم و هم در تاراج اموال اما
ایسی تاکنون ندیدم . مادرجوا بشید هدایا تو شرکت در قتل کردی کار خوبی نبوده و مطمئنا

مجازات داد . او آخر تابستان بود و موقع کندن گردو . چند نفری بالای درختهای گردو به
رسمی که داشتند رفته و گردوها را میکنند خود این شخص هم که بسیار مفرور و شاد و مسرور از عمل خود
بود میگفت که قیمت گردوهای حاصله از درختهای من آنقدر است که لیا نه مراتمین میکند و در رفاه و آسایش
بازن و فرزند خود زندگانی خواهد نمود و این دست مزد من خواهد بود که در قتل بهائیان شرکت کردم
و صواب عظیم بردم . و نیز مسرت خود او نیز به کمک سایر عملجات بالای درخت گردو رفت و مشغول
کندن گردو شد که ناگهان پایش لغزید و از ارتفاع زیاد به پائین سقوط کرد و ستون فقراتش شکسته و فلج
میشود و اطباء از درمان او عاجز میشوند و الی اکنون که ۲۲ سال میگذرد زمین گیر است و عیالش
از او که عاجز و درمانده شد به طلاق گرفته و به دریا خود باز میگردد .
چه مناسب است که شعرش را این مقام که میفرماید :

از مجازات عمل غافل مشو
گندم از گندم بروید جزو جو

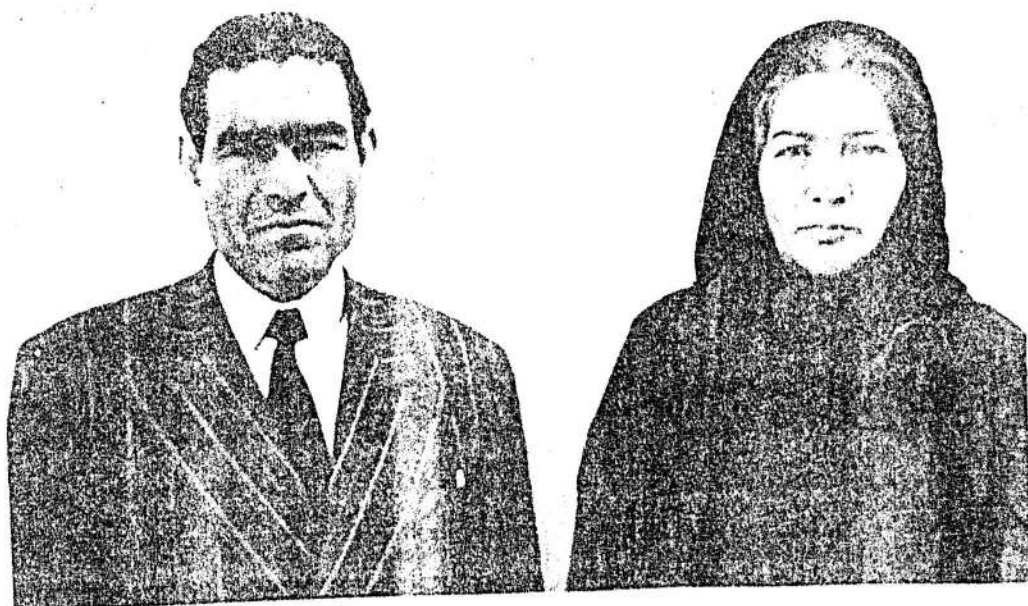
نفر دیگری که شریک در جرم و قتل بهائیان بود خوشحال و مسرور بود که مرا بطهران نبردند و از
مجازات در رفق همین شخص بعد از آنکه زمانی برای کار در منزل کدخدان را بنا بر کار او بیوجه و علوفه
خشک مشغول کار بود که آتشی که بواسطه کبریت سبک ^{بروز} خود شعله انبار افتاد و شعله ور گردید و مهلت
فرار و خلاصی نیافته در میان شعله های آتش سوخت .

چوپانی که احباً به گله داری خود انتخاب نمود بهودند و مقدار زیادی گوسفند و بزهای خود را به او
سپردند به صحرا جهت چرا میبردند و این هنگامه شهادت احباً وقت را غنیمت شمردند و به دستگیری یکی
نفر دیگری از اعداء گوسفندها را به قریه نیل بردند و میفروشد و با پول او به خوشگذرانی میپردازد و شاد و مسرور
بوده که به آسانی توانسته است اموال بهائیان را در سرغصب نماید . ولیکن او نیز مانند سایر
مجرمین از خدا بی خبر و غافل از مجازات الهی بود و در اثر حادثه ای چشمه ان خود را از دست میدهد
و بقیه ایام خود را به لذت و خواری و تنگدستی میگذراند .



خانه نیمه‌ساخته امام‌الله کبیر برای عروسی خود تهیه می‌کرد

جناب ضیاء‌الله امیری و خواهرش و اولاد جناب آقا فریدون شهید





۵۰۰



۱۰۰

یکی از زارعین خصوصی جناب عبد الرزاق شهید ولی نعمت خود را که پیر هشتاد و پنج ساله در همان منزل خودشان با سا طور شهید مینماید او نیز به مرضی عجیب گرفتار و برای معالجه خود تمام دارائی خود را خرج مینماید و عاقبت در نهایت یاس و حرمان ورنج فراوان این جهان فانی را وداع مینماید

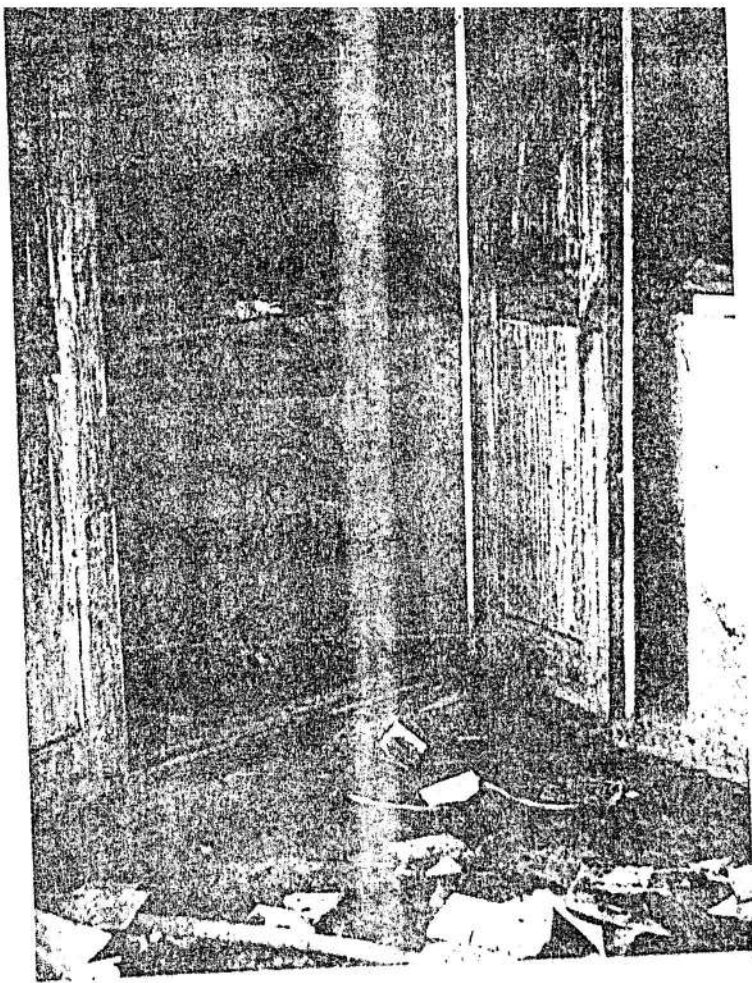
باز این بیان شیرین اطمینان بخش الهی را باید به یاد آورد که میفرمایند .

”قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین“

هرکسی آن درود عاقبت عمر که گشت .



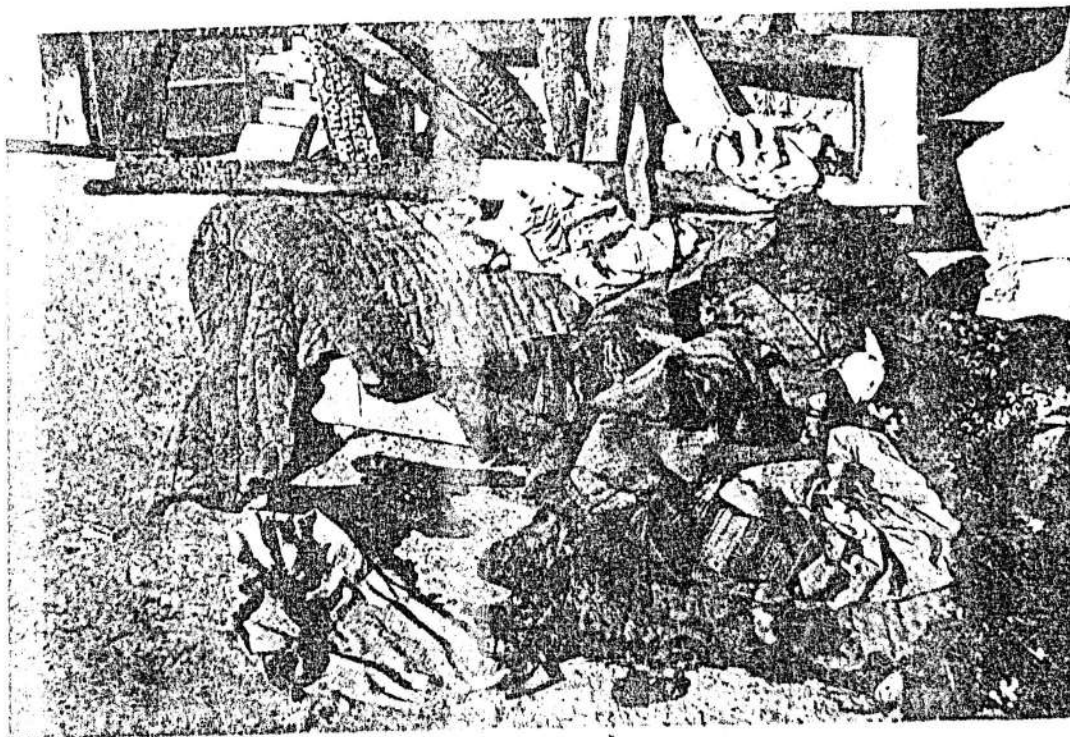
علی بابایگانه اولاد مومن غلامعلی شهید از بازماندگان شهید ا



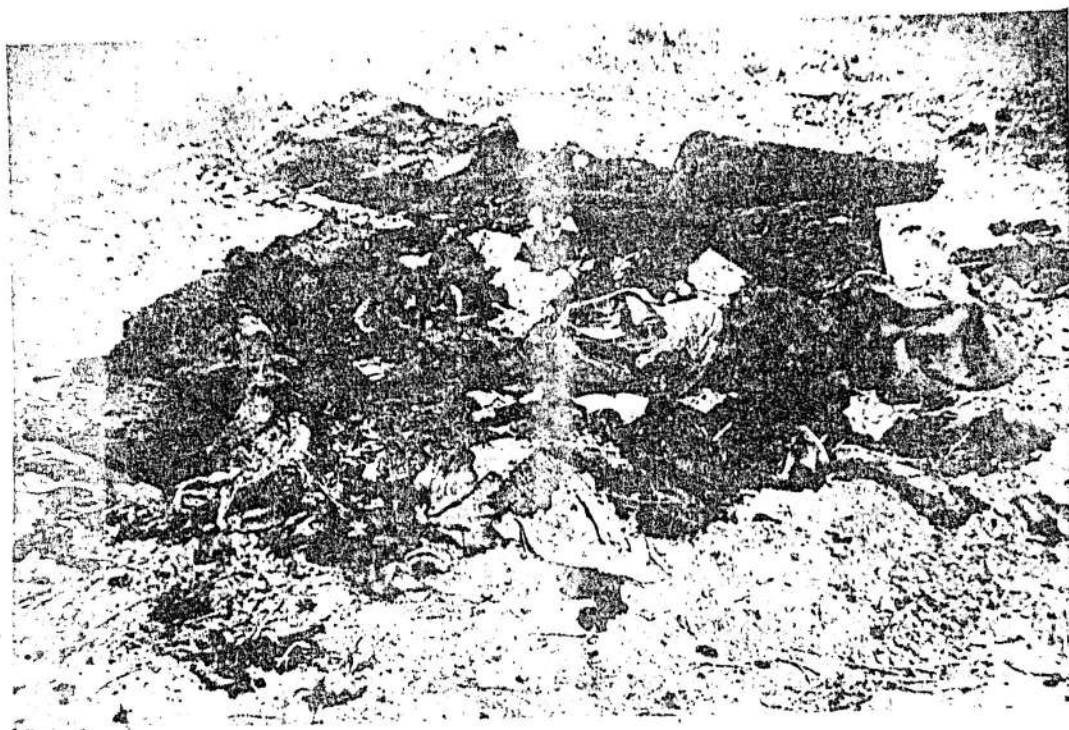
قفسه کتابخانه که کلاً تاراج نمودند

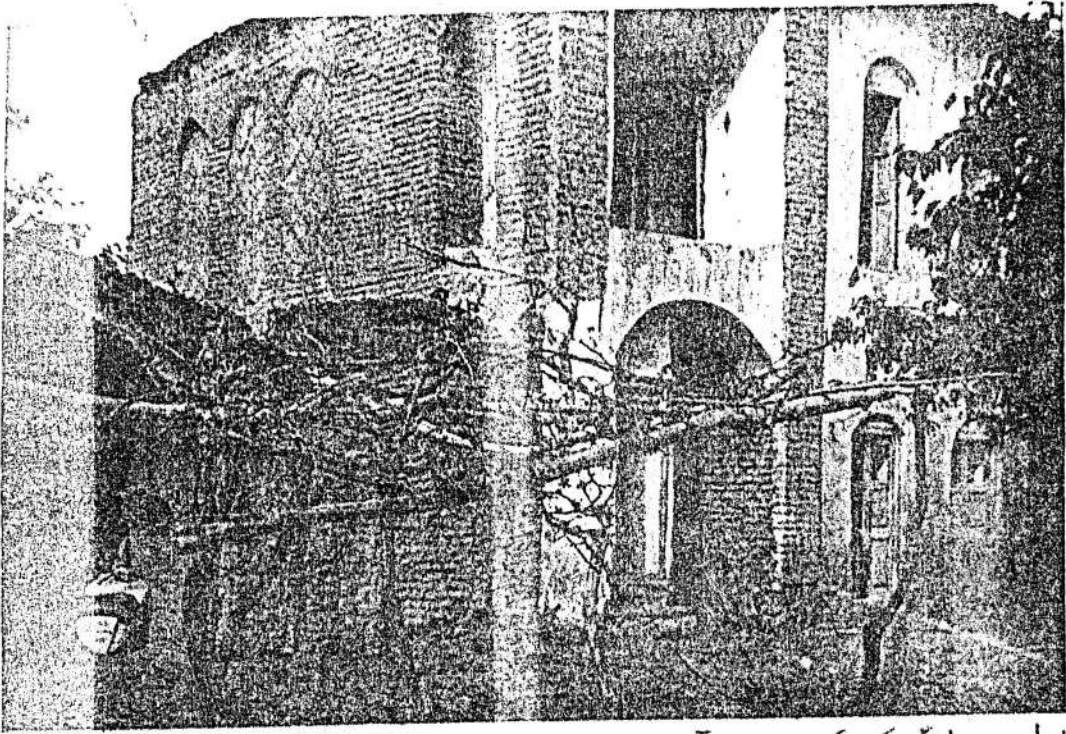


کمد که اثاث و لوازم آنرا آتش زد هاند

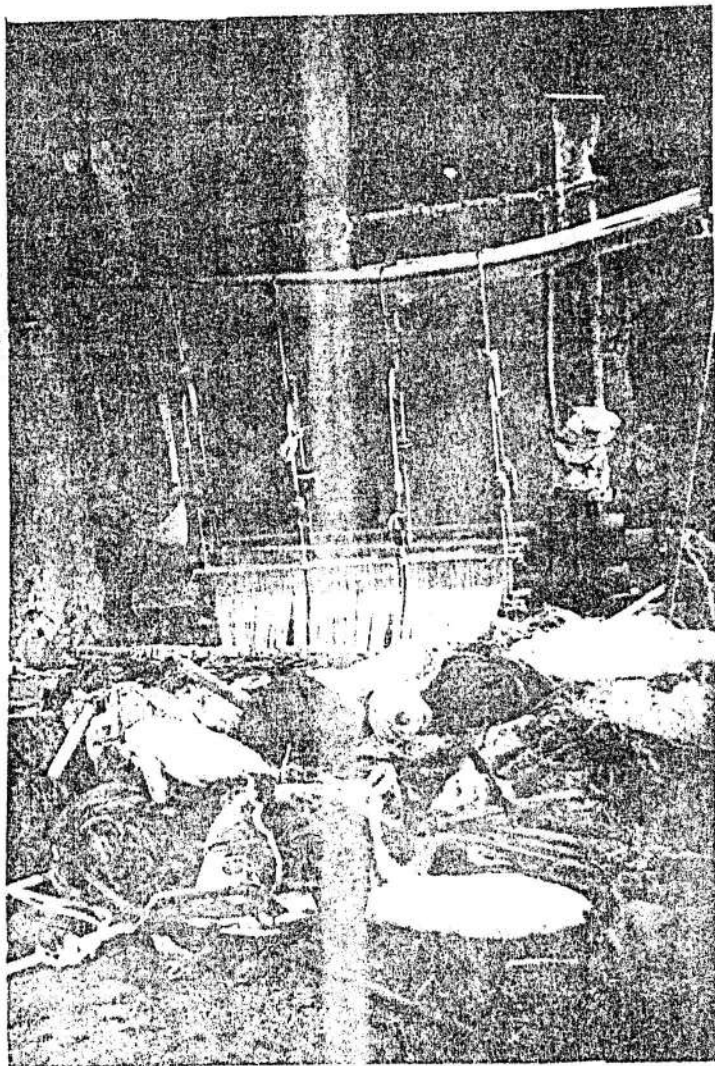


پس از تاراجی منزل مقداری از لوازم منزل که باقی مانده بود شکستنی‌ها را شکستند
و قهیرا آتش زدند

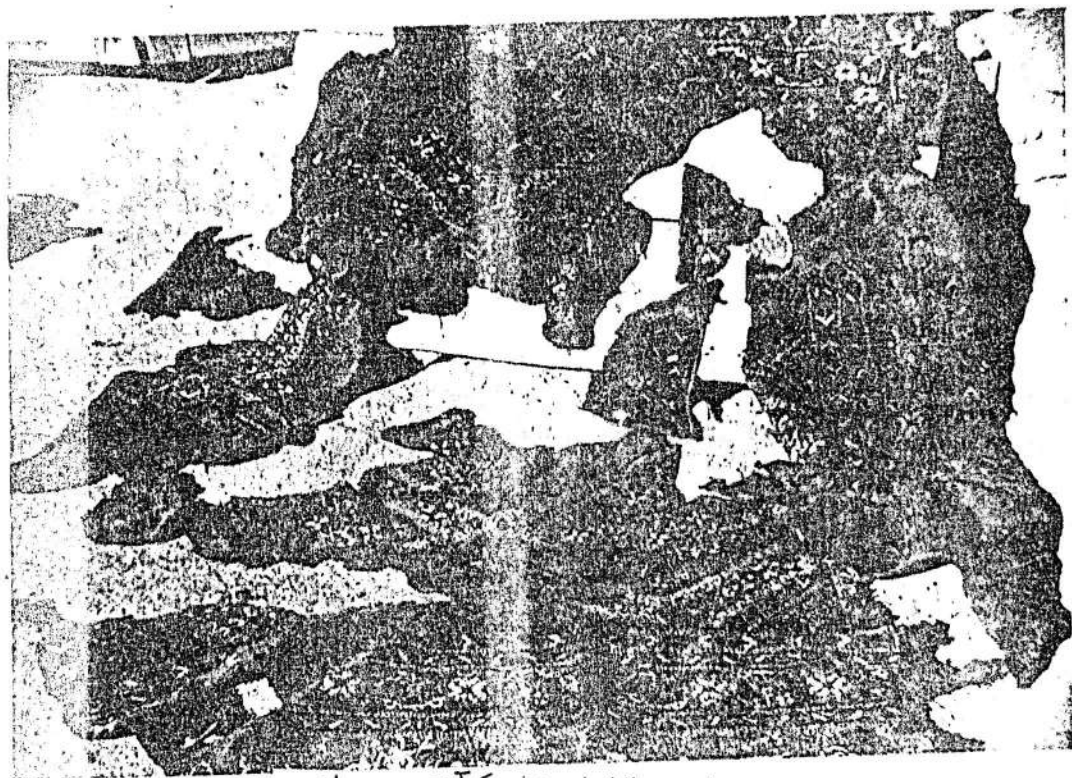




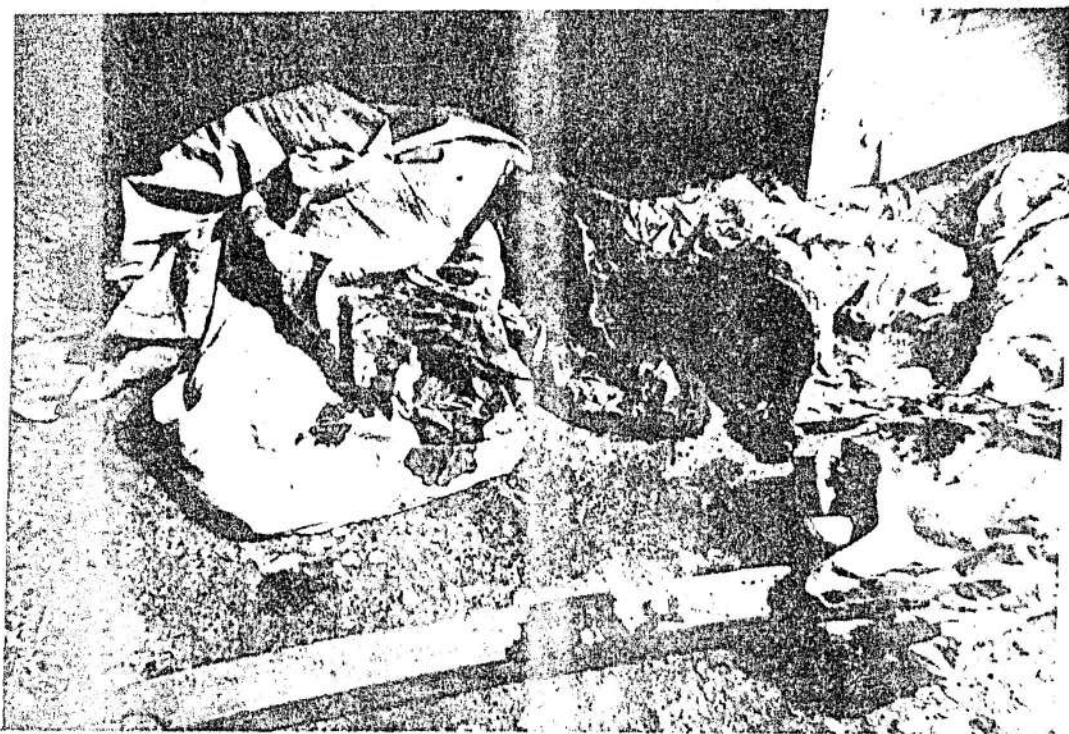
دایست انگور که شکستند بزیر آوردند و ریشه کن کردند که متجاوزان . . . خوشه
انگورد است



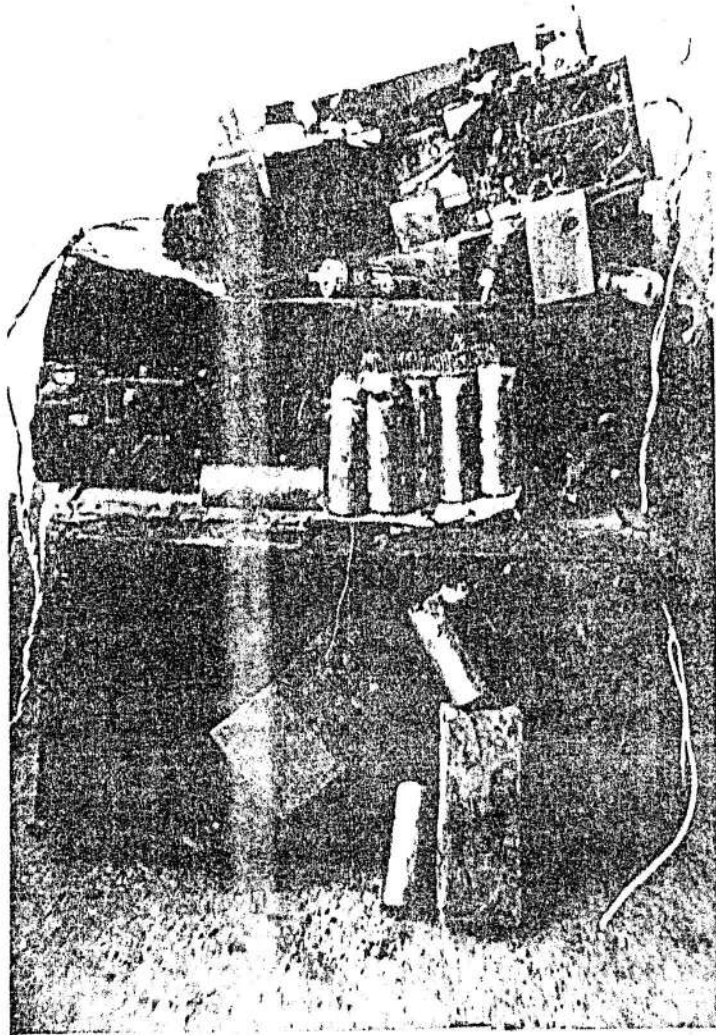
دستگاه نساجی که خراب کردند



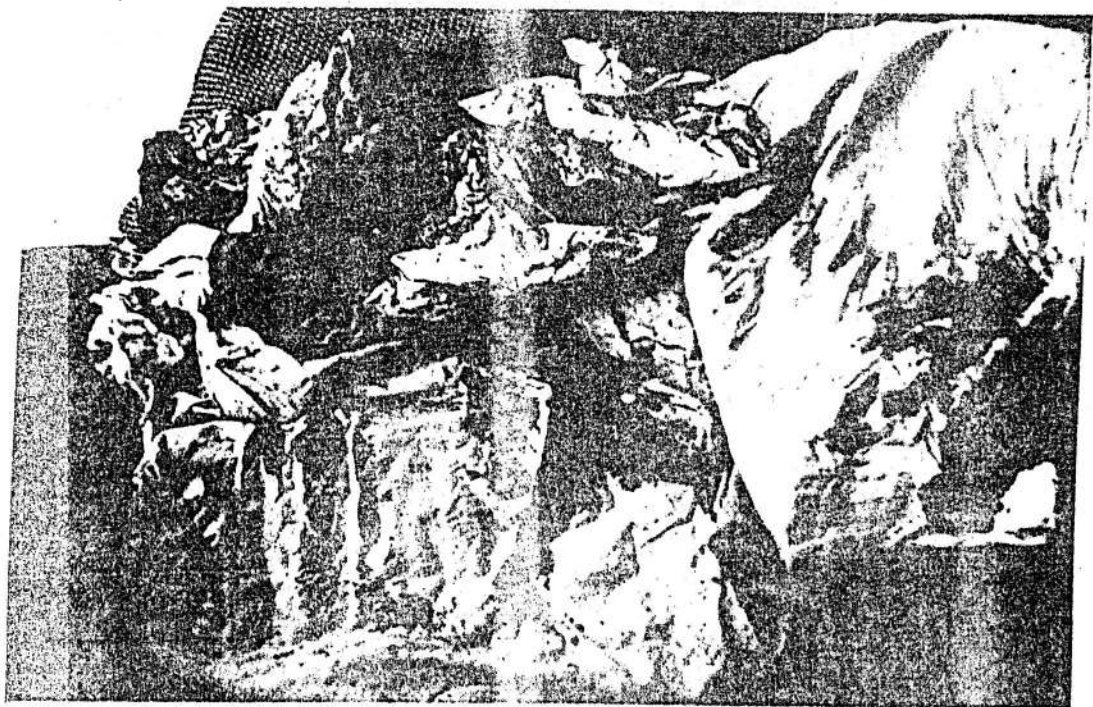
فرشها و لو از مخانه که آتش زده اند



وسایل نیمه سوخته



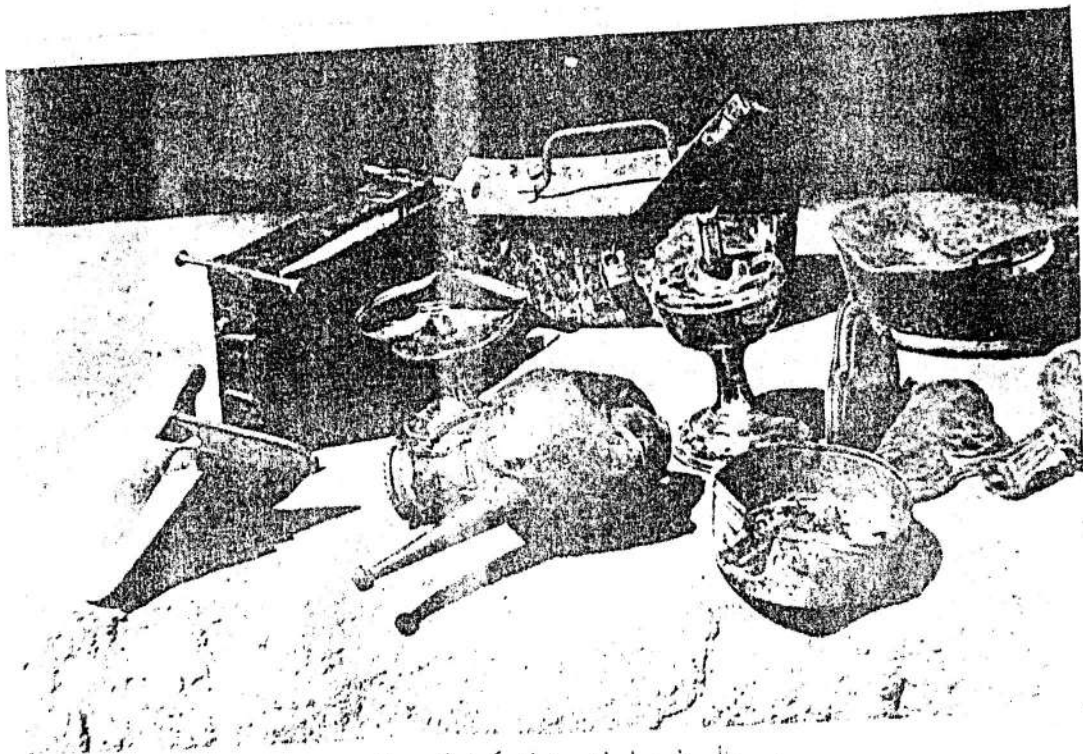
راد یوکشکسته اند



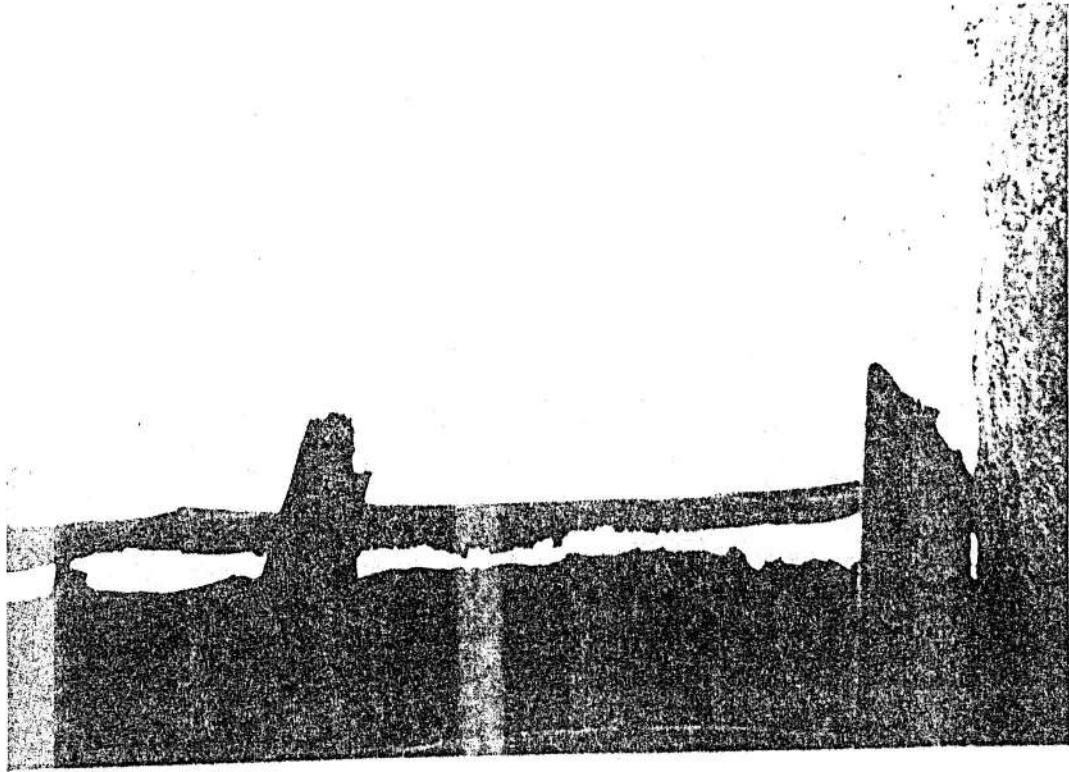
اندا یوکشکسته اند



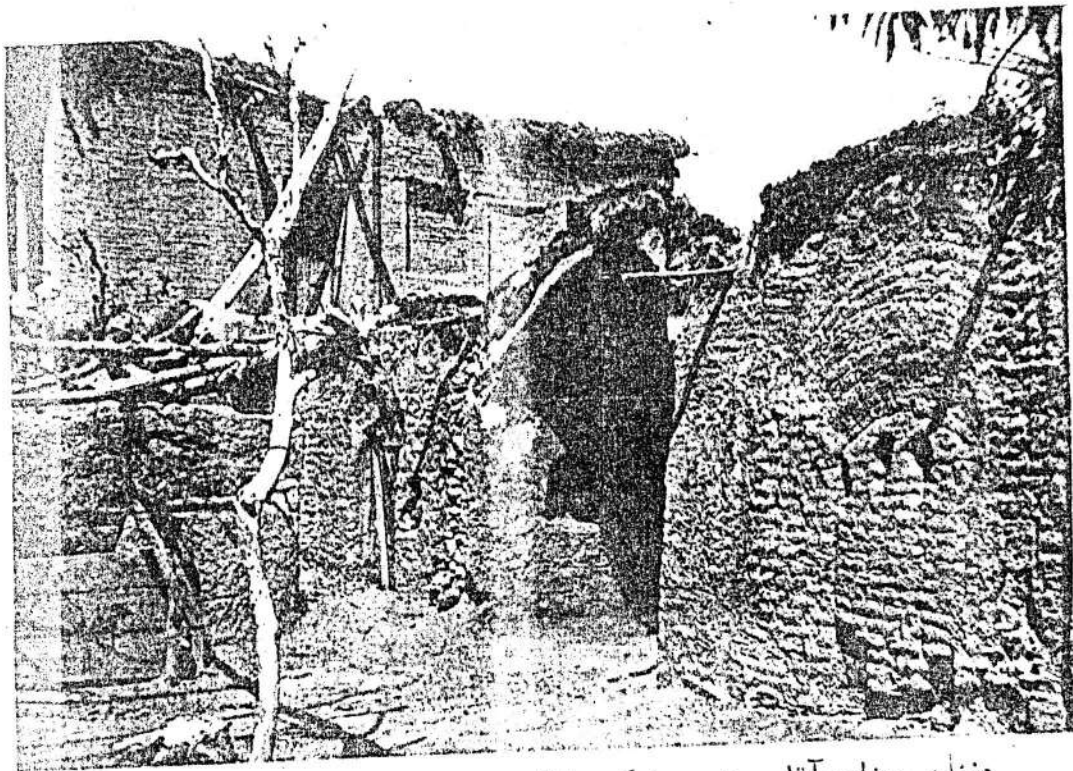
قسمتی از اسناد و مدارک داخل صندوق سوزانده اند



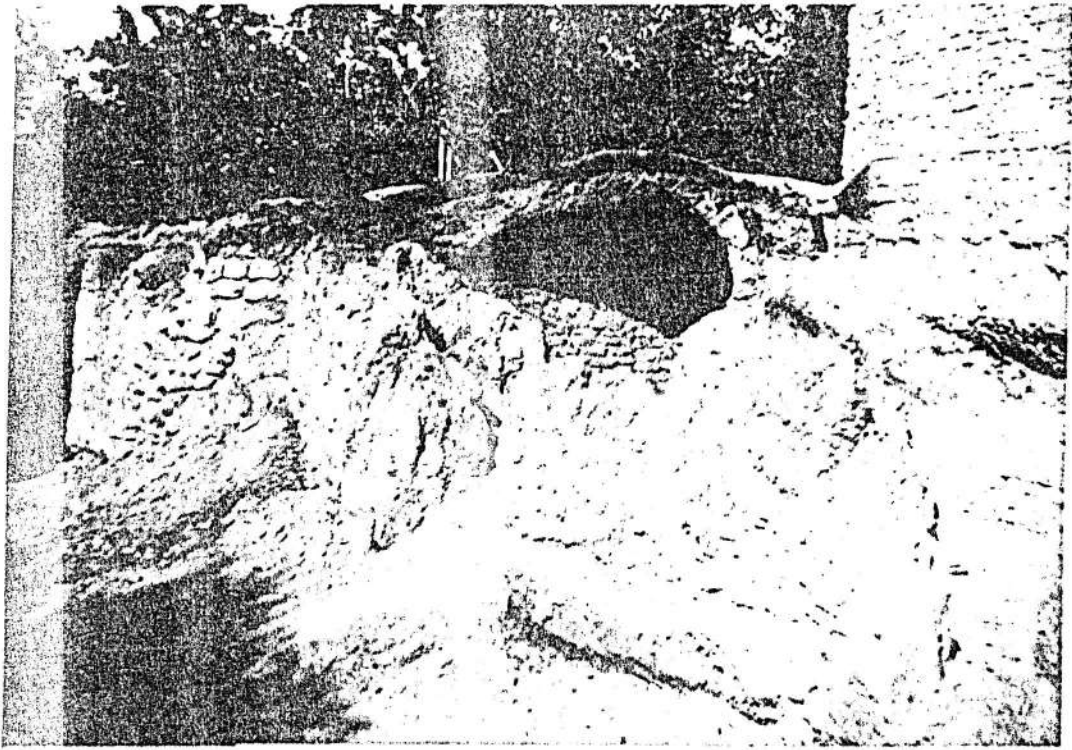
ظروف و لوازم خانه کاشیکسته اند



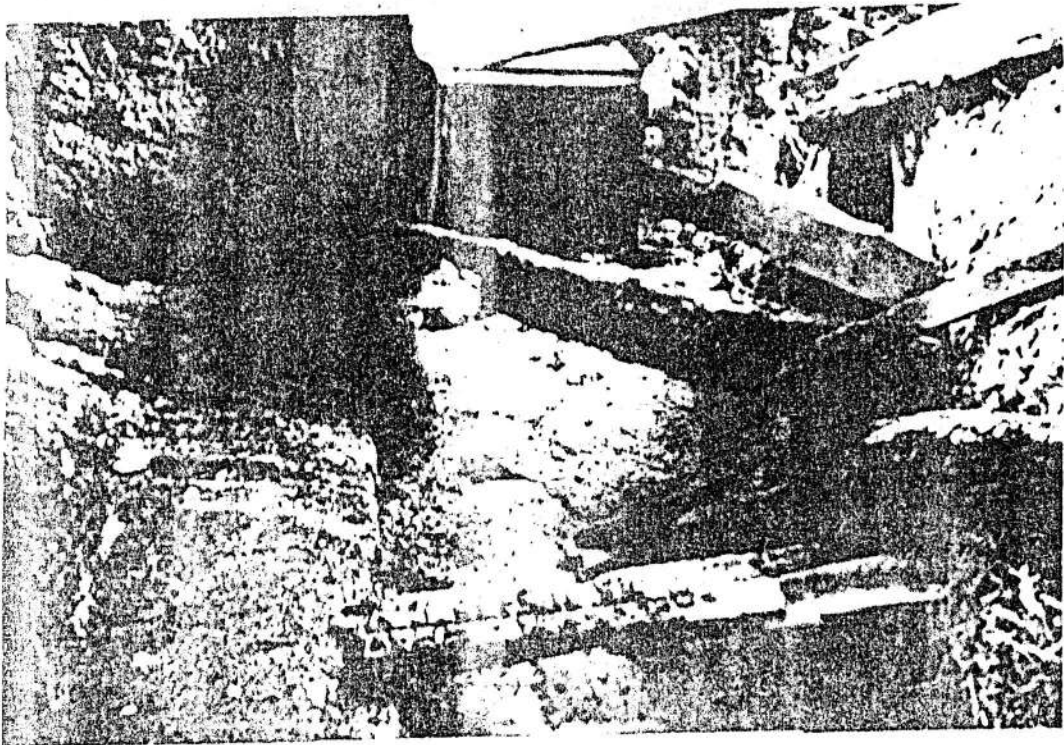
سقف خانہ فریدون شہید کہ آتش زدہ اند



منزل جناب آقا محمد جعفر کہد و اولاد اور شہید و خاندان راج و آتش زدہ اند



یکی دیگر از مناظر خانه آقا محمد جعفر

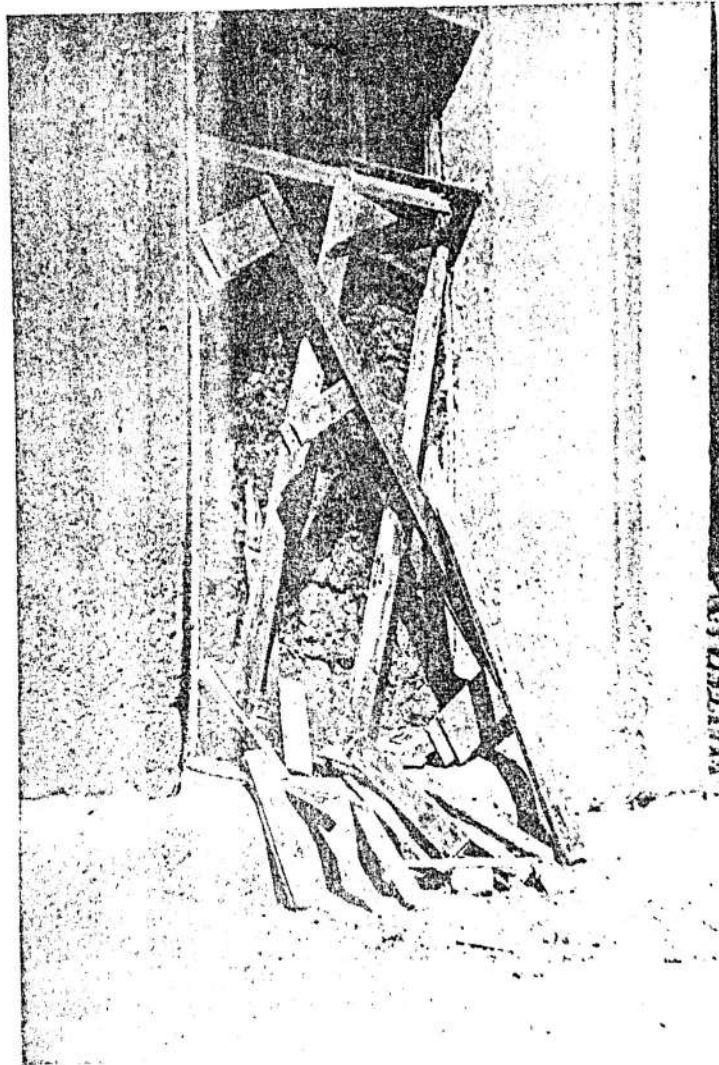


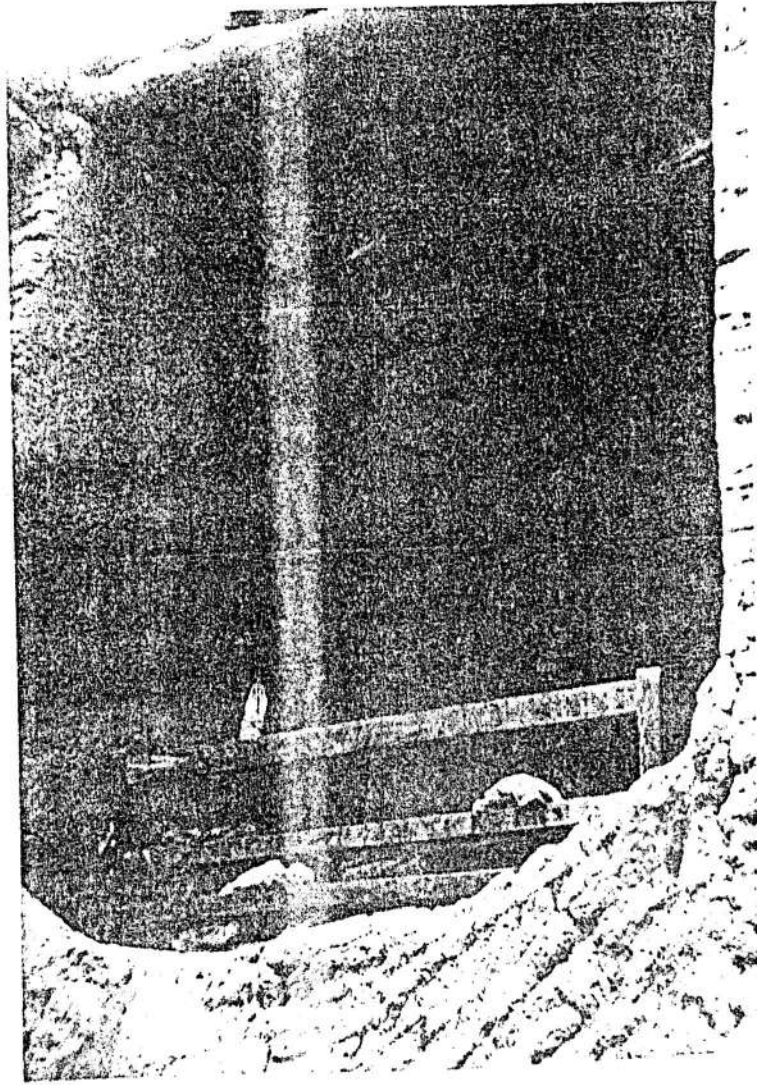
خانه یکی از احاباء که آتش زده اند



قسمتی از منزل آقا محمد جعفر که اشیاء و اساس خانه را آتش زده اند

درمب خانه خوانمرفه معلی شهید که اعداء تاراج و آتش زده اند

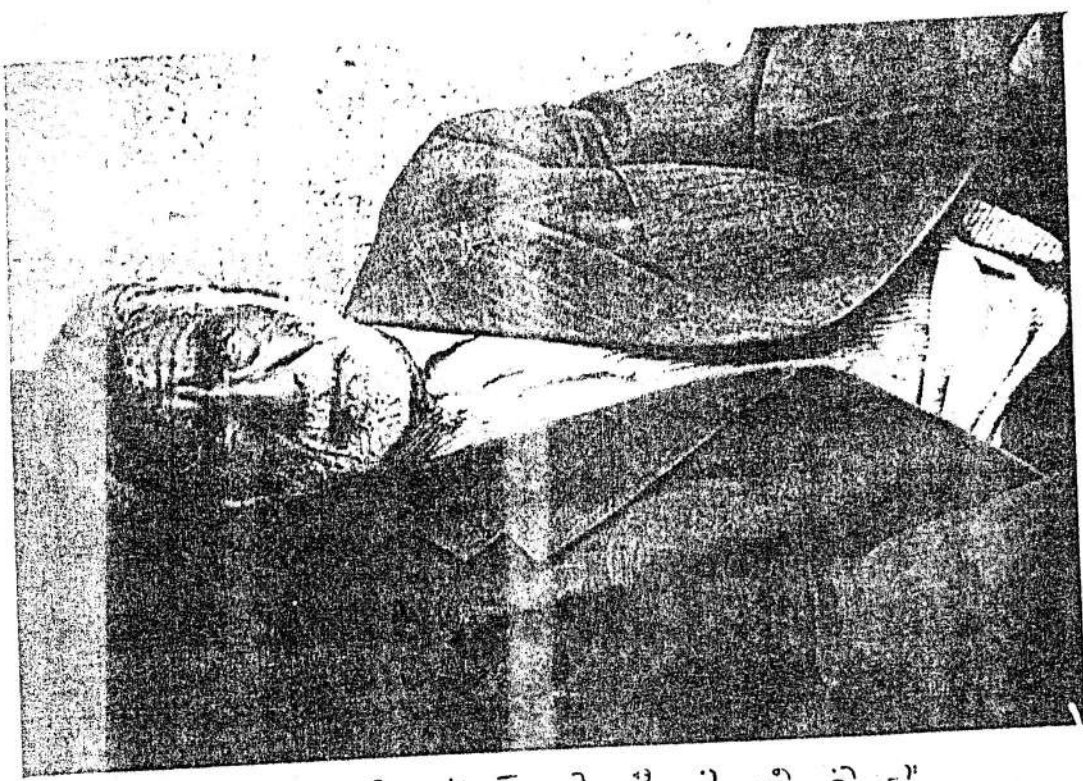




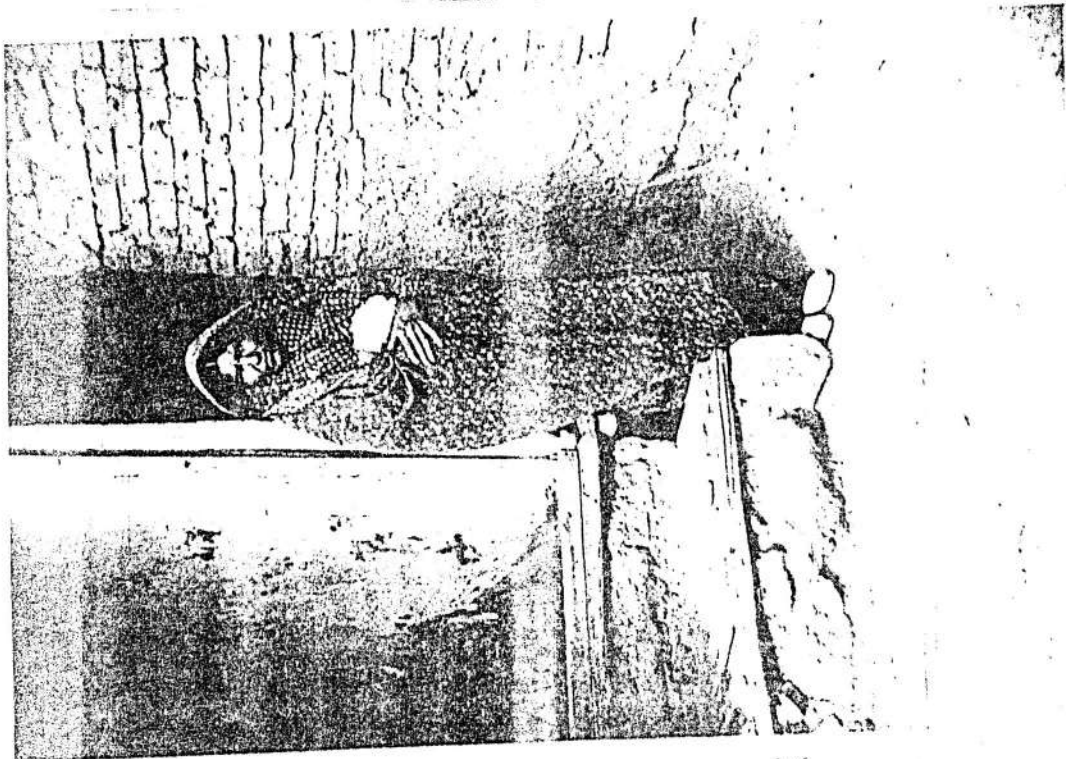
ایران بالا خانه قرب اطان نشیمن آفاقریدون محل پناهندگی
ماهمنظروسکینه (عیال آقاعلی اکبر)

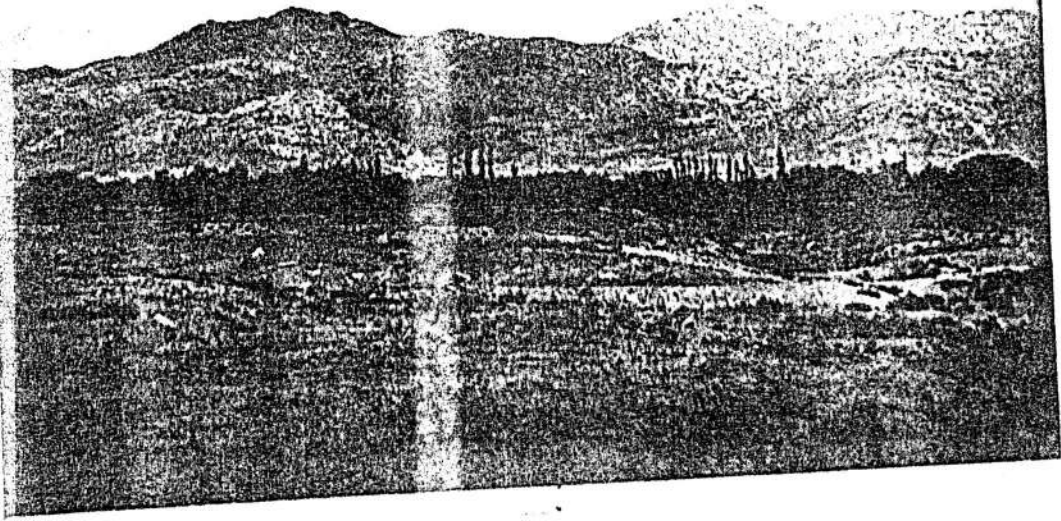


ماه منظر کبهه ضرب کاره سرود ستش شکافته شد

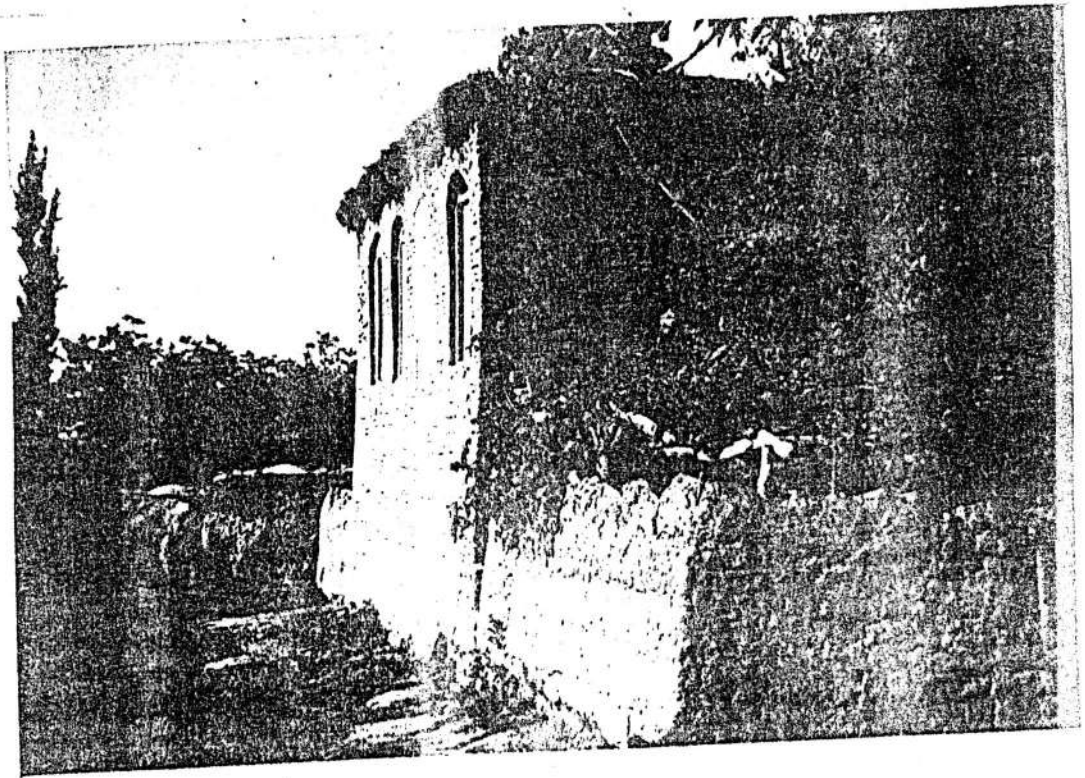


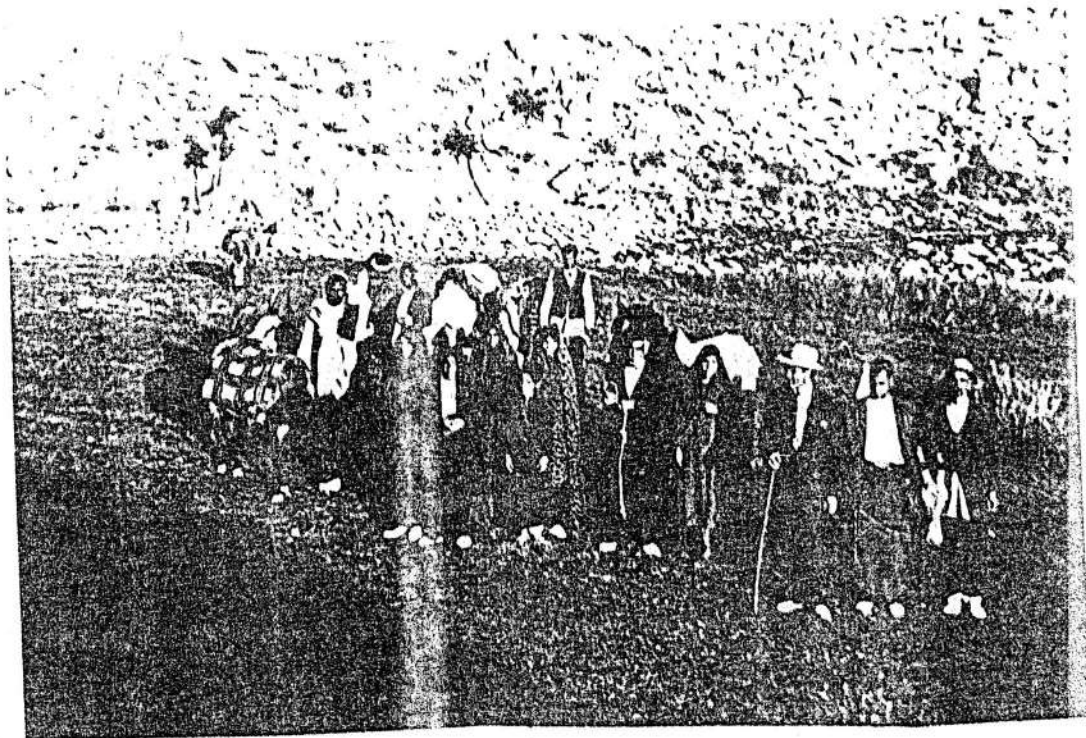
ستاره جناب آقا محمد جعفر که
 از سر اعداء جان بد و برود و قایم هر مزک
 : «مشروحا» من البد والبی الختم نزل
 این عید بیان داشت و دست عیب
 د خترایشان ماه منظر که در شهرات
 شهداء حاضر و ناظر بود و بر سر او
 نیز اعداء ضربت شدیدی از کار
 وارد آورده بودند و نیز قصد آتش
 زدن او را داشتند شرح احوال هر
 یک از شهدا را مفصلاً حکایت نمود



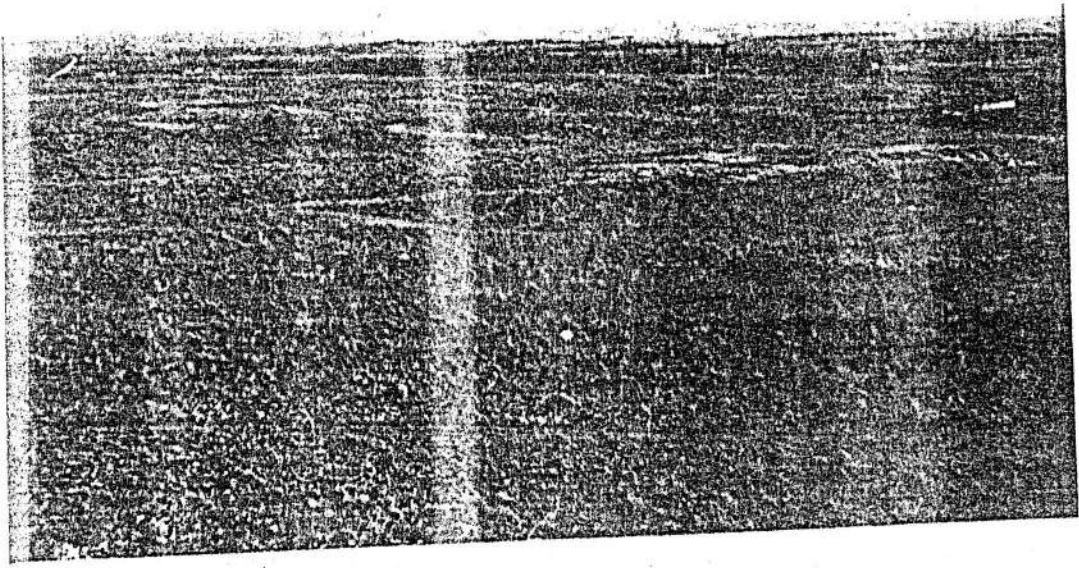


منظره‌ای از قریه هرمنك

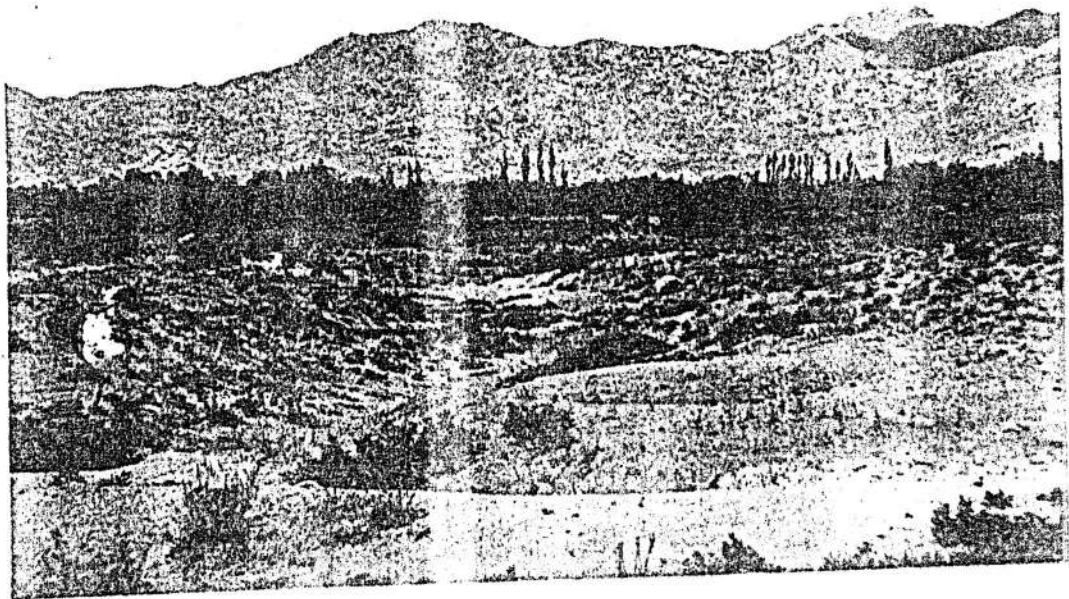


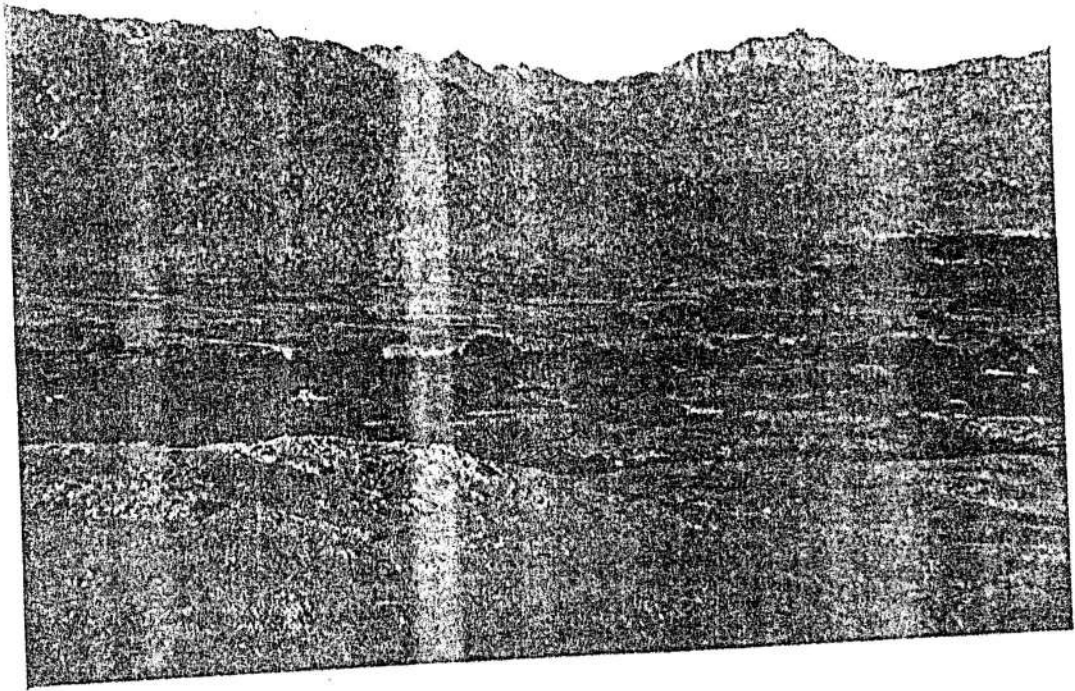


عده‌های ازبازماندگان که برای محاکمه به شهریزد از طرف دادگستری احضار شده‌اند

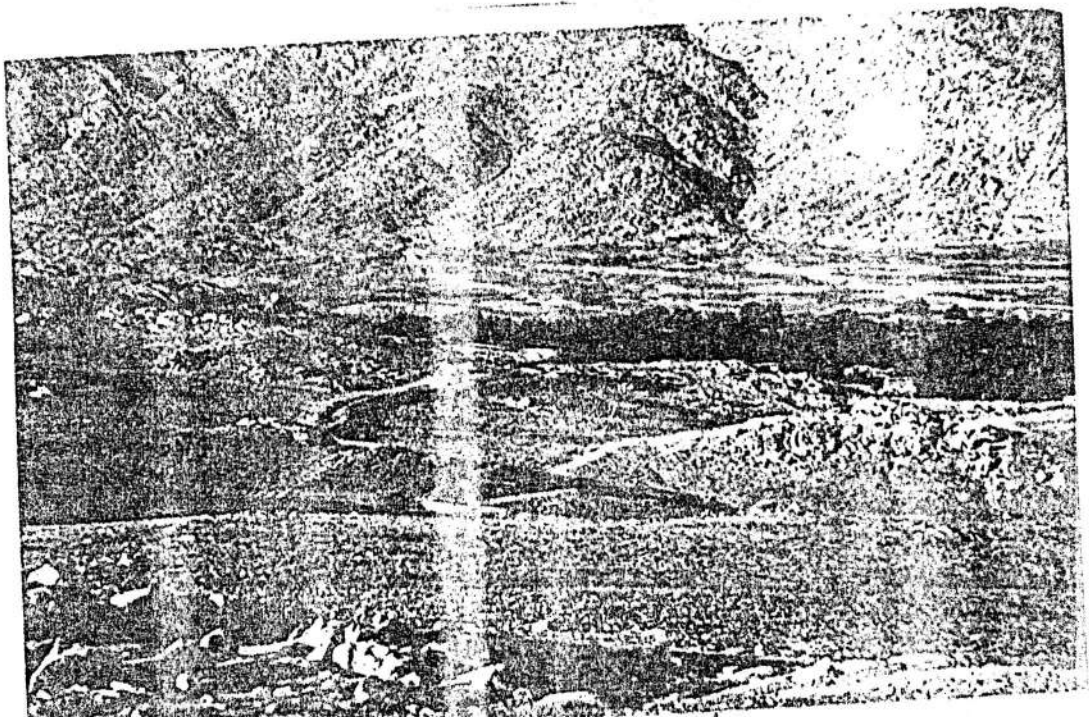


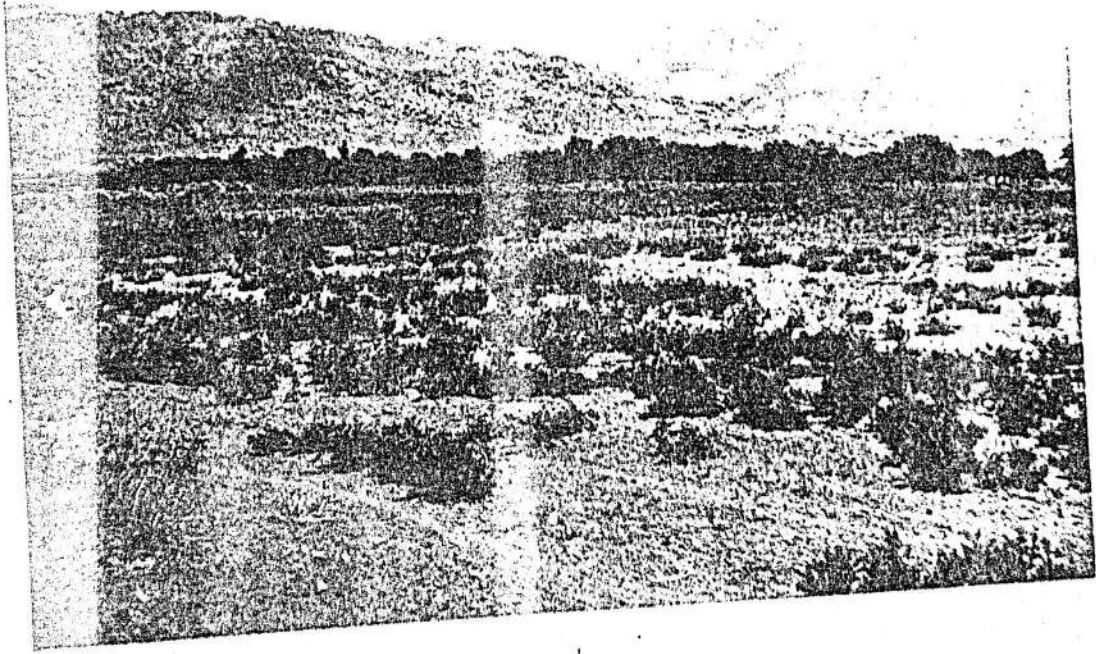
د و منظره از د ورنمای شهر مزك





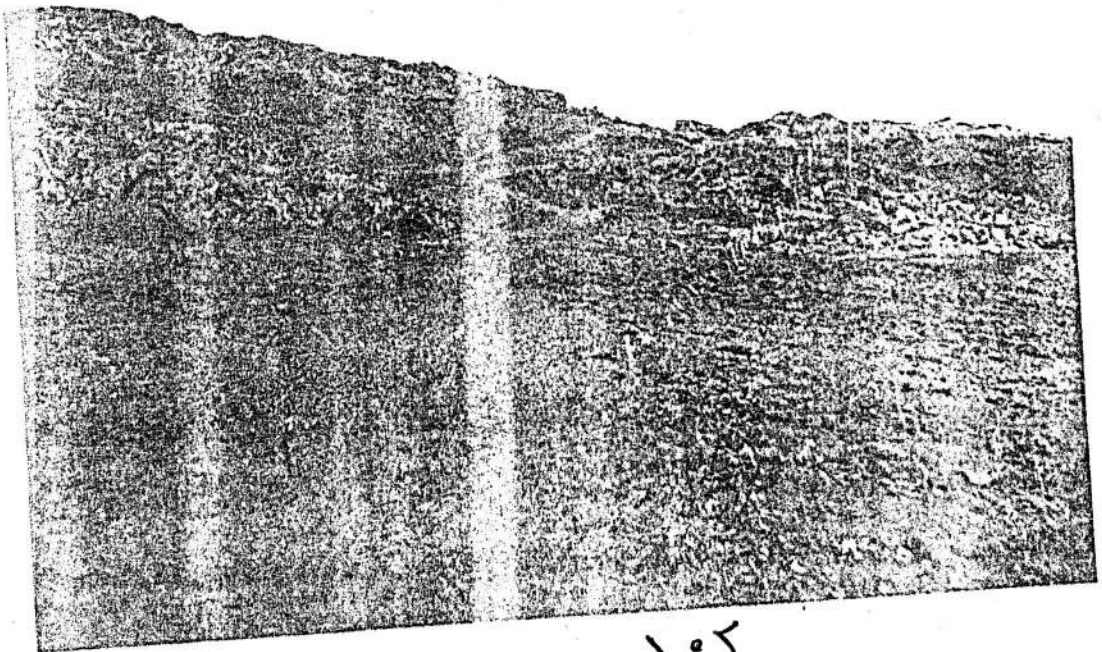
ب. و منظره از سخوید





منظره سستوبد

راه بین فرمزاك و سخويد





روح انگیز عیال آقا هدایت الله شهید ود و طفلی از بازماندگان شهدا

سکینه زوجہ علی اکبر از بازماندگان شهدا





خانم گلستان
شهبه

روح انگیز خانم که شوهرش آقا هادی الله به شدت عذاب شهید شده بود
فتح الله و صاحبجان دختر و امام رجب و الرزاق شهید و بچه های آنها از بازماندگان شهدا





ازماندگان شهید در حضور وژاند ارمن فریدد از زماند ارمنها بارف راستشان محمد لیبیب

عبدالرزاق

صاحبجان دختر غلامعلی شهید از زماندگان



روح الله

جمال الله

ممنون

اشرف

خانزاده فوادى



ماه منظر و اولاد اشرف

ماه منظر خانم



منتخباتی چند از الواح مقدسه
در تسلیت بازماندگان
شهدا و منضاعدین الی الله
که مناسب این مقال نازل
گشته است در این مقام درج
میکرد

حضرت عبد الباقی در الواح و صایا در باره مصائب جمال مبارک میفرماید:
 قوله تعالی .. "در این سیل هزاران نفس خون مطهر را بسیل نمودند و جان
 عزیز افکروند رقص کنان بقرمانگاه شتافتند و علم دین آینه افراشتند و خون پیش
 آیات توحید نگاشتند سینه مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء هدف هزار تیر بلا شد
 و قدم مبارک جمال ابھی روحی لاجناته الفداء از ضرب چوب در ماندن زخم و مجروح گردید
 و گردن مقدس و پای مبارک در زندان طهران اسیر کند در بجز گشت و مدت پنجاه سال در
 ساعتی بلا و آفتی رسید و ابتداء مصیبتی رخ داد از جمله بعد از صد مات شدید از وطن آواره
 بستلای آلام و محن شد و در عراق نیز آفاق معروض کوف از اصل نفاق بود و عاقبت سرگون
 بدین تیره گشت و از آن شهر بارض ستر نفی گردید و از خطه بلخار در نهایت مظلومیت
 بسجن اعظم ارسال گشت آن مظلوم آفاق روحی لاجناته الفداء چهار مرتبه از شهری شهر
 سرگون گردید تا در این زندان بحسب موبد استقرار یافت و در سخن قاتلان و سارقان و قطع
 طریق بسجون و مظلوم گردید. این یک بلا از بلاهای وارده بر جمال مبارک بود
 بلاهای دیگر را بر این قیاس ننماید....

بذكر قربانها اعظم از آنست که در ورقه گنجی
ان تعدوا اشهد الله لا تحبونها در بر شهری ظاهر شد
آنچه که از اول ابداع تا حین ظاهر نشده اما قربانها
حق در بر ارضی ظاهر و در بر بلدی مستحود معذک
اهل عالم مقبیه شده اند“ (حضرت بقاء الله)

” وَفَضَلَ الْحَقُّ لِأَجْمَعٍ مِنَ الْبُلَايَا فِي سَبِيلِهِ وَالْحَمْدُ الرَّزِيقُ فِي حُبِّهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ
الْبُلَايَةَ عَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكِرَةِ الْخَضِرَاءِ وَذُنَابًا لِمَصَابِحِ الدُّنْيَى اسْرُقَتْ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ“
(حضرت مجاهد)

مناجات ذیل از کلام مطهر حضرت ولی محبوب امرالله ارواحنا فداه نازل گشته است

هو الحافظ القدير

ای حی توانا و مولای بیهمتا تو در درس ضعفائی و یگانه ملجأ اولیاء پناه خسته
دلانی و دستگیر هر درماندۀ بینوا قطرات دم شهیدانت را منقّم جباری و اسیران
دام جفاراناجی و منقذی قهار از مکن اعلیٰ نظری باهل وفا و سرمستان جام بلا
نما و از پس پرده غیب قوت دیرینه آشکار کن صفوف اشقیار در هم شکن و جمع
آودار اثنالیف و رونقی ده اشراز حقود و جور را مقهور و نابود کن و اصفیای مظلوم
را آزاد و سرافراز فرما اولیای امور را در این واقعه جانسوز بشاهراه عدالت دلالت کن
و جمهورناس ادرخا و رو باختر بر این وقایع هولناک مطلع و آگاه فرما ملائکه ناشر اترا
بکشف حقایق مجهوله مأمور کن و ضمائر پاکدلان را بیدار فرما اقویای ارض را بر نصرت
و حمایت این فئه بیگناه مبعوث فرما و آه غمزدگان را ز تیره در آفاق بخش تو شاهد
و آگاهی که در این طوفان اخیر محرکین پرتدلیس و علمای چون ابلیس چه فسادى برپا
نمودند و چه آتشی برافروختند جهال عوام چه لثامت و درناقتی نمودند و چه رعب
و آشوبی در قلوب ساده دلان بینداختند اشرا ربیب و لعن زبان گشودند و پیره
شرم و حیاء بدریدند ابرار جام شهادت نوشیدند و باز ماندگان بیسرو سامان بر سر
هر بلائی چشیدند طفل معصوم را جسد قطعه قطعه نمودند و زنان پرده نشین را

در معرض فدا بشکلی فطیح مقتول ساختند اموال بتالان و تاراج بردند و مسکن
و ماوای بیچارگان را آتش بزدند هیکل آغشته بخون پسران زین را بدست پدر
ناتوان در کوچه و بازار بر خاک کشاندند و بسنان و شمشیر آن هیاکل مقدسه
خون آلود را شرخه شرحه نمودند و بلهیب نار سپردند ای منقد قدیر
این بلا یای متوالیه تاکی و این تضییقات شدید تا چند عشاق پرشوق و
انتظارت را در چنگ ظالمان ارض مبتلا کردند تودانی که در ماندگان را صبر
و قراری نمانده و زمام تدبیر از کف برفته پس ید اقدار از جیب مشیت برو
آر و آمال هشتاد ساله عزیزانت را در عرصه شهود جلوه ده جز تو نداریم
جز تو نشناسیم بر عون و عنایت متوکلیم و بوعود حتمیه ات شاد و مطمئن
ای بیننده شنوا قدرتی بنما و فرجی عطا کن این امرنا زینت را بمقامی منیع
برسان و مرتکبین این عمل شنیع را مجازاتی سریع ده خاصانت را از قید
اسارت پر ملال برهان و بر مسند رفعت بی زوال بنشان سراج آزادی و جدا
در قلب آن سامان بر افروز و ظلام دیجورا و ها مرا محو و زائل کن تا انجمن
روحانیان در آن بلدان نفس راحتی بر آرند و حیاتی تازه جویند دوره جدید
از سر گیرند و بساط تبلیغ آزادی و شادمانی بگسترانند قدم بمیدان عمل
گذارند و قیام عاشقانه نمایند علم همت بر افرازند و ولوله در اقالیم شرق اندازند

زمام را بدست گیرند و هیئت اجتماعیّه را احیا فرمایند بر ملاء کوس یا بها
زنند و در یاق اعظم را بعلیلان تشنه لب رسانند مباری سامیه
حضرت بهاء الله را علی رؤس الاشهاد فریاد زنند و موردگان
نا سوت را از نسائهم یوم موعود حیات و نشئه جدید
بخشند ارکان مدنیت الہیہ بنهند و قصر
مُشید وحدت عالم انسانی مرتفع سازند
مصدر اختراعات عظیمه گردند
و مرکز اکتشافات عجیبه شوند
اسم اعظم را مشهور در آفاق
گردانند و عالم ادنی را
مرآت جهان بالآئیند
توئی مجیر توئی دستگیر توئی مقتدر و توئی توانا

هو الله

ای مولای بیهمتا نظری از زلف اسمی بر این بندگان بینوادر عالم ادنی کن
وقوه واستطاعتی بر اجرای وصایایت و تحقق نوایایت عطا نما تو واقف بر حال
پر ملال این مستعدانی و تویی یگانه مجیر و دستگیر این درماندگان
آشفتهگان آن روی دلارائیم این غمزدگان را تو تسلی ده خسته سحر
و فراقیم این ماتم زدگان را تو توانائی بخش اگر مددی از عالم بالا باین
ضعفادر ملک ادنی نرسد کل مفقودیم و معدوم و از ثمره حیات
کل ممنوعیم و محروم پس دست اقتدار از جیب مشیت برون آر
و این جمع پریشان را عزیز و جهان کن غیوم هموم و غموم را بید
بیضایت متشتت نما و در عروق این منجمدان روح حیات را بجریان
و سریان آور دست تطاول اولوالبغضار ا کوتاه کن و دشمنان دینت
را عبرة للناظرین فرما امنای امرت را بر رفع این دو بنیان مشیدت باید
بخش و بتاسیس مدنیت الهیه در شرق و غرب عالم هدایت فرما
اقویای ارض را بر نصرت و حراست این حزب مظلوم دلالت کن و
صفوف مشرکین و مستکبرین و معاندین امرنا زنین را به نیروی اسم
اعظمت درهم شکن هیاکل مجرده صافیه نورانیه که موعود کتاب قدس

تواند مبعوث فرما و بانفاس طیبه و تصرفات آن نفوس ملهمه این ظلمتگد
عالم را رشک جنان نما صوت رجال امرت را بمسمع این مشتاقان برسان
وازمهابت فریاد آن برگزیدگان مردگان فراش غفلت را حیات ابدیه
مبدول نما بانیان قصر مشیدت که در محنت و مشقتند در امور گشایش و
برکتی احسان کن و بر اکمال و انجام مشروعات با بهره آینه آئین خویش قوت
و توانائی بخش از خاک گهر بار موطن اعلایت که بدماء شهیدانت ریان
گشته سنبلات علم و حکمت الهی برویان و بر اعلیٰ قله مدائن غربیه پرچم
استقلال شریعت بهاء را بید آن مجاهدان دلیر برافراز از اقطار شمالیه که
بنص قاطعت منشا و مبدأ رجال آتیه اند هیاکل مقدسه منقطعه ای مبعوث
فرما و بنفثات روح القدس ره ساز کن و بفتح مدائن قلوب در اقصیٰ جنوب
عالم ما مورساز امم و قبائل متباغضه اروپا و امریک و آسیا و افریک را در
ظل ظلیل سرا پرده اسم اعظمت محشور کن و بر تاسیس صلح اعظم و اعلان
وحدت عالم انسانی نمایندگان شرق و غرب و جنوب و شمال امامور و
موفق نما و مصداق از اثری الارض جنه الالهی بر مدعیان و مترددان ظاهر
و ثابت کن توئی مجیر توئی دستگیر توئی بیننده و توئی شنوا.

بنده آستانش شوقی

هو الله

ای یاران عبدالبهاء نفوس مقدسی از احباء با سرور بی منتها بمشهد
فدا شافتند و علم شهادت کبری افراختند و ولوله در آفاق انداختند
و قلوب صافیه را بنا بر احتراق گذاختند رفت عشق گشودند و طغرای سلطنت
ابدیه نمودند و منشور عزت الهیه تلاوت فرمودند و بخون خویش
صفحات آفاق را با آیات عبودیت مرقوم نمودند و گوی سبقت از میدان
موهبت ربورند اما ما بیچاره ایم افتاده ایم بیکاره ایم آشفته ایم آلوده ایم
افسرده ایم که از این میدان بازمانده ایم آنان از حیث امکان تا قطب
لا امکان پرواز نمودند و با طیور قدس در ملکوت الهی مساز گشتند
و با آواز بلند یا لیت قومی یعلون فریاد بر آوردند و مادر این جهان
تنگ و تاریک اسیر آب و رنگیم و مشغول بشئون بیگانه و خویش
آن چه موهبتی و این چه محنتی آن چه اوجی است و این چه حیضی
آن چه علیینی و این چه سجینی آن چه عالم نورانی و این چه جهان
ظلمانی فاعتبروا یا اولی الابصار انبها یا اولی الالباب افکروا
یا اولی الافکار و علیکم التحیة و الشناء

ع ع

هو الله

ای دوست عبد البهاء قدری در بلا یای اولیاء سلف نظر نما
حضرت سید الشهداء روحی لشهادت الفدا در دشت کربلا در دست
اعدا محصور گشته حتی آب گوارا را مضایقه داشتند حنجر مبارک
بخنجر ظلم بریده شد و جسد های مطهر بجاک و خون آلوده گشت
سرهای بلند زینت رماح شد و نفوس مقدسی به تیغ جفاریز
ریز گردید اموال بتاراج رفت و ارواح بمعراج شتافت مخدرات
بی تقصیر اسیر عشائر و اقوام شد و اطفال معصوم پامیال

سم ستوران گشت ولی عاقبت این موهبت بود

که آنحضرت بآن موفق گردید و این نحوست

ابدی بود که یزید در آن مستغرق گردید

پس معلوم شد که بلا در سبیل الهی

عین عطا است و عذاب

عذب فوات عليك

التحیة والثناء

ع ع

خبرت و تو اراده در لوح مبارک تسنن بفرمایید. قولی بجا بیاید.

«افزود ملت ایران که بقصواتی مجیر العقول و شقاوتی مبین به تنفیذ احکام و لایه امور و دروسای شرح
اقدام نمودند و ظلم و اعتسافی مرتکب گشتند که بشهادت قلم میثاق در هیچ تاریخی از قرون اولی و اعصار
وسطی از استعمارترین اشیاء حتی برابره افریقا شنیده نشد بخزای اعمالشان رسیدند و در سنین متوالیه
آسایش و برکت از آن ملت مقصّب جاعل استعمار بالمره منقطع گشت و آفات گوناگون از قحطی
و وبا و بیات انخری کل را از وضع و شریف احاطه نمود و دید منقسم قهار چنین برار نفس را بیاد
فنا داد عالم انسانی از تعالیم جان پرور الهی رو ببات و غفلت و رزید و اجابت دعوت الهی
نمود و کوش نبض شفقانه و وصایای محکم قلم اعلی داد و تجذرات صریحه متابعه صادره از فم هرگز
میثاق اعتنا نمود ارکانش متزلزل و فرائض مرتعد و نظمش پریشان شد نار جهانوز
شغل گشت و جنگ و جدال جهان را زیر و زبر نمود بلای ناگهانی بفرموده به جمال قدم نازل گشت و مرج
و مرج راه یافت بدن محرق گشت و نفیست عذاب از کل اشطار بوزید عتاب عظیم رخ نمود
و انتقام کبیر کبیر که در احسن القصص صدسال قبل با صرح بیان از قلم مبشر امر رحمن
انبار گشته سخن یافت. هیاکل بغضیه و نفوس شریره از سلاطین و امراء و علماء و فقهاء و وزراء
و کلکاء و مغزآ و متبیین بسدره منتهی که هر یک بقدر قوه و استطاعت خویش در ازمنه مختلفه و بوسایل
متنوعه در خاور و باختر تمیّه برایشه شجره الهیّه زدند و اعراض و اغراض نمودند بسیاط قهر الهی معدب گشته
و خانبا حاسر آبمقر خود راجع شدند قل سیر و افی الارض فانظروا کیف کان عاقبه المکذبین»

قسمتی از لوح مبارک حضرت عبد الجبار در باره مصائب جمال اقدس اهل بی

هو الله

ای یاران الهی وقت جانفشانی و زمان وفای باطاف جمال سبحانی آن دلبر مهربان
 با جمال یوسفی جلوه بازار امکان نمود گهی در چاه زندان افتاد و گهی اسیر زنجیر حدیث خوان شد روزی در اقلیم با نذران
 و ستیکر عولمان گشت یومی در آن کشور در مجمع جنلای قوم بجزار گون جنای و شکوه و بلا گرفتار گشت وقتی در ارض
 طاه در زیر سلاسل و اغلال و زندان بی امان جنجا کاران افتاد در روزی سرگون بعسراق گردید و یومی هدف
 سده هزار حمام اصل نفاق شد و چند سال در کوه سار کردستان فرود آید مظلومان بی سرو سامان بود و خندی از
 عراق ثقی بدینه خونگارش سینی چند در ارض سیر مغضوب طائفین گردید عاقبت در نهایت مظلومیت
 با هزار گونه شدت سرگون باین سخن عظم شد جمیع ملل عالم با هم و سنان هجوم بر آن مهتابان نمودند و کل
 فرق غرب و شرق تعرض بر آن مظلوم آفاق کردند اُمم پیشینیان چه کردند و خرب بیابان چه نمودند و
 اخوان جنجا کاران چه رود داشتند و آن مظلوم آفاق سینه مبارکش هدف جمیع این سهام تا آنکه از ذروه
 ناسوت بمرکز لاهوت و جهان ملکوت صعود فرمود و می راحت جان یافت و آسایش و جنان بخت هیچ صحیح شادمان
 بود و هیچ شامی آزاد از ظلم عولمان نگشت الی آخر بیانه الالهی

هو الله

بخشند یزدانا این بندگان آزادگان بودند و این جانهای
تابان بنور هدایت روشن و درخشند گشتند جامی سرشار
از باره محبت نوشیدند و اسواری بی پایان از اوتار معرفت
شنیدند دل بتوبستند و از دام بیگانگی جستند و بیگانگی تو
پیوستند این نفوس نفیسه را انیس لاهوتیان فرما و در
حلقه خاصان درآر و در خلوتگاه عالم بالا محرم اسرار کن
و مستغرق بحر انوار فرما توئی بخشند و درخشند و مهربان

عبدالبهاء عباس

ایضا میفرمایند:

... نفوس مبارکه را این جهان زندان است و از این زندان بایوان
شتابند و طیور حدیقه حقیقت را این عالم قفس است آن طیور
از این قفس بگلستان رحمن پرواز نمایند لهذا موتی از برای
آن نفوس مقدر نشده تا سبب حسرت گردد و عدت خرن و کدورت
شود.

هو الاهی

آمرزنده و مهربانا این جانهای پاک از زندان خاک آزاد شدند و
بجهان تو پرواز کردند نیک خوب بودند و مفتون روی تو و تشنه جوی
تو در زمان زندگانی بنفحه رحمانی زنده شدند دیده بینا یافتند
و گوش شنوا داشتند از هر بستگی آزاد بودند و پیوسته بعنایت
خرم و دلشاد حال بجهان زاز پرواز نمودند تا در جوار رحمت
برشجره طوبی لانه و آشیانه سازند و بنغمه و ترانه پردازند
خدایا این نفوس را گناه بیاموز و از چاه باوج ماه برسان
در گلشن الطاف راه ده و در چمن عفو و غفران پناه بخش
سرور آزادگان کن و در حلقه مقربان درآر باز ماندگان را
نوازش فرما و آسایش بخش و زیور عالم آفرینش کن
تا بستایش تو پردازند و بتسبیح و تقدیس

تو توئی عفو توئی غفور توئی

آمرزنده و مهربان

ع ع

حضرت عبدالبهائی فرمایند:

هو الله

ای دو بندہ الہی جہانرا بنیاد بر باد است و جهانیان را پایان بنیاد
هستی ویران آسایشی نه و آرایش نیست بلکه آزمایش است و
بلا یا ورزایا جہان آفرینش لہذا جانہای پاک دل بعالم خاک
نہندند بلکہ توجہ بجهان دیگر دارند و تماشای عالم بالا خواهند
زندگانی موقت را فدای حیات بجاوید نمایند و راحت موهوم را وقف
زندگانی موعود کنند از تراب در گذرند و دیدہ بملکوت رب الارباب بگشا
لہذا پایان زندگانی یاران سرور اندر سرور است و حبور اندر حبور و فوز بالطا
رب غفور و وصول بمقام مشکور این است کہ آنرا احمات حیات است
و مرگ حدیقہئی پر شکوفہ و برگ فنا عین بقا است و فقدان عین وجدان .
ای بندہ الہی این جہان فانی را بقائی نہ و این خاکدان ترابی را صفائی نہ و یاران
جسمانی را وفائی نہ مرغ چمنستان حقیقت البتہ ہر وقت آرزوی گلشن تقدیس
نماید و بگلبن معجز پرواز خواهد این عالم فانی جہان ترابی بسی تنگ و تاریک است
آہنگ جہاز الہی کنید و در فردوس رحمانی لانہ و آشیانہ سازید پری بگشائید
و پروازی کنید تا عالمی رسید کہ مقدس زد کرو بیان است و منترہ از عرفان اہل
نفعہ آن گلشن تقدیس در مشام است و بشارت اش در سمع دل و جان

ایضاً حضرت عبدالبهاء میفرماید :

المحمد لله بتجربه رسیده که زندگانی این عالم را منیت و حلاوتی نه و
گلستان حیات جسمانی را طراوت و لطافتی نیست شهدش خنظل است
و شکرش سم مکرر حیاتش مہمات است و خوشیش زهر حیات
پس اگر طبری در بدایت پر وبال بگلستان زوال الجلال پرواز نماید
سبیل نجات پیموده است و از پیمان و پیمانہ حسن ختام صہبای
عنایت نوشیده است لہذا شما باید در نہایت تسلی و رضا باشید

و بصبر و اصطبار در ریاساء و ضراء مبعوث گردید

تا کل تاسی بشما نمایند و در حجر رضا مستغرق گردند

امید است کہ کل ما بجهان الہی در اقرب

وقت بشتابیم و از تنگی و آلودگی این

خاکدان ترابی برہیم این دنیای فانی

لیاقت دل بستگی ندارد در ^{بستگی}

تعلق نداشتہ و ^{بہد} نخوا

داشت ..

....

حضرت عبدالبها سیفرمایند:

هُوَ الْأَلْبُحَى

ای نهالهای سبز و خرم بوستان محبت الهی از شدائد قضا ناله ننمایید
و از مصائب و بلا یا نوحه و ندبه نکنید صبر و اصطبار را سمت خود ننمایید
و تحمل و قرار را صفت خویش کنید قمیصی از پیراهن صبر مزین تر نه
بر حیكل وجود بپوشانید. و جامه فی مبارك تراز تحمل و رضانه جسم
ملکوتی را بآن بیارائید . . .

هُوَ الْأَلْبُحَى

ای شیدای روی دلجوی حق این کره خالک آشیان مرغ خاکی و پرندۀ
ظلمانیست لهذا پرندگان حدائق الهی آشیان در این خرابه دیرینه
نمایند و منزل و مأوی در این گلخن فانی نخواهند بلکه در کل اوقات
اشتیاق گاشن رحمانی نمایند و آرزوی لانه در شاخسار کنند از قفس
ناسوت نجات طلبند و در فضای دلگشای جبروت حیات جویند . . .

حضرت عبدالباہ میفرماید:

”ملاحظہ کنند انبیا و رسل و ہدایہ سبل مطالع انوار مقدسہ چہ بلاہا و مشقات شدیدہ کشند
حضرت نوح چقدر نوحہ نمود و حضرت خلیل بخش در آتش نرودی شکفت حضرت یوسف بچاہ زندان
افتاد حضرت یعقوب ہدم چشم اشکبار شد حضرت موسیٰ سرگشتہ صحرا گشت حضرت روح بر سر درافت
حضرت یحییٰ سر بریدہ شد حضرت رسول در بطحاء در تحت تسلط اعدا افتاد حضرت امیر شہید شد حضرت
سید الشہداء جگر بجزواہ حضرت اعلیٰ روحی لہ الفداء سینہ مبارک را هدف صد ہزار تیر و گلولہ فرسود
جمال مبارک روحی لاجبائہ الفداء در ہر ساعتی جام بلا نوشید از ایوان زندان افتاد و سرگردان کل جہات
گشت و اذیت شدید در طبرستان پای مبارک رسید و تم نفع دادہ شد گئی بعراق نفی شد و گئی بہ
سقلاب و بلغار افتاد گئی در سخن عکا مسجون شد... انتہی
و نیز میفرماید:

”جمال اعظم روحی لہrab اقدام اجبائہ فدائین ہمہ صدمہ و بلاہای
متتابعہ و سلاسل و اغلال را تحمل فرمود و بکرات و مرات اذیتہای شدیدہ
بر وجود مبارک وارد گشت و آثار تم در دو طرف جسم مبارک ہمیشہ ظاہر
بود و ایندت مدیدہ را در جمیع اوقات در مجلس و زندان و نفی و سرگونی
سر بردند و عاقبت مجوس و مسجون و محکوم صعود بملکوت تقدیس فرمودند
و ہمیشہ مالہ و فریاد مبارک این بود کہ من بخت اتحاد من علی لارض خود را فرمودم

امیر السیاح

۱۲۷



پایان استاد فردوس سید



جاسوسی

۱۱۹



پاکستان

۱۳۰



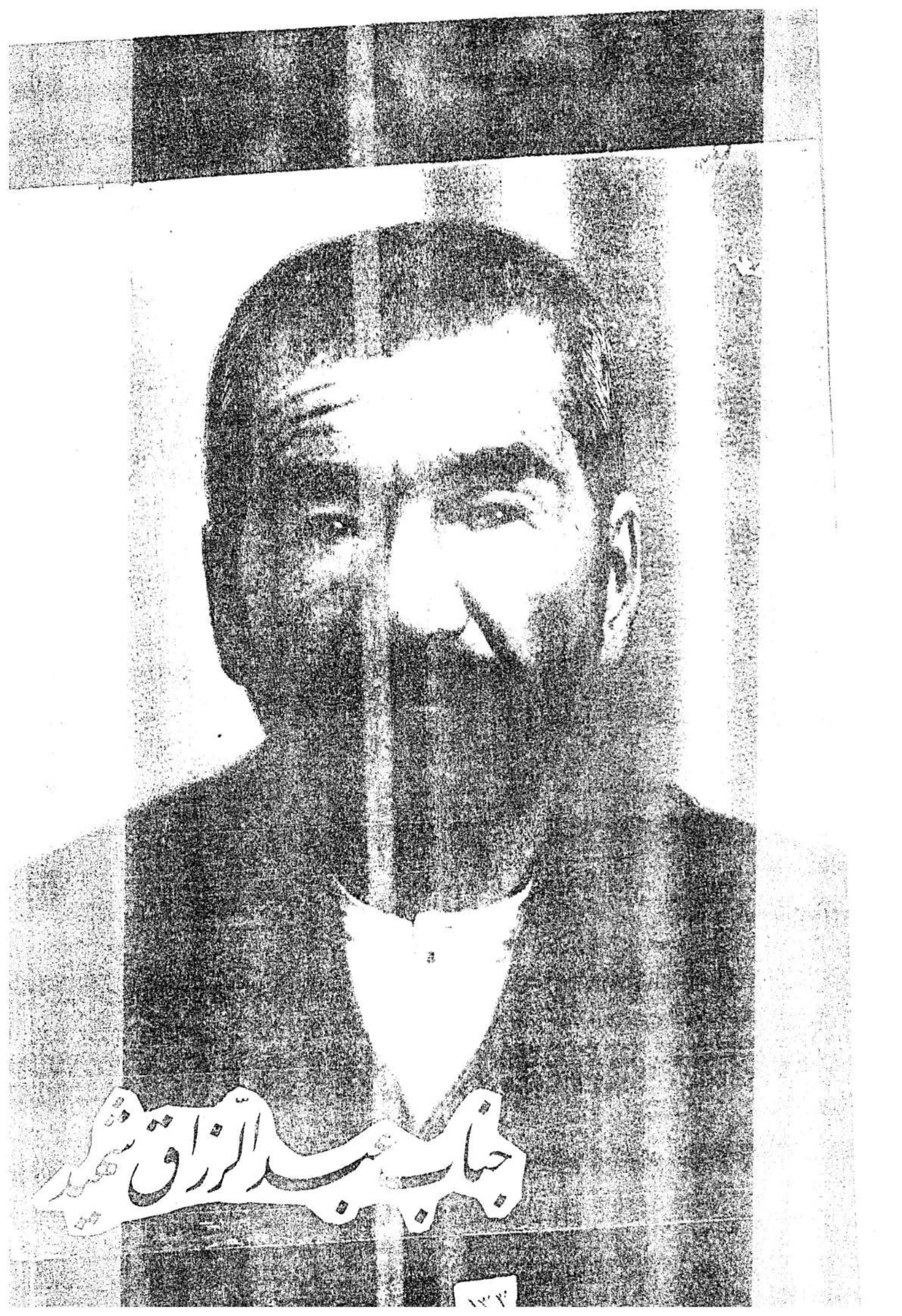
کتابخانه

117



جانب فلاں

۱۶۶



حاجی سید الرزاق محمد